مقدمه‌ای در شناخت

عرب‌های افغانستان

(محمد نسیم قریشی)



مقدمه ای در شناخت

عرب های افغانستان

تألیف: محمد نسیم قریشی

مقدمه‌ای در شناخت عرب های افغانستان

مؤلف: محمد نسیم قریشی
سال: تابستان ۱۳۷۸ شمسی
مهتمم: حاجی شاه ولی حجازی
خطاط: اسلام‌الدین حجازی
حروفچینی: ف. احسان قریشی
صفحه آرائی: شر شکوهی
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ط

(سورة الحجرات ، آیهٔ یازدهم)

ترجمه :

هرآیینه آفریدیم شمارا ازیك مرد وازیك زن، وساختیم شمارا جماعت ها وقبیله ها تابایکدیگرشناسان شوید.

قانون اخوت

علامه اقبال

ای سوار اشهب دوران بیا
ای فروغ دیدهٔ امکان بیا
رونق هنگامهٔ ایجاد شو
در سواد دیده ها آباد شو
شورش اقوام را خاموش کن
نغمهٔ خود را بهشت گوش کن
خیز و قانون اخوت سازده
جام صهبای محبت بازده
باز در عالم بیار ایام صلح
جنگجویان را بده پیغام صلح
نوع انسان مزرع و توحاصلی
کاروان زندگی را منزلی
ریخت از جور خزان برگ شجر
چون بهاران برریاض ما گذر
از وجود تو سرافرازیم ما
پس به سوز این جهان سازیم ما

فهرست عناوین

تقریظ

بسمه تعالی

کشور عزیز ما ـ افغانستان ـ بنا برخصوصیت های تاریخی خویش محل زیست مردمان مختلف اعم از تاجیك ها ،پشتون ها،اوزبیك ها، هزاره ها،ترکمن ها،بلوچ ها،عرب ها،نورستانی ها، پشه یی ها و غیره بوده، این ملیت ها و اقوام در طول سده ها با هم در کشور زیسته،با هم طرح خانواده ها ریخته ، هر کدام آن ها به مراحل زمان و با تغییر مکان خصوصیت های سابقهٔ خویش را در اثر اختلاط ها قسماً دگرگون ساخته اند. امروز در اطراف پایتخت کشور -کابل- مردمانی زیست می کنند که دری زبان اند اما خودرا عرب می دانند و روشن فکرانی که از میان آن ها بر می آیند تخلص های قریشی عربخیل عربزاد و امثال آن را انتخاب می کنند.

سیدها؛سادات کنر،سادات اوزبیك،سادات بین تاجیك ها، هزاره ها،میرها، میاها وخواجه های مناطق مختلف وطن ما که بالترتیب خود راازاعقاب واخلاف پیغمبراسلام دوخلیفهٔ اول پیامبر (ص) می شمارند،امروز عربی نمی دانند.عرب های بلخ و نواحی آن که نسب خود را به قبایل عرب پیوند می دهند و خصوصیت های لسانی یی هم دربین برخی عرب های اطراف ونواحي بلخ هست که کلمات عربی درزبان فارسی شان بصورت مخلوط ازز‌بان اصلی شان باقی مانده است و مردم،ایشان را بنام "عرب های انتل" می شناسند.

در گذشته رساله هایی در باب خصوصیات زبان این قوم نوشته شده و مقالاتی هم دربارهٔ مردم شناسی ایشان درمطبوعات کشور انتشار یافته، امروز محقق گرامی ـ محمدنسیم قریشی ـ که تحصیلات عالی دارد وبه کتاب و مآخذ آشناست و از محیط اعراب بلخ نشت کرده کتابی

تحت عنوان "مقدمه ای درشناخت عرب های افغانستان "نوشته و منشأ تاریخی این قوم قابل اعتنای کشور ما را در صفحات آ ن انعکاس داده واز عهدهٔ تألیف آن موفقانه بدرآمده است،این مؤفقیت را برایش تبریك می گویم ورسالهٔ ممتعش را که خود آنرا„ مقدمه ای درشناخت عرب های افغانستان„ می شمارد،قابل نشر به صورت یك کتاب علاحده می دانم.

امید است که دربارهٔ سایر ملیت ها واقوام کشور نیز به همین نهج کتب ورساله های مطابق به واقعیت از جانب محققان کشور نوشته شود،تا هویت واقعی مملکت کثیر الملهٔ ما برای جهانیان بیشتر وبهتر معلوم گردد. در پایان سخن ،به محترم محمدنسیم قریشی ـ مؤلف پر تلا ش این ر ساله ـ در راه تحقیق ها ی فرهنگی او توفیق مزید می طلبم.

کاندید اکادیمسین
دکتور محمدیعقوب واحدی
۲۰ ثور ۱۳۷۵

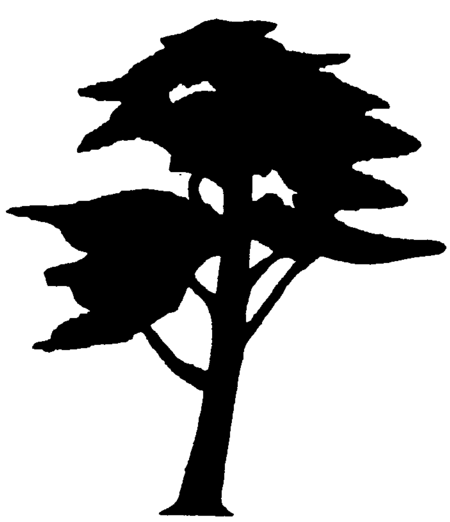
سرگذشت این رساله

اگربگوییم حدود بیشتر از ده سال کار متمرکز روی این اثر صورت گرفته خواننده گان حمل به مبالغه خواهند کرد زیرا هیأت کنونی آن قسمت ساده و آسانی ازکار پر زحمت را که در شناخت مقدماتی عرب های افغانستان تهیه شده بود ،در بر میگیرد .طرح اصلی کتاب شامل بخش های اساسی مطالعهٔ فولکلور،زبان شناسی ،فرهنگ تعبیرات وکنایات (فرازیولوژی)بخش زبان به نحومقایسوی وتطبیقی باسایرلهجه های فارسی تاجیکی تدوین شده بودوحدود بیشترازسه هزارواژه رادربرمی گرفت که تبویب خاص خودش راداشت دراین باب بندی مشاغل حرفه ها،معیارهاومقیاس ها،تعبیراتی که ازنظراشارات روان شناسی ،جامعه شناسی ومردم شناسی واجد ارزش بودند،همچنان بخش ادب فولکلوریك حدود هفتاد افسانه ،صدهاضرب المثل ،دوبیتی ها وغیره رادربرمی گرفت که هم چنان ازلحاظ اختلاط وآمیزش فرهنگ ها ونیزشکل گیری خاص محلی بومی ارزش به سزایی داشتندباورها ،اعتقادات ،شگون ها وغیره بخش های فولکلوریك ومردم شناسانهٔ آن نیزمی توانست موادتازه دراختیارمحققین وعلاقمندان فرهنگ عامه بگذارد؛بادریغ فراوان همهٔ این فراوردهٔ نسبتاً جامع درجریان حوادث خونبارهفت سال اخیرکابل باصدها ورق یادداشت وصدهاجلدکتب ورسالات دیگرازمیان رفت وجزافسوس چیزی ازآن هابرجای نماند.قسمت فعلی که درخدمت خوانند گان قراردارد بیشترتحقیقات مقدماتی وآن هم کتابخانه ای می باشد و با مشکلات عدیده خودرا تااینجا کشانده است ازجمله یکباردرجریان سال

۱۳۷۵ تصمیم به چاپ آن گرفته شد ومحترم سیدکمال سادات مصارف چاپ آن رامتقبل گردید که متأسفانه نسخهٔ تحت چاپ که نزدمن بودباجمع دیگری ازکتب دربندرکرکی ترکمنستان گم شد.وبه این ترتیب فکرمی کردیم که دیگرتلاش برای نجات دادن این اثربی فایده است ؛خوشبختانه یاد داشت هایی که به اساس آن این رساله تألیف شده بوددوباره بازحمت فراوان، برادرم محمد نسیم قریشی دست به تبویب آن زد که مجدداً به شکل کنونی درآمدکه به همت محترم حاجی شاه ولی حجازی زیورچاپ می پوشد. ضمن اظهارامتنان ازاین اقدام فرهنگ پرورانهٔ ایشان ،برای شان ثواب واجرعظیم می خواهیم.

محمد اسماعیل

پشاور- تابستان ۱۳۷۸



پیشگفتار

جنگ ویرانگرتمام عرصه های زندگی ماراتحت تأثیرمنفی خود قرارداده،اکثرداشته های مادی مابربادفناوتخریب وانهدام رفته و مواریث معنوی ماروبه انحطاط وسقوط وابتذال نهاده،دربحبوحهٔ چنین طوفان های اجتماعی وزمین لرزه های فرهنگی اکثرارزش های والای معنوی واخلاق مثبت واصیل خودی درمعرض سوال وبی باوری قرارمی گیرندوبه جای آن هاافکاروایده های منحط،عقب گرا،خرافاتی ومبتذل اخذموقع می نمایندوعاملین جنگ نیزبه خاطربقاودوام خود درتعمیق وتسریع این پروسه بیشترمی کوشند.

علاوه براین،پیشرفت های تکنولوژیك معاصرکه مانیازمند فرآورده های آن هستیم جبراً ماراتحت تأثیرات جوفرهنگی خویش قرارمی دهدوعامل اکثربرخورد های پنهان وآشکارمیان جوامع سنتی وپیشرفته نیزهمین تقابل سنت هاواندیشه هابوده است که زمینه های گسترش استعماروواستکبارجهانی رافراهم آورده است وبراثرفزون خواهی ها ورقابت های ناسالم جوامع پیشرفته واین که تمام پیشرفت وتحول وترقی راصرف درآیینهٔ پیشرفت های آنی وفوری مادی می بینندوبابرخورد فرهنگ زدایانه ،تحکم واجباروتحمیل فرهنگی وبی اعتنایی به حقوق جوامع وملل عقب افتاد ه،کشیدگی هاوناهنجاری هایی درجامعهٔ انسانی پدید آورده اند که درکنارجریانات افراطی انزوا گرایانه ومتحجّرجوامع عقب مانده، خرابی ها وصدمات جبران ناپذیری برفرهنگ ،طبیعت ومحیط زیست وارد می نماید.

ازجانب دیگربینش های بیگانه بااصالت های فرهنگی جوامع باستانی وبرخوردهای مغرضانهٔ برخی ازمستشرقین موجبات تعبیرها

وتفسیرهای نادرستی در فرهنگ این جوامع گردیده که به مسخ فرهنگی انجامیده است. ومتفکرین درصدد رفع این نقایص ومعضلات، مطالعات وتحقیقاتی راروی دست گرفته اند، تاجامعهٔ انسانی راازین بحران فاجعه آمیزوهستی براندازنجات دهند ودرنتیجه دانشمندان واقع بین وروشن نگربرضرورت تلفیق بینش شرقی ودانش غربی تأکید ورزیده اند وروال پیشرفت علم وتکنولوژی به طرف وحدت وهمسویی جهانی نیز چنین نویدی رامی دهد.

ازاینرو اکثردانشمندان شرق وغرب ... خودرابراین گذاشته اند تاروی جنبه های گوناگون اخلاق ومعنویت شرقی خاصتاً اسلام که دینی است وسط واصلاحی که درآن به زندگی مادی وامورمعنوی به اعتدال توجه گردیده، مطالعاتی گسترده وعمیق نمایند تابا استفاده از جنبه های انسانی وپایای این مدنیت وفرهنگ دررفع معضلات وپرابلم های جامعهٔ انسانی بهره برند. درکشورماکه ملتی است اسلامی ودارای اقوام وقبایل متعدد، باویژه گی های خاص فولکلوریك که درطول تاریخ معبروملتقای فرهنگ های مختلف بوده، ضرورت مطالعات فرهنگی بیشترمحسوس می گردد. مطالعات وتحقیقاتی که تاهنوزصورت گرفته ناچیزوخیلی اندك است وچنانچه یاد آورشدیم دراثرجنگ دودههٔ اخیر، اکثرداشته های مادرمعرض نابودی وزوال ویادگرگونی قراردارند واهمال وغفلت دراین راه درحقیقت به مثابهٔ نادیده گرفتن وکم بها دادن به فرهنگ جهانی است که ماجزئی ازآن یم برسازمان های تحقیقاتی ومطالعاتی جهانی خاصتاً یونسکواست که بادرك ضرورت وفوریت موضوع وشرایط، باایجاد مراکزومؤسسات تحقیقاتی زمینهٔ چنین امری راتسهیل نمایند.

بادرك این ضرورت ازاوایل دورهٔ تحصیل بیشترازده سال است

که به جمع آوری مواد فولکلوریك پرداخته ام اما افسوس درشرایط جنگ ومهاجرت همه درکابل مفقود شدند، فقط تصادفاً اوراقی چند که به انتقال آن ها موفق گردیده ام ،حیفم آمد که خدای ناخواسته این هم نابود گردد دست به ترتیب وتنظیم آن هازده،اینك پیشکش دوستان می نمایم ودرراه جمع آوری موادمفقودشده اگرچه تداعی ذهنی دوبارهٔ همهٔ آن ها خیلی دشواراست؛ نیزخواهم کوشید.

رسالهٔ حاضربه نام "مقدمه ای درشناخت عرب های افغانستان" چنان که ازنامش پیداست ،پیش درآمدی است برشناخت عرب های مقیم درافغانستان وتحقیقی است کتابخانه ای که ایجاب مطالعهٔ گسترده ومفصل ساحوی رامی نماید،امید که بافراهم آیی شرایط این مهم ادامه یابد،اثرفعلی به خاطرسهولت مطالعه به هشت بخش تقسیم گردیده است که پاورقی ومنابع ومآخذ هرفصل دراخیرهمان فصل ذکرگردیده درحقیقت هرکدام مقالهٔ جداگانهٔ تحقیقی رامی نماید.اگرچه خلاصهٔ چهاربخش اولی درشماره های سالهای ۱۳۶۵ و۱۳٦٦ مجلهٔ ملیت های برادرچاپ شده بوداماباغلاط فراوان وکیفیت نازل که دراینجا باتصحیح وتزیید وبه صورت یك مجموعهٔ واحد چاپ دوبارهٔ آن خالی ازمفاد نخواهد بود.

دراخیرازدانشمندان واهل نظرخواهشمندم که باراهنمایی ها وارایهٔ نظریات سودمندخویش دررفع نقایص وکاستی های این اثردریغ نورزند تادرچاپ های بعدی بادرنظرداشت آن درغنای بیشترکتاب بیفزاییم.

باعرض حرمت

محمد نسیم قریشی

مزارشریف - ۱۳۷۵

سر زند از ماضی تو حال تو

قوم روشن از سواد سرگذشت — خود شناس آمد ز یاد سرگذشت

سرگذشت او گر از یادش رود — باز اندر نیستی گم می شود

نسخهٔ بود ترا ای هوشمند — ربط ایام آمده شیرازه بند

ربط ایام است ما را پیرهن — سوزنش حفظ روایات کهن

چیست تاریخ ای ز خود بیگانه ای — داستانی، قصه ای، افسانه ای؟

این ترا از خویشتن آگه کند — آشنای کار و مرد ره کند

روح را سرمایهٔ تاب است این — جسم ملت را چو اعصاب است این

ضبط کن تاریخ را پاینده شو — از نفس های رمیده زنده شو

دوش را پیوند با امروز کن — زندگی را مرغ دست آموز کن

رشتهٔ ایام را آور به دست — ورنه گردی روزکور و شب پرست

سر زند از ماضی تو حال تو — خیزد از حال تو استقبال تو

مشکن ار خواهی حیات لازوال — رشتهٔ ماضی ز استقبال و حال

موج ادراک تسلسل زندگی است

میکشان را شور قلقل زندگی است

اقبال لاهوری

۱

پیشینهٔ تاریخی ورودعرب ها درافغانستان

وقتی سخن از عربهای افغا نستان و چگونگی ورود و مسکن گزینی شان درین کشور به میان می آید ،ناگزیریم ابتدأ در بارهٔ ظهور اسلام کمی مکث نمود ه وبعد أ به فصــولی ازتاریخ کـشورمان که باانتشاراسلام وآمدن عربهادر افغانستان ارتباط میگیرد مراجعه نموده وچگونگی جایگزینی ومتمکن گردیدن عرب ها را درین سرزمین روشن نماییم.

ظهوروگسترش اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان

خصوصیات محیط اقلیمی وجغرافیایی شبه جزیرهٔ عربستان را آب وهوای گرم و خشك بارانهای موسمی،ریگستانهای بزرگ، نخلستان های کوچك که حکم جزیره یی را در میان اوقیانوس بی آب و علف ریگستان دارند ، تشکیل میدهد همچنین میگویند. درین ریگستان ها شبانه بعد از آن که توفان ریگ آرام میگیرد آسمان نزدیکتر و ستارگان درشت ترودرخشان ترازهمه جابه جلوه می آیند،شایدبه همین سبب ا ست که مذهب صابیان که عمد تأبه پرستش کواکب مشغول بودند.قبل ازاسلام در این سرزمین رونقی داشته است.درمیان مناطق کوچك مزروعی وباغستان مدینه وطایف وسایرمناطق کوچك وآبادان ،شهرمکه یگانه منطقهٔ تجارتی ودرحقیقت مرکزتشکل عربهابوده است درمکه.. سوق عکاظ„ هم مرکزخریدوفروش وهم جای تدویرمحافل شعروادب وقصیده خوانی بوده است علاوه بردین ارثی مشرکین وبت پرستی مذاهب یهودونصاری درعربستان رواج داشته،مفاخره وعلم انساب یکی ازدانش های معمولـــی عـــرب هـامحسوب می گردیده است همچنین تاجران ومسافران ازشام ومصروفارس وروم حکایات وروایاتی ازسرزمین های شان دربین این مردم انتقال میداده اند.

اساطیرعبرت انگیزعادوثمودوشایدهم نتایج مدنیت های خاورمیانه ویمن ازطریق ادیان ومسافرین درفرهنگ عرب های بدوی علی الخصوص درمکه که شهرتجارتی عرب بوده، تاثیرداشته است. محیط طبیعی صحرای سوزان وبی آب و علف شبه جزیره ،بادهای مهیب سموم ریگستان بالای خصوصیات روانی وفزیکی عرب تأثیر انداخته، خوی آزادمنشی، صحرا نوردی و چادرنشینی را در آنها بیشتر پرورش داده، از اینرو علاقه یی به زندگی شهری که موجب کاهش استقلال و آزادی آنها گردد ،ندارند. دایماً خود مراقب حال خویشتن بوده و به خاطر مراقبت از ترس هجوم دشمن ،نگاه شان غالباً تندوتیز، وجودش زور مند و چالاك و در برابر حوادث ناگهانی وغیر مترقبه دایماً آماده وهشیار بوده اند.چون ارتباطات شان با دیگر تمدنها کمتر بوده، ذهن بدوی شان ، هنوز آنقدر شکاك و پریشان نبوده، بلکه ذهن شان ساده وبسیط،باز و مستعد پذیرش عقیدهٔ محکمی بوده که بتواند در آنها نفوذ نماید که بالاخره در اثر تماس های تجارتی مکه با شهرهای دیگر و برخورد تدریجی آنها باجهان خارج ازیکسو ونابسامانی های زندگی و طرز معیشت شان این حالت بالقوه به فعل در آمده ومصلحین عرب رابر آن واداشت که خود راازاین وضع تحقیر آمیز بدویت درکنار همسایگان نیرومند شان- روم وشام و فارس- بدر آورند وخود رهنما ورهگشای بشریت آنروز گردند.ما چگونگی این تطور روحی عرب را به صورت خلاصه از استنتاجات جامعه شناس بزرگ اسلام (ابن خلدون) ارائه می داریم.,,بدوی ها معایب ومحاسنی دارند. ازیکسو سادگی معاش وراه ورسم زندگی بدوی دروجود آنها پاره یی از محاسن جسمی واخلاقی پدیدآورده چنانچه این افرادجسماً سالم ونیرومند هستند . زیرا ساده ترین خوراك ها را می خورند. درهوای آزاد زندگی می کنند وکارهای

سخت جسمانی انجام می دهند، بایستی درمصایب ناشی از اوضاع وشرایط نامساعد محیط ایستادگی کنند وهمواره هشیار باشـــند چـــون(مانند شهر نشینان)نگهبان و دیوار و درو پیکری ندارندکه از آنان حراست کند. درنتیجهٔ این عوامل بدویان بی پرواودلیرو مطمئن به خویشتن هستند.وچون به فطرت آدمی نزدیکترند، بیشترآمادگی دارند یك زندگی پرهیزکارانه ، چنانچه به آنهاآموخته شوددر پیش بگیرند. برخلاف شهر نشینان. بدویان به کارهای زشت و پلید زیاد آلوده نمی شوند، ممکن است به این نوع کارها مانند شهرنشینان شایق باشند ولی چون هرگز فرصت ارتکاب به آنها را نمی یابند فطرتاً پاکترونیکی پذیرترمی مانند زندگی ساده یی که دارند درایشان عاداتی به بارمی آورد که آنان رابه کارنیك رهنمون می شود واین عادات در آنان طبیعت ثانوی میگردد ودراعمال ودرحیات شان تأثیر خاصی میگذارد.„(۱)از طرف دیگر معایب این طرز زندگی هما نا نداشتن یك سازمان سیاسی متشکل است که استعدادهای ذاتی بشر را تکامل دهد وآنها را به سوی هدفی عالی رهنمون شود. قناعت به زندگی ساده واجتماعات کوچك روستایی، خودکفایی ضروریات زندگی، استقلال واعتماد به خویشتن آنهارا به یك حالت عادی نگه میدارد امادیر یازود باید ازین محدوده ویکنواختی زندگی رهایی یافت. درجوامع ابتدایی روابط صرفاً به اساس خویشاوندی استوار است اما احتیاجات زنده گی انسانها را از محدودهٔ روابط خویشاوندی بیرون میکشد وآهسته آهسته چند خانوادهٔ خویشاوند اساس گروه بزرگ تر اجتماعی راتشکیل میدهند که عصبیت خویشاوندی را تحت الشعاع قرار میدهد . این گروه بزرگتر اجتماعی قبیله نام دارد و قبایل نیز به اثر تصادم بایکدیگرو سایر عوامل اجتماعی ، گروه های کوچکترو ضعیف تر ر ادرخودجذب

میکندودر نتیجۀ قوۀ قهریه جبرو زور یك قدرت مطلقه به وجود می آید که درراًس آن ریئس همان قبیلۀ بزرگتر قرارمی گیردوتشکیل قوم رابه وجودمی آورند .قبایل متحدبدوی چون نیرو،دلاوری وعـصبیت آنهابیشتراست،می توانند ملت های متمدن وشهرهای بزرگ رابه مخاطره بیندازندوحتی آنهاراتصرف کنندودرنتیجه،تمدنی رامعدوم ویاتمدنی جدیدرابه وجودبیاورند.

به نظرابن خلدون بیشتربدویان باعث ازبین بردن تمدن ها گردیده اندعادات آنهاچون اعتمادبه نفس ،انتقام جویی ،بی اعتنایی به مراجع قدرت، حرکت مداوم ودلبستگی نداشتن به هیچ دیار وعادت به تصرف هرچیزبدون رعایت حقوق دیگران، همه منافی حقوق دیگران است .

امابه نظرابن خلدون تمام این عادات منفی رانیرویی لگام زده میتواندکه آن نیرو دین است „ دین مانندهرعلت اجتماعی دیگر،نیازبه عصبیت داردتاقوام گیرد.ازینروبایددرمیان گروهی برخیزدکه عصبیت نیرومندی داشته باشدتاازراه جنگیدن به تبلیغ آن بپردازندهمین که چنین گروهی دینی راپذیرفت وازان پشتیبانی کردنیروی بسیارموثری میگردد.این دین عصبیت تازه یی به وجودمیآوردکه همانااایمان مطلق به اوامرشرع واطاعت ازشارع است این سرچشمه عصبیتی است که برتروپایدارترازعـصـبیت صـرفـاًمبتنی برخویشاوندی طبیعی وشهوات نفسانی است،دین رقابت ورشك ورزی ناشی ازجلب سـودهای مـادی رااززمیان میبرد.پیروان خودراازکردارهای منافی اخلاق وعدالت بازمی داردوبه آنان حکم می کندکه ازبالاتران خودفرمان برداری کنندویك شریعت الهی وضع می کندکه زندگی سیاسی ایشان راسامان می بخشد. آنان که به این دین میگروندبه حکم اجبارفطری عمل میکنندوانگیزۀ

ایشان امیدپاداشی که درآخرت به آنان وعده داده شده است .دین که بعدازعصبیت طبیعی می آیدوبرشالودهٔ آن استواراست،نیرومندترین عامل درپدیدآوردن تمدن است واحکام آن مؤثرترین وسیله برای حفظ آن می باشد„(۳)

برای قبایل عربی نیزباچنین زندگی بدوی برخوردارازمحاسن ومعایب آن،دینی ضروربودتاآنان راانسجام بخشدوتحت یك لوأ در آوردکه باانجام این عمل نتیجهٔ آن هم تمدن عظیم وباشکوه اسلامی گردید.ازهمین روجامعه شناس بزرگ اسلام -ابن خلدون -پادشاهی وکشورداری عرب هاراجزازراه دین یارهبری پیمبری دینی غیرقابل حصول میداند : "زیراچون این قوم برخوی وحشیگری هستندرام شدن وانقیادگروهی ازآنان نسبت به دسته دیگربه علت درشتخویی وگر دن فرازی وفزون جویی ورقابت وهمچشمی در ریاست ازدشوارترین کار هاست.،ازاینروکمترتمایلات ایشان درپیرامون یك امرهماهنگ ومتحد می شود. لیکن هنگامی که از راهِ پیامبری یا ولایت به کیشی گرآیندآن وقت حاکم ورادع آنان از نفوس خودشان برمی خیزد و خوی خود خواهی و همچشمی از میان آنان رخت بر می بنددودرنتیجه انقیاد واجتماع آنان آسان می شود، چه دین در دل همهٔ ایشان جایگزین می شود و خوی های تکبر ورشك و همچشمی را از بین می بردو مطیع کردن و گرد آوردن ایشان را آسان می کند . ازاین رو در میان ایشان هرگاه پیامبریا ولی یا خلیفه یی پدیدآید،آنان رابه انجام دادن فرمان خدابرمی انگیزدوخوی های نکوهیده راازمیان ایشان می زداید و ایشان رابه فراگرفتن صفات نیکو وامی دارد وآنگاه همهٔ ایشان برای آشکارساختن حق همدل وهمرأی می شوند،اجتماع آنان کمال می پذیردوجهانگشائی وغلبه وکشورداری برای ایشان حاصل میشود. با همهٔ

اینهاتازیان زودترازهمهٔ مردم حق وراستی رامی پذیرندوچون طبایع ایشان ازملکات کژی وناراستی سالم واز خوی های ناپسندونکوهیده دور است وبه جزبرخی خوی های وحشیگری که چندان گمراه کننده نیست وبرای پذیرش نیکی آماده میباشند ، صفات بد دیگری درآنها یافت نمی شود، از اینرو که آنان بر همان فطرت نخستین خویش پایدار اند واز سرشتی که سبب نقش بستن عادات زشت و ملکات نا پسند در انسان می گردد،دور می باشند."(٤)

قبایل عربی بازندگی بدوی در صحراهای خشك وسوزان شبه جزیرهٔ عرب با خصوصیاتی که قبلاً ذکر نمودیم،می زیستند وهرآنی اختلافات ونا همگونی زندگی بدوی قبایلی باشهرنشینان مدنیت های همجوار، زندگی آنها را به خطر مواجه ساخته بود و لزوم مرکزیت ونظم اداری وتشکل سیاسی دربین عرب ها خاصتاً به خاطر جلوگیری از تهاجم دوهمسایهٔ بزرگ امپراطوری روم وایران،خواهان آیین وقایدی بود، میر غلام محمدغبار این استعداد رهبری ومتشکل ساختن قبایل عربی را در وجود قبیلهٔ قریش میبیند: " قبیلهٔ قریش که در رأس ادارهٔ اقتصادی ومذهبی شهر مکه قرار گرفته بود از همه بیشتر لزوم مرکزیت ونظم اداری را احساس می کرد . زیرا اختلاف عظیم زندگی وتضاد شدیدبین قبایل و شهرنشینان را می دید . موضوع جلو گیری ازتجاوز مسلح ایران وروم در عربستان وهم جلو گیری از جنگهای قبیلوی عامل دیگری برای ایجاد یك دولت متمرکز عربی ، درنظرآنان محسوب می شد. روی هم رفته قریش نظم اداری وامنیت راه های تجارتی را با مرکزیت شهر مکه خواهان بود تاتجارت مختل نشودومنافعی که از مبادلات تجارتی بین اوقیانوس هندو دریای روم حاصل می شدازدست نرود. قبایل عرب که استعداد جنگی وادبی با تمایل آزادی و استقلال

خواهی داشتند آماده بودندکه ازعسرت اقتصاد طبیعی کشور خود نجات یابند. خصوصاً که ازتجمل ورفاه زندگانی شهرهای روم وایران چیزها می شنیدند ومی دیدند."(٥)

آغاز فتوحات به سوی شرق

درزمانی که عرب هااحساس نمودند یك وحدت قوی به وجود آورند،همسایگان آنها یعنی امپراطوری های بزرگ ایران وروم دربی نظمی وآشفتگی به سرمی بردند اگرچه به ظاهر شکوه وجلال شان حفظ بود ، امارعایای این دول زیر بارمالیات ،کمر شکن گشته بودند ظلم،بی عدالتی، تبعیض وسلسله مراتب اداری،تجمل واسراف دربار مردم رابه ستوه آورده وآنها رااز حکومت ها فاصله می داد،از نظر عقیدتی نیزمذاهب متعدده درایران وفکرانزواطلبی ودنیاگریزی درامپراطوری روم،روان مردم آنجاهاراخسته نموده بود.درست در چنین موقعی - دین اسلام دربین قبایل عرب شروع به تبلیغ ونشر آیین برادری وبرابری ومساوات نمودوبه اندك مدتی قبایل عرب تحت قیادت قبیلهٔ قریش متحد گردیدند وخواسته های دیرین عرب یعنی دین واحد ، مرکزیت واحد واستقلال ملی شان تحت شعار کلمة ا لله تحقق پذیرفت. بزودی این دین اردوی شکست ناپذیری راکه دارای روحیهٔ عالی مبتنی بریك عقیدهٔ استوار مرگ مقدر، درصورت پیروزی غازی ودر حالت مرگ رتبت شهادت میافت، به وجود آورد. نشردین اسلام وبدست آوردن غنیمت واعتماد به پیروزی پای آنها راازشبه جزیره

تادیوار مداین و متصرفات روم رسانید وپشت امپراطوری های روم وساسان را به لرزه درانداخت و شعار" برادری وبرابری " عرب درعمل مردمان ناراضی امپراطوریهای مذکوررا به خویش جلب نمود. اگرچه دول ایران وروم هر دوتوانست در مقابل عرب ها سپاه وتجهیزات منظم ولازم بفرستند،اما نیروی ایمان ودلاوری عربها،سبکی اسلحه وتجهیزات عادت داشتن به مشکلات ومصایب زندگی ، بدویت وصحراگردی آنها سپاه پرزرق وبرق وتابن دندان مسلح وسنگین امانارضی دول مذکوره را هر باری میشکست وعساکر شهرنشین ومرفه الحال ساسانی و رومی درمقابل هر شکستی بیشتر روحیهٔ شان تضعیف وارعاب ووحشت قلوب شانرا تسخیرمیکرد.

شکوه ایمان ،سادگی وبی پیرایگی وبرابری تمام افراد عرب را در مقابل دولت ساسانی که بنیادش در برتری یکی بردیگر، ظلم و بیعدالتی وتوجه به ظواهر استوار بود،درین نامهٔ سعد رض سر لشکر سپاه اسلام ورستم فرخزاد سردار سپاه ایران از زبان فردوسی می خوانیم.

وقتی رستم به سعد رض نامه مینویسد، عرب را با چنین الفاظ اهانت آمیزی خطاب میکند:

„بمن باز گوی آنکه شاه تو کیست؟
چه مردی وآیین وراه تو چیست؟
به نزد که جویی همی دستگاه
برهنه سپهبد،برهنه سپاه
به نانی تو سیری وهم گرسنه
نه پیل و نه تخت ونه بار وبنه.

وبعداًازپیل وتخت وباز ویوز وسگ ودارایی های شاه ایران

سخن می گوید دراخیرکلمات توهین آمیزخویش را بدین سرحد می رساند که میگوید:

"زشیر شتر خوردن وسوسمار
عرب را به جایی رسیده ست کار
که تاج کیان را کند آرزو
تفو باد بر چرخ گردون تفو

وقتی پیروز نامه را به سعدؓ میرساند در ضمن سوالاتی از چگونگی کشور داری، نوع سلاح، تجهیزات ودیگر موارد میکند، بهتر است این برخورد پهلوان ساسانی را با سپهسالار عرب بازهم از زبان شیوای فردوسی بشنویم:

"بر سعد وقاص شد پهلوان
از ایران بزرگان روشن روان
همه غرق در آهن وسیم وزر
سپر های زرین و زرین کمر
چو بشنید سعد آن گرانمایه مرد
پذیره شدش با سپاهی چو گرد
سپهبد فرود آمد اندر زمان
زلشکر بپرسید واز پهلوان
هم از شاه ودستورواز لشکرش
زسالار بیدار واز کشورش
ردا زیر پیروز افگند وگفت:

که ما نیزه وتیغ داریم جفت
زدنیانگویندمردان مرد
ززروزسیم وزخواب وزخورد
شمارابه مردانگی نیست کار
همان چون زنان رنگ وبوی ونگار
هنرتان بدیباست پیراستن
دگرنقش بام ودر،آراستن

یزدگرد وقتی به مرزداران خودنامه مینویسدکلماتش توهین آمیزتر ازکلمات برادرش رستم است.

...هماناکه آمد شماراخبر
که مارا چه آمدزاختربسر
از این مارخواراهرمن چهرگان
زدانایی وشرم بی بهرگان
نه گنج ونه تخت ونه نام ونژاد
همی دادخواهندگیتی به باد
بسی گنج وگوهرپراگنده شد
بسی سربه خاك اندرآگنده شد
چنین گشت پرکارچرخ بلند
که آیدبدین پادشاهی گزند
ازین زاغساران بی آب ورنگ
نه هوش ونه دانش ،نه نام ونه ننگ„(۸)

علاوه برشاهنامه که به زبان شعراست ودرشعراغلباًاغراق نیزراه می یابد،دراکثرکتب تاریخی نیزبرخورددوقدرت وشخصیت های آن انعکاس یافته است ومااز تطویل کلام گذشته صرف باذکریك نمونه از کتب تاریخی اکتفا می کنیم .درترجمهٔ تاریخ طبری آمده است که رستم قاصدان ایرانی راچنین اهانت می کند،به گردن هریك جوالی ازخاك رابارمی کندوچهارده نفرقاصدعرب نیزجوال های خاك رابه پیش سعدٌمی آورندوآنرامفتاح تصرف ایران تفأل می گیرند. (۹)

عرب هاباچنین شخصیت هاودولت هایی روبرومی شوندوبه زودی همه رادرهم می کوبندوموانع رااززسرراه خود می روبند و با ایمان قوی به پیش می تازند.دربعضی جاهاباخشونت وجنگ ودربعضی مـواردباتبلیغ ومـدارامـمالك رافتح می کنند وآیین نوین رامنتشرمی کنند.به گفتهٔ زرین کوب „اغلباًفتح اسلامی باجنگ حاصل شد اما نشر اسلام دربین کشورهای فتح شده به زورجنگ نبود.„(۱۰)

اسلام در برخوردباتمدن های ایران وروم از نهادهای مثبت این جوامع استفاده کرد ونقص هاوکمبودی های یکی راباارزش های مثبت دنیای متمدن آن روزبه هم آمیخته وازآمیزهٔ آن مدنیت شگرف اسلامی پدیدآورد.چنانچه زرین کوب درین موردگوید: "فرهنگ اسلامی...زبانش عربی بود،فکرش ایرانی،خیالش هندی بود و بازویش ترکی،امادل وجانش اسلامی بودوانسانی„(۱۱)بازهم اززبان این دانشمندمی خوانیم: "تمدن اسلام که بدینگونه وارث فرهنگ قدیم شرق وغرب شد نه تقلید کنندهٔ صرف ازفرهنگ های سابق بود،نه ادامه دهندهٔ محض - ترکیب کننده بودوتکمیل سازنده -دورهٔ کمال آن که باغلبهٔ مغول به پایان آمد،دورهٔ سازندگی بود-ساختن یك فرهنگ جهانی وانسانی- درقلمروچنین تمدن قاهری همه عناصرمختلف

جاداشت،عبری،یونانی،هندی،ایرانی،ترکی وحتی چینی.اگرمواداین ترکیب درنظرگرفته شود،عنصرهندی وایرانی هم به هرصورت ازحیث کمیت ظاهراً از عناصر عبری ویونانی کمترنیست امااهمیت درترکیب ساختمان است وصورت اسلامی آن که ارزش جهانی دارد وانسانی. " (۱۲)

اسلام اهل دین راتکلیف به قبول آیین خویش نمی کرد متصرفات بادادن جزیه یی ازقبول اسلام معاف بودند واین جزیه هانیزآنقدرزیاد نبودکه مالیات درردربارساسانی وررومی بالای رعایا سنگینی می کرد وآن هم درراه منافع عامه به مصرف می رسید . بااین روش نرم ومسالمت آمیز ازطریق نمایاندن کردار واعمال خودوتغییر تدریجی ذهنیت رعایای ممالك مفتوحه آهسته آهسته این دین در بین طبقهٔ محروم امپراطوری ساسانی و متصرفات رومی راه یافت.آنهاچون این دین را موافق باروحیات خودیافتندبه رضأو رغبت این دین حنیف را قبول کردند.شواهد زیادی موجود است که خودمردم در فتوحات ممالك شان،عرب راکمك می نمودند.چنانچه پس از واقعهٔ قادسیه قریب چهار هزار از دیلمان به کیش اسلام درآمده ،عرب رادر جنگ جلولا امداد نمودند.زردشتیان بااینکه دم ودستگاهی داشتندوبه آتش پرستی خویش ادامه داده وادبیات پهلوی هنوز به رونق سابق خویش دربین مردم رواج داشت؛خودگروه گروه به دین اسلام می گرویدند. (۱۳)رعـایا،بازرگـانان،اعـیان وزمین داران بلـخ خوددین اسلام را پذیرفتندوبه همینطو ر تعالیم ساده وسهل اسلام ورفتار وکردار عرب درعمل ومساوات در بین شان که سردار وسپاهی در بین خود فرقی نداشت .توانست مردم را به پذیرش رضایت مندانهٔ اسلام وادارد.

چگونگی ورود عرب به افغانستان و ماوراالنهر

درافغانستان نیزعرب بعد از فتح ایران به تعقیب یزدگرد ساسانی واردشد.بهتراست ابتدأحالت وچگونگی وضع اجتماعی - اقتصادی آن روزهٔ افغانستان را ترسیم وبعداً چگونگی برخورد مردم این دیار رابا عرب واسلام و پذیرش اسلام رادربین مردم شرح دهیم.

میرغلام محمد غبار وضع آن وقتهٔ افغانستان راچنین ترسیم مینماید: "درقرن هفتم میلادی هنگامیکه تماس وتصادم عرب با افغانستان واقع شد، مردم افغانستان از نظر اقتصادی دارای زراعت و آبیاری و پیشه وری پیشرفته ترنسبت به عرب ها بودند، شهرهاآبادان تربوده وراه تجارتی هند باچین وآسیای مرکزی وایران از افغانستان می گذشت دولت کابلشاهان این راه را دردست داشتند. در شهر ها دوران پول،دادوستد تجارتی راتسهیل می کرد ومسکوکات مختلفی از حکومات محلی افغانستان دربازارها رایج بود.

ازنظر فرهنگ، افغانستان آنروز از ریاضی ،نجوم،طب و الٰهیات سررشته داشت وباعلوم یونانی وساسانی وفلسفهٔ هندی آشنا بود ورسم الخط های خروشتی ویونانی وبرهمی بکارمی برد،ومعابداديان مختلف زردشتی،بودایی وشیوایی ومیتراپرستی،درسرتاسرکشور،باروحانیون آن مرکز دانش های عصرخود محسوب می شدند،ادیات مذهبی موجود و

تعددمذاهب وعقیده محترم بود. امااز نظراجتماعی افغانستان آن روز متشتت وپریشان بود. مملکت فاقددولت مرکزی وسرتاسر کشور به حکومات محلی منقسم بود واین حکومات برای حفظ منافع وحکمرانی خود،مردم را درواحد های کوچك و مجزأ از همدیگر ، نگاه می داشتنند.علاوتاًادیان ومذاهب متعددی چون زردشتی،بودایی شیوایی وطریقه های دیگر معناً مردم کشور را از همدیگر جدا می کرد... این روش ادا ری و مذهبی مردم را تصنیف می کرد و در رژیم فیودالی و ملوك الطوایفی اختلافات طبقاتی تشدید می شد . جغرافیا نویسان عرب از هفده حکومت محلی افغانستان آنروز (که همه خود را شا ه می خواندند)نام میبرد .(١٤)

در چنین وضع بحران اجتماعی ، عرب با همان شعار "برادری وبرابری" با چنان فتوحات محیر العقول با مردم افغانستان مواجه گردید، وطبقات مختلف مردم با عکس العمل های متفاوت به آن پاسخ دادند.

طبقات بالایی جامعه خاصتاً حکمرانان محلی وملوك الطوایف اگر حکومت عرب خار سر راه شان قرار نمی گرفت وآن ها را با دادن جزیه وباجی به حکومات محلی شان دوباره بر می گماشت،پیشروی عرب رامانع نمی شدند وروحانیون نیز به عمل بالمثل دست می زدند اما اکثریت مردم جامعه که دهقانان بودندباوجودی که از نظر اقتصادی تحت فرمان زمیندارو ازنگاه اعتقادی زیرسلطهٔ روحانیون بودند در برابر عرب در یك حالت نوسانی و متزلزل قرار داشتند. از یك طرف شعار "برادری وبرابری" عرب در پیش روی شان قرار داشت ، از سویی،دین آبایی واجدادی شان که سالیان متمادی در رگ وپی شان ریشه دوانیده بود، نمی توانستند به یکبارگی از آن دست بکشند.اما سیاست مدبرانهٔ عرب که روحانیون را از مبارزه باز داشته بود،کار خودراکردو مردم

آهسته آهسته با مشاهدهٔ اعمال عرب که با گفتارشان مطابقت داشت به دین اسلام می گرایيدند.(١٥)

دراینجا یك سیاست دیگر عرب را- که موضوع اصلی تحقیقات ما را نیز تشکیل می دهد- که بی شك در نشر اسلام مؤ ثرتر از لشکر کشی شان بود-ذکر باید نمودکه آن هم اسکان گزینی فقهأ ودیگر اهل فضل عرب در بین مردم بومی است،عربها در جاهایی که حتی شمشیر نتوانست کار خود را بکند، بااین سیاست توانستند مردم محل را به آیین اسلام مایل سازند. حال ببینیم که چگونه عرب مقدمات لشکر کشی را به صوب افغانستان آغاز نمود وچطور بعضی قبایل عربی در این سرزمین مسکن گزین گشتند.

اسکان گزینی عرب ها درافغانستان

با مطالعهٔ کتب تاریخی درمی یابیم که اولین لشکر کشی عرب به صوب خراسان دراواخر خلافت حضرت عمر (رض) شروع گردیده و تو أ م باآن مسکن گزینی عرب ها درین سر زمین به قسم قطعات نظامی ویا مبلغین دینی صورت گرفته است.بعدها در زمان حضرت عثمان(رض) این لشکرکشی ها ودر پهلوی آن مستقر شدن قبایل عربی در کشور ما وسعت بیشتری یافته است و پس از زمان خلفای راشدین در عهد امویان این پروسه هنوز شدت وسرعت بیشتر کسب نموده است.علاوتأدرزمان امویان،خاصتاً دراواخرحکومت این سلسله،هجوم

وتجاوزعرب ها،شکل مهاجرت وپناه گزینی راگرفته وبرای ناراضیان دولت اموی،خراسان آن روزمحیط مساعدمبارزه برضددولت اموی میگردد.

هم چنان باگذشت یك مدت طولانی که شاید مهاجرت های جسته وگریختهِ جریان داشته،درزمان امیر تیمورگورگانی نیز عده یی از عرب هابه قسم تبعیدی یا نظر بند دربخاراو سمرقندآورده می شوند وبعداًدردیگر مناطق ماوراًالنهروسمت شمال افغانستان پخش وجایگزین می گردند.

اولین سردارعرب که پابه افغانستان گذاشت احنف بن قیس بودکه به تعقیب یزدگردسوم درسال۲۲ﻫ،بعدازفتح نیشاپور ومصالحه باحکمران محلی سرخس وابیورد وقانع نمودن حکمران هرات به تأدیهٔ خراج راهی بلخ گردیده ودرراه بابازان،امیرمحلی مروالرودمقابل شدوکارشان به مصالحه کشیدوبعداًبلخ نیزخراج گذاراوگردید،(۱٦)

درسیستان نیزاولین لشکرکشی عرب درسال ۲۳ﻫ،به امرو هدایت حضرت عمرؓصورت گرفت ودرسال۳۰ﻫ،مصالحه باتأدیهٔ خراج بین شان عقدگردید.

لشکرکشی های دیگرعرب درزمان حضرت عثمانؓ درسیستان باعث تلفات لشکر اسلام گردید وباردیگرربیع بن زیاد حارثی به سیستان حمله نموده وسیستانیان راباج گزارعرب هاگردانید،بعدازربیع بار دیگر سیستانی ها طغیان نمودندکه این بارعبدالرحمن بن سمره مأمورفتح سیستان گردید،ابن سمره بعد ازفتح سیستان دامنهٔ فتوحات خودرا تازابل وکابل رسانید امادرشهرآخری نتوانست پیشروی نماید.(۱۷)

سیستانی هاچندین بارتمردنمودند،بالاخره عرب مجبورگردید که به جای لشکرکشی وجنگ ازراه تبلیغ به نشردین اسلام بپردازند

ازین به بعد درسوقیات خودفقهای اسلامی ومبلغین دینی رانیزغرض تبلیغ دین اسلام باخود می آوردند .درعین حال قبایلی ازعرب را نیزمثل بنی تمیم وبنی بکردر بین مردم اسکان نمودند.همچنان فرقهٔ خوارج عربی نیزکه برضدبنی هاشم وبنی امیه می جنگیدواز طرف دولت های عربی سرکوب می گردید، سیستان سرکش را پناهگاه خود ساخته بودند. (۱۸)

درصفحات شمال افغانستان نیزعرب ها به سیاست اسکان گزینی قبایل عربی دست زدند.درسال(٦٧)ه.پنجاه هزار عسکر عرب به صورت خانه کوچ به قیادت ربیع بن زیاد وارد افغانستان شدوتابلخ پیش رفت.این خود باعث نزدیك شدن مردم خراسان باعرب وشناختن هم دیگروارتباط و خویشاوندی باآنهاگردیده ودر نشر دین اسلام به تدریج سودمند افتاد. (۱۹)

درزمان زیاد بن ابیه که در دورهٔ خلیفهٔ چهارم حکومت فارس و درزمان معاویه حکومت کوفه وبصره را داشت و حیطهٔ اقتدارش نیز تا اقصی نقاط عالم اسلام در شرق مسلم بود،نیز برخی از قبایل عربی درایران و خراسان مهاجرت کردند.(۲۰)

مؤثریت این سیاست عرب را نویسندهٔ کتاب" تاریخ بخارا " در آن شهر تصریح نموده چنین می نویسد که قتیبه بن مسلم سردار بزرگ عرب سه بار مردم بخارا را مسلمان نمود ، اما هر سه بار بعد از رفتن سپاه عرب مردم دو باره تمردنمودند. بالاخره قتیبه بار چهارم بخارا را بگرفت اگر چه مردم ظاهراًاسلام را پذیرفتند، اما در باطن بت می پرستیدند، قتیبه چنان صواب دید که تعدادی از خانواده های عرب را در آنجا مسکن گزین سازد و به مردم بخارا فرمان داد تا نیمی از خانه های خودرابه عرب ها بدهند، تا آنها از نزدیك ناظرو مراقب احوال مردم

بخارا باشند ودر جوار عرب آیین اسلام و عبادت بیاموزند. (۲۱)

در زمان امویان هم چنان که قبلاً گفتیم خراسان محیط مساعد برای مبارزهٔ نا راضیان دولت اموی بود. لذ ا عرب ها یی که با دولت اموی مخالف بودند، خاصتاً علویان راه مهاجرت در خراسان را به پیش گرفتنداماحکام عربی وگماشتگان امویان درخراسان، جلواین مهاجرت هارا می گرفتند وبد ین طریق بی اتفاقی هاوخصومت بین عرب ها درخراسان پیش آمد . از یك طرف حکام ووالیان دولت اموی در خراسان واز سوی دیگر تازه واردان و مهاجرینی که ازمظالم دولت اموی به جان آمده و خراسان را پناهگاه خود قرار د اده بودند، بجان هم افتادند و اکثریت اهالی بومی نیزکه از تبعیض دولت ومظالم حکام اموی به ستوه آمده بودند،جانب تازه واردان ومهاجرین را گرفتند خاصتاً علویان که ازخانوادهٔ پیغمبراکرمﷺبوده وازقدسیت وروحانیت نیز برخورداربودند بیشتر مردم محل را به سوی خود جلب کردند، این مبارزه با مبارزهٔ مردم افغانستان به خاطر استقلال در هم آمیخت و نتیجهٔ آن ریشه کن شدن دولت اموی وتأ سیس خلافت عباسی ها بدست ابومسلم گردید درین آوان در مروکه بزرگترین مرکزشرقی خلافت اسلامی بوده علاوه ازقبایل خردوکوچك، دو قبیلهٔ بزرگ یمانی ومضری عرب وجود داشتند که همیشه برسرامارت در بین شان جنگ مشتعل بود.امارت نیزگاهی به دست یك قبیله وزمانی به دست قبیلهٔ دیگر بود. ابومسلم ازین نفاق استفاده نموده،ابتدایکی رابه دست دیگری تضعیف وبعداًهردوراکوبید.چنانچه وقتیکه ابومسلم ازطرف امام ابراهیم مأموریت فتح خراسان رادریافت می دارد امام ابراهیم به خاطر محو و نابودی حکام ظالم اموی ودیگرطرفداران این دولت درخراسان به اوچنین دستورمی دهد:„ای ابوعبدالرحمان!تویکی ازماخاندانی،

سفارش مرابه یادداشته باش .این قبیلهٔ یمنی رابنگروحرمت بداروميان شان اقامت کن که خدااین کارراجزبه کمك ایشان به کمال نمی رساند این قبیلهٔ ربیعه رابنگروازکارشان بدگمان باش،این قبیله مضررابنگرکه دشمنان همسایه اند،هرکس ازآنهاراکه به کارش بدگمان شدی، یا چیزی ازاودرخاطرت افتاد،خونش رابریز.اگرتوانستی زبان عربی را ازخراسان براندازی برانداز.هرنوسالی راکه به پنج وجب رسید اگر ازاوبدگمان شدی خونش را بریز.،،(۲۲)

شایدبعدازختم دورهٔ اموی نیزعرب هاواردافغانستان شده باشند اما نه به طور دسته جمعی وشایدهم به شکل انفرادی وخانه وار.اماآورده شدن عرب به صورت دسته جمی بعدهادر زمان تیمور صورت گرفته است که قبل ازبررسی این مطلب می پردازیم به ابرازنظر یکی از محققین مصری که درسالهای(۱۳٤۰)ه.مدیرمرکز ثقافی عربی در کابل بوده،نامش نصرالدین محمد است ودربارهٔ عرب های عربی زبان کشورماتحـقیقـاتی انجـام داده وآمـدن این عربهارامربوط به کارهای حجاج ویاکشف قبر حضرت علی(رض) محتمل می داند ؛ او می نویسد: ,,وقتیکه دعوت خوارج درشرق بلاد مسلما نان منتشر شد، حجاج ابو یوسف ثقفی در یافت که این دعوت را فقط با اعزام و جایگزین کردن دسته های متعدد عرب می توان به جایی رساندو بنا بر آن خانواده هایی را به ایران وافغانستان انتقال داد و شاید وجود قریه هایی که همه باشنده گان آن عرب اندبا این عمل حجاج بی ربط نباشد.(۲۳)

دیگر این که وجود قریه های عربی زبان را با کشف قبر حضرت علی(رض) مرتبط می داندکه نظر به گفتهٔ او خود عرب های خوشحال آباد گفته اند که درعهد امیر قمش درآن محل ساکن شده اند. اوحدس می زندکه این امیر قمش همان امیر احمد قماج است که به حفر و کشف قبر

پرداخته بوده وبد ین طریق سابقۀ تاریخی این عرب ها را درمزار شریف حدودسال (۵۳۰)ه . می داند.(۲٤)

اما نظر به گفتۀ اکثر عرب های صفحات شمال افغانستان وشهادت رسالۀ قاری عبد الرحیم"عینی" عرب های عربی زبان چهار قریۀ حوالی بلخ وجوزجان- خوشحال آبادو یخدان مربوط ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ و سلطان اریغ (نظر به گفتۀ برخی عرب ها سلطان عراق) وحسن آباد مربوط ولایت جوزجان-وبخش بزرگ عرب های افغانستان که به سایرزبان های محلی تکلم می کننددر زمان تیمور به افغانستان وآسیای میانه آورده شدند. در رسالۀ „بقایای آثار عرب در شمال افغانستان" تألیف قاری عبد الرحیم " عینی " که او نیز از کتاب "زبدة الانتخاب فی انساب الاعراب" مؤلفۀ سید محمد صدیق "گوهری" تلخیص نموده است چنین میخوانیم:"امیر تیمور کوره گن که از نسل چغتایخان است سه مرتبه از سمرقند به روم و عربستان رفته،آنها را تحت تصرف خود آورده ، بار سوم درسال ۱٤۰۲م. که در آنوقت در جزیرۀ عرب و روم ایلدرم بایزید سلطنت میکرد،حمله ور شد.همزمان وصول تیمور به روم،ایلدرم به جنگ صلیبی ها رفته بود . تیمورازاین فرصت استفاده نموده ، بسیاری از بلاد را فتح وبایزید رااسیرکرد و وقتی که خبر اسارت ایلدرم به سمع مردم شامات،بصره، حجاز و یمن رسید به حرمین شریف که درآن وقت حضرت ولایتمآب قطب الدین حیدر که از اجلۀ سادات حرمین بودند از جانب بایزید (والی و زمامدار) حرمین شریفین که به تمام صفات نیك آراسته بودند،تعیین شده بود.تمامی طوایف اوشان رابه امیری خودانتخاب نموده به شام خواسته،بیعت امامت وشاهی نمودند،"(۲۵)وقتیکه این خبر به سمع تیموررسید آتش خشم وغضبش شعله ورشده به جانب شان لشکرکشید چون دولت نو بنیادعرب

آنقدرتجهیزات نداشت روبه حرمین آوردندونسبت استبدادزیاد تیمور علمای عرب حکم تکفیراورا صادر نمودند.اماتیموربه اثر مشورهٔ امرای خویش از حمله به حرمین منصرف می شود چون حمله به قبلهٔ عالم اسلام خلاف ادب است،لذا نامه یی به امیرحیدر با مهرقرآن فرستادو اورا نزدخود خواست.نامهٔ مذکور بدین مضمون بوده است:„ من عهددارم که مثل زمان بایزیدیك سکه وخطبه به نام من باشد،باقی اجراآت ومحصول ازشما،اماالتماس این که خودشان باارباب حل و عقد حجازویمن وبصره تاشام تشریف بیاورند."(۲٦)

وقتی که امیر حیدربه نزدتیمورمی آیدچندروزی مورداکرام اوواقع می شوداما به زودی به بهانه یی امیرحیدررامحبوس مینماید و شخص دیگری رابه سمت شریف حرمین شریفین به مدینه می فرستد مردمان نیزدرچاره رامسدوددیده،تسلیم می شوند. بعد از چندی یك تعداداشخاص دیگرنیزبامتعلقین میرحیدربه صورت محبوس از مدینه به شام فرستاده می شوندودر سال ۸۰٦ھ.قافله محبوسین عرب به امر امیر تیموربه سمرقندوبخاراآورده می شوند،(۲۷)طوایف عربی که با امیر حیدربه بخاروسمرقندآورده شده اند بعداًاسمای شان تحت عنوان (طوایف وقبایل عرب مسکونی افغانستان) ذکرمیشود. تیموربعدازرسیدن عرب هابه ماوراألنهرآن هارابه شهرنسف (قرشی)امرسکونت میدهد. امیرحیدرآهسته آهسته دوباره،مقام وحیثیت روحانی خودرادربین مردم ماوراألنهربازمی یابدومردم پیشکش ها، تحف، هدایا و نذر و ات خودرابه وی می آوردندکه درمدت کمی تعدادمواشی امیر حیدر آن قدرزیادمی شودکه نظربه خواهش قوم عرب،مال اوبین آن هاتقسیم می شود.طوایف عربی وعده می دهندکه اولاده های امیر حیدر بعد ازین به مال تمام طوایف عرب شریك اند.امیرحیدردرزمان حیات خود

واولاده هایش بعداز مرگش هرساله به مناطق عرب نشین "دوره"می رفته اندوطبق مرسوم نذرهایی بدین مناسبت تاهمین اواخرجمع آوری میکرده اند.(۲۸)البته این رسم علاوه ازمنافع مادی نوعی تجدید خاطرات وارتباطات وخبرگیری ازحال مریدان بوده وجنبه تبلیغی هم داشته است.

به هرحال تیمور نیزبعدهاشیفتهٔ اخلاق امیر حیدر می گردد و دخترخودرابه خاطراستمالت ودلجویی به اومیدهدکه ازاو فرزندی به وجودمی آید،نامش راعبدالله می گذارندکه تاحال اولاده های اورا به نام میرحیدریان عبداللهی یادمی کنند.(۲۹)

بعدازآنکه روابط تیمورباامیرحیدربهبودمی یابد،تیموربه امیر حیدرمی گویدهرجایی راکه اوانتخاب می نمایدبه اوداده می شود امیرحیدرنیزازمنطقهٔ قطغن،شیوه وشُکی وبغلان راانتخاب می نمایدکه قبلاًدرآنجاهامردمان حبش وتاتارسکونت داشتند،این مردمان در حدوددوآب تاکهمردوسیغان کوچ داده می شوند،بغلان وغوری ازآن عرب هامی گردد.(۳۰)

علاوتاًدرمناطق بلخ نیزامیرحیدربعدازچندروزاعتکاف دردولت آبادوبعدأزیارت شاه ولایت مآب جدبزرگش ساحه هایی ازحدودکوه البرزتاچمتال وبوینی قره ،سانچارك وسرپل رانسبت این که مردمان عرب مالداربودند،انتخاب می کندو مردم مسکونی آنجا که عبارت از ایماق هاو مغل ها بودند به جانب میمنه و فیروز کوه کوچانده می شوند ولی خودامیر حیدر به کاسان ماورأ النهرسکونت اختیار میکندو طبق معمول هرساله به دیدارمریدان به دوره می آید،بااضافه شدن نفوس وتنگی چراگاه بالاخره این مردم تاحدودمرغاب،هرات،میمنه،درزاب وگرزیوان پراگنده می شوندودرماوراألنهرنیزتاخوقند،حصار،کولاب و

قبادیان گسترش می یابند.(۳۱)

درقسمت وجه تسمیهٔ عرب قزلباش وکابلی درین رساله چنین آمده است: "وقتی که نادر افشاربه ما ورأالنهر وخراسان هجوم آورد طایفهٔ شجاع و نامدار بلخ عرب ها بودندکه درحدودمیمنه واندخوی بانادر داد مردانگی داده واظهار شجاعت هانمودند.سرکرده های نامداروعساکر شانداراورا قلع و قمع نمودند. چنانچه محمدجان بهادر نام،مردجنگی عرب ها به دست نادرزنده گرفتارشدوازبالای پل امام بکری به دریا گردن بسته وزنده انداخته،باقی نامداران عرب بلخی راباعیال واطفال به صورت یرغمل به صوب کابل برده،بعضی رابه جلال آبادوبرخی رابه لوگر،غزنی،وجمعی رابه کوهستان ولغمان واطراف کابل تبعیدنمودوطایفه یی راهم درچند اول جوار مردم قزلباش وبیات وترك طهماس وافشاران خدمتگاران خاندان صفوی که فراری خود نادر بودند،جاداد،چون انسان هااز زیست با همی وهمجواری تقلید می کنندوقزلباشان که اکثراً کلاه سرخ به سرداشتند،عرب هانیز آن کلاه را انتخاب نمودند وقتی که نادر افشار به قتل رسید،بسیاری عرب ها نواحی کابل به سبب حب وطن یامنسوبین خود،خودرابه اطراف خلم ایبك وسیاه جر رسانیده مسکن گزین شدندکه تا کنون در آنجا زندگی می کنند و مردم خلم آنها را نسبت داشتن کلاه سرخ(قزلباش وکابلی) نام نهادند.باقی عرب های لوگر ،غزنی وجلال آبادنسبت فشاراقتصادی در آنجاها ماندندواولاده های شان با همجواری مردم آنجا به زبان ولهجه های دری لوگری ،غزنوی ، جلال آباد ولغمان به پشتو ودری تکلم می کنند. چنانچه عرب های قرشی (نسفی) ترکی سخن می گویند." (۳۲)

درینجا ناگفته نباید گذاشت که سلسلهٔ مهاجرت عرب ها قبل از زمان نادر نیز صورت گرفته و نمی توان تمام عرب ها ی کابل ومشرقی را

تبعیدیان زمان نادر دانست که در بخش بحث گسترش جغرافیایی شواهدی در مورد ذکر می شود و مزارات معتبر شهدا ی صالحین ، شاه شهید ، شاه دو شمشیره در کابل و اقوام بزرگ عرب و تعداد کثیر سادات در مشرقی خود گواه گفتهٔ ماست .

در اینجا سوالی پیش می آید که اگر عرب هایی که در زمان تیمورآورده شده اند آنقدر زیاد بوده اند و تا این حدگسترش یافته اند پس آن عرب هایی که قبل از زمان تیمور ، در اوایل اسلام وزمان خلفای اموی در این سر زمین آمده بودند،کجایند و چه شدند ؟ به نظر نگارند ه در پهلوی عرب هایی که در زمان تیمور آورده شده اند ، مردم اکثر قرأ و قصبات کشور که حالا خود را عر ب می دانند و یا به صورت مختلط با اقوام دیگر زندگی می کنند شاید از بقایای همان عرب هایی باشند که قبل از زمان تیمور در این سر زمین مسکن گزین شده اند ونسبت آمیزش بیشتر و پیشتر از عرب های آورده شد ه د ر زمان تیموری ، شاید اکثراً با مردم بومی این سر زمین باالو سیلهٔ دادن وگرفتن دختر و پذیرش رسوم و عادات مردم محل ، مخلوط شده اند آثار اندك عربی در لهجه و تلفظ بعضی حروف و رسوم ایشان باقی مانده است ، اگر این عرب های قبل از زمان تیمو ری بعضاً به کلی با مردم محل آمیزش یافته باشند ـ که حتماً آمیزش یافته اند ـ شاید تعداد عرب ها بیشتر از آن است که ما امروز تنها از قیافه وبشرهٔ ظاهری که آن هم در اثر آمیزش تغییر یافته است ، می شناسیم .

اکثر عرب های قبل از زمان تیموری نسبت آمیز ش بیشتر تعصب قومی کمتری داشته اند ومردم مدنی و از نظر فرهنگی و نفوذ معنوی مقامات عالی داشته اند . اما عرب های آورده شده در زمان تیمور خیلی بدوی ، ساده و مردم دور از محیط علم و دانش و دارای

عصبیت قومی بیشتر بوده و به همین دلیل نیز تا حال در بعضی جاها که امکانات بیشتر حفظ هویت قومی خویش را داشتند حتی زبان عامیانهٔ عربی را حفظ کردند.

اگرچه در عوامل نگهداری زبان عربی در بین چهار قریهٔ قبلاً نام برده شده ، بر علاوهٔ بدویت ، نزدیکی وقرب فاصله خود اهمیت زبان عربی را در بین مردم کشور ما که عرب ها خود را در ا ین جا در محیط بیگانه احساس نمی کرده اند دلیل موٴ جه می دانند اما به نظر نگـارنده این دلیل چـندان قابل قبول نیست زیرا عرب ها یی که زبان اصلی عربی را فرا موش کرده اند آنها نیز ابتدا به زبان عربی سخن میگفته اند اما درمرورزمان زبان محلی را پذیرفته وآثاربسیا ر مـحـدودوغیرمحسوس زبان عربی آن هم در تلفظ بعضی حروف حلقی (از قبیل حأ وعین) نزد آنها دیده می شود . پس دلیل مؤجه تر همان است که عرب های عربی زبان ،همان عرب هایی اند که د رزمان تیمور آورده شده اند - اولاً قرب زمانی و عصبیت قومی بیشتر، بدویت ، حالت خود کفایی زندگی ، قرب موقعیت نسبی قریه ها با همد یگر و بالاخره اهمیت زبان عربی در بین مردم این سر زمین همه دست بهم داده و تا حال با عث حفظ و بقای زبان عربی در بین آنها گردیده است وگرنه از همان عرب های تبعیدی زمان تیمور در مناطق مختلف این سر زمین و ماورأ النهر متکلم به لهجه ها ی مختلف دری ،ازبکی ، پشتو و ترکمنی نیز دیده می شود .

این که عرب های عربی زبان خودمی گویند که توسط تیمور به حیث مبلغین دینی آورده شده اند به نظر من چندان قرین به حقیقت نیست.عینی نیز در این مورد می گوید:"اگر آنها به حیث آموزگاران دینی وارد این خاك می شدند آثار علمی و دینی ایشان البته به یادگار

مانده اقلاً تحولی درزندگی و حالات مدنی شان رخ می داد در حالی که هنوز هم آثار بدویت از آنها هویدا بوده وبه زندگی صحرا یی چوپانی و زراعت مصروف و تمایل شدید دارند.(۳۳) اما حقیقتاً عرب های قبل از زمان تیمور و خصوصاً عرب صدر اسلام این وظیفه را داشته اند،درحالی که درزمان تیمورنه حاجت به معلم قرآن بودو نه مبلغ دینی که از بادیه های عرب در کشور هایی همچون افغانستان و آسیای میانه وارد می شد چنانچه بعد از نشر و شیوع دین اسلام خود این ملت ها بزرگترین فقها، مفسرین و محدثین را به عالم اسلام عرضه داشتند؛ امثال امام اعظم،امام بخاری ،امام رازی، امام ماتریدی ،امام غزالی وده های دیگر در علوم دینی، فلسفی،طب، و نجوم نیز شخصیت هایی امثال ابن سینا،فارابی،بیرونی وده هافرد برگزیده که افکارشان جهانگیر گشته وباعث افتخار ات جهان و اسلام اند اما در پهلوی این بزرگمردان از عرب های صدر اسلام که در این سرزمین ها آمده اند ،بزرگمردانی در ساحات مختلفهٔ علم ،ادب و سیاست ظهور کرده اند که واقعاً اندیشه واعمال شان گسترش جهانی و انسانی داشته است ،آیا بزرگانی چون مولای بلخ،پیر هرات، شیخ احمدفاروقی کابلی سرهندی(امام ربانی مجدد الف ثانی) ، سید جمال الدین حسینی افغانی و یا رابعهٔ قزداری بلخی را از عرب آورده شده در زمان تیموری می توان سراغ کرد؟شاید اوضاع و شرایط خاص قبل از مغول غیر از شرایط و اوضاع بعد از تهاجم مغول بوده است.که این عرب ها توانسته اند به چنین کمالی برسند ومیراث گران بهای معنویت وروحانیت خود را به نسل های بعدی انتقال بدهند ویا خود عرب های آورده شدهٔ زمان تیموری از اقوام خیلی بدوی بوده اند واز جهان علم و معرفت بدور مانده بودند.

بهر حال شناسایی عرب ها که کدام طایفه ، چه وقت ، از کدام

منطقهٔ شبه جزیره عرب در افغانستان و آسیای مرکزی آمده اندو در کجاها جای گزین گردیده اندبدون مطالعهٔ دقیق آن هم درساحه خیلی مشکل است ودقت علمی زبان شناسی ،لهجه شناسی،بشرشناسی وجامعه شناسی راایجاب می کند.به نظرنگارنده ابتدابایدتشخیص صورت گیردکه کدام طوایف عربی قبل اززمان تیمورآمده اندوکدام طایفه هابعدازآن.می توان بعدازدرك شناخت مرزتاریخی شان به سایررمزو راز زندگی شان نسبتاًپی برد،درمرحلهٔ دوم برای سهولت مطالعه بایدهرلهجه به صورت علیحده تحقیق شودوهرمحقق ساحه یا حوزهٔ مطالعاتی خاصی راانتخاب نماید.مهم ترین کاری که بایدصورت گیردمـطالـعـه وتحقیق عرب های قبل اززمان تیموراست چه آنها تقریباً درین مدت چهارده قرن بادیگرفرزندان این مرزوبوم زندگی مشترك داشته ودرپهلوی دیگربرادران خویش بهترین پاسداران علم وفرهنگ محافظین صلح وسلم ،استقلال وهویت ملی این سرزمین بوده اند،چه کسی ازنقش بایزیدانصاری درمقابل مغول ویانقش جهانی سیدجمال الدین افغانی دربرابراستعماروواستکبارجهانی می تواندانکارنماید؟

علاوتاًطوفان های اجتماعی ،سیاسی وتکنولوژیك معاصرچه بساتغییراتی درزندگی اجتماعی وفرهنگی مردم بارآورد ه و گنجینه های معنوی وفلکلوریك درمعرض نابودی وزوال اند،جمع آوری، تدوین وتحقیق روی مشخصات اتنیکی وفلکلوریك وثبت آنهاازیك طرف باعث بقا وزنده ماندن این گنجینه هاگردیده وازسویی هم برای درك وشناخت روان جامعه وبازسازی سیاست های فرداضروری وموثراند.

هم چنان دربارهٔ سادات،خواجگان،ایشان ها،حضرت ها و میر هاکه خودرابه ترتیب اولاده های حضرت علیؓ(البته فاطمه نسب)

حضرت ابویکرصدیق ؓ ،حضرت عمرؓ ،حضرت عثمانؓ وحضرت علی (ازبطن سایرزن های آن حضرت) می دانند ،تحقیقات جداگانه صورت گیرد. اگرچه این شجره ها به مرور زمان مخلوط ،مغشوش ومخدوش گردیده اند چنانچه درهرمنطقه اصطلاح خاصی درموارد هریك ازاین مفاهیم بکاربرده می شود، مثلاً درکنرسادات را"پاچا صاحبان" ودر قندها ر"شاه صاحب" ودرکابل "میر"، "آغا" ودرصفحات شمال پیر،خواجه ،ایشان نیز گویند.امانسبت روحانیت ونفوذ معنوی هرکدام درحیات تاریخی جامعۀ ما نقش ارزنده داشته اندوتاحال بدنۀ اساسی سیاست کشورهای ما وهمجواران ماراهمین ها تشکیل می دهند خانواده های بزرگ انصاری ،قریشی،عباسی وغیره نیزدرطول تاریخ مقامات بزرگ علمی ،عرفانی وطریقتی داشته اند.به هرحال درکلیت خود عرب ها درپهلوی سایربرادران خویش درهرجاوهرمحل ودربین هرقوم وملیتی که بوده اند درراه مبارزه برضد ظلم ،بی عدالتی استبداد وستم ازهیچ گونه جانفشانی دریغ نه نموده وبانفوذ روحانی ومعنوی خویش همیشه درصف اول مبارزه قرارداشته اند.

امانسبت مرور زمان وشرایط تاریخی ودسیسه های استعمار،برآمدند بعضی سید های تقلبی که بنام خاندان پیغمبرمی خواسته اند مردم رابفریبند وازاین نام ومقام استفاده کنندوبه نازونعمت بسربرندکه نمی توان باچنین استثناآت کوچك ازمقام وحیثیت یك قوم وملت درتاریخ وروان جامعه انکارکرد.

☆☆☆

یاد داشت ها و پاورقی ها

۱ـ محسن، مهدی ، فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون،ترجمهٔ مجید مسعودی، تهران :بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،۱۳۵۲،ص . ۲۵۰ . وهم چنین برای معلومات بیشتر ر.ك: مقدمهٔ ابن خلدون،ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ،ج اول ، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،۱۳۵۲، باب دوم ،فصول چهارم و پنچم و ...صص . ۲۳٤ وبعد.

۲ـ ایضاً ،ص . ۲٥٦ .

۳ـ ایضاً،ص. ۲٥۷.

٤ـ عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، صص. ۲۸۸ـ۲۸۹.

٥ـ میر غلام محمد، غبار،افغانستان در مسیر تاریخ ، کابل : مطبعهٔ دولتی ۱۳٤٦ .ص.۹٥.

٦ـ ابولقاسم ،فردوسی ، شاهنامه ،بامقدمه وشرح حال از فروغی ، تهران : جاویدان ،ت. ن .ن . ص . ٥۲۰ .

۷ـ ایضاً ، ص . ٥۲۰ .

۸ـ ابوالقاسم ، فردوسی . شاهنامه ، به تصحیح ژول مول ، ج ۷ ، تهران : سازمان کتابهای جیبی ، ۱۳٥٤ . ص ۲۳۱ .

۹ـ ابو علی محمد بلعمی،ترجمهٔ تاریخ طبری (قسمت مربوط به ایران) به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور ، تهران : نشرکتابفروشی خیام، ۱۳۳۷ .صص . ۲۹٤ـ۲۹٥ .

۱۰ ـ عبدالحسین زرین کوب ، کارنامهٔ اسلام ، چ دوم ، تهران : امیرکبیر. ۲۵۳۵. ص. ۱۱ .

۱۱ ـ ایضاً ، همان اثر ، همان صفحه .

۱۲ ـ ایضاً ، ص. ۲۹ .

۱۳ ـ ایضاً ، همان صفحه .

۱٤ ـ عبدآله رازی (همدانی) ، تاریخ ایران ، تهران :۱۳۱۷. ص. ۱٦۷ .

۱۵ ـ میر غلام محمد ، غبار ، افغانستان درمسیر تاریخ ، ص. ٦٦ .

۱٦ ـ پاینده محمد ، سرهنگ ، تاریخ افغانستان . کابل : نشرات پوهنتون ، طبع گستتنر، ۱۳٦۲. صص. ۹ـ ۱۰ .

۱۷ ـ ایضاً ، ص. ۱۱ .

۱۸ ـ افغانستان درمسیر تاریخ ، ص. ۸۹.

۱۹ ـ ایضاً ، ص. ۷۰ .

۲۰ ـ ذبیح الله ، صفا ، تاریخ ادبیات فارسی ، ص. ۱۱ .

۲۱ ـ ابوبکر محمد بن جعفر ، نرشخی ، تاریخ بخارا ، ترجمهٔ ابو نصر قبادی ، تصحیح وتحشیهٔ مدرس رضوی ، تهران : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۱. ص. ٦٦.

۲۲ ـ محمد ، طبری ، تاریخ طبری ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران :بنیادفرهنگ ایران ، ج دهم ، ۱۳۵۳ ، ص. ٤۵۰۱.

۲۳ـ نصرالدین محمد مصری ، (لهجه عربی درافغانستان) ، مجله آریانا ، ترجمه علی رضوی (ش۹) میزان ۱۳٤۱. ص. ۳۳ ،

۲٤ـ ایضا ، صص. ۳۳ـ۳۵.

۲۵ـ عبدالرحیم ، عینی . بقایای آثارعرب درشمال افغانستان ، رساله تا یپی ، ص. ٦ ،

۲٦ـ ایضاً ، ص. ۷.

۲۷ـ ایضاً، همان صفحه.

۲۸ـ ایضاً، ص.۸.

۲۹ـ ایضاً، همان صفحه.

۳۰ـ ایضاً، همان صفحه.

۳۱ـ ایضاً، همان صفحه.

۳۲ـ ایضاً، صص.۹.

۳۳ـ ایضاً، ص.۱۲.

☆☆☆

۲

گسترش جغرافیایی عرب ها درافغانستان

در بخش قبلی از سیر تاریخی ورود عرب ها درافغانستان بحث نمودیم که چگونه ابتدأ به شکل سوقیات نظامی بعدأبه صورت مبلغین دینی و هم چنان به شکل مهاجر و پناه گزین وبالاخره درزمان تیمور به قسم تبعیدی داخل کشور ما و ماورأ النهر گردیدند . حال ببینیم که عرب ها در کد ام ولایات افغانستان زندگی می نمایند و درکتب تاریخی و جغرافی چگونگی این مسکن گزینی و تغییر و تطورآن راباز جویی وتدقیق می نما ییم .

عرب ها تقریباً در تمام ولایات افغانستان دربعضی جاها به شکل چند فامیل و خانوار ودر بعضی نقاط به صورت دهکده وحتی در برخی محلات قریه ها و دهکده ها در یکجا بود وباش دارند ، اما تراکم بیشتر آن ها درصفحات شمال کشور خصوصاً در ولایات بلخ،جوزجان ، فاریاب سمنگان، بغلان ، قندز ، تخار وبه صورت پراگنده در بدخشان دیده می شو د در صفحات شرقی کشور نیز به صورت کوچی و مسکون زندگی داشته ومتباقی بصورت پراگنده دراکثر ولایات چون کابل ، وردك ،لوگر، غزنی ، قندهار ، هرات ، بادغیس وغیره مسکون اند . حالابببینیم که کتب جغرافیایی و تاریخی درین مورد چه شهادت میدهند :

درکتاب فضایل بلخ ، در مورد آبادشدن شهر بلخ چنین آمده است :

"....بنای وی د ر عهد اسلام بوده است واها لی وی بر اسلام ثابت و راسخ بوده اند و روا باشد که این بقعه را قبة الاسلام از ین معنی گفته باشند . „(۱) وهم چنان در جای دیگر این کتاب می خو انیم :,شهر بلخ تا عهد اسلام خراب بود و به وقت اسلام آبادان شد درزمان اسد بن عبدالله القسریؒ ولهذاالمعنی که بیشتر نسبت به عرب داشته، او ل سرای و کویی که از دروازهٔ نوبهار می درآید دارحرب بن عروان السعید است و مسجد حرب به وی معروف است وامروز آن کوی را کوی د وك ترا شان گویند. دوم کوی درمهلب بن راشد است که آن کوی را کوی چلك نویسان می گویند وسیم دارالفراوجه ، چهارم دارالفرات ، پنجم دارسکری، ششم دار مقاتل بن سلیمان و امروز آن کوی را کو ی نوند می گویند وهفتم دارعبدالعزیز مقبری وهشتم دار مهلب ، نهم دارابی فاطمه ، دهم دارالا جتهاداست واین جمله دلیل است که در اسلام بنا کرده اند."(۲)

مؤلف کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" نیز ضمن بررسی اوضاع وشرایط بعضی مناطق و محلات ،اهالی و اقوامی که در آنجاهامیزیسته اند یاد آور شده است چنانچه از موجودیت عرب ها در درین شهرها اشاره می کند: "هری شهری بزرگست و شهرستان وی سخت استوار ... و جای بسیار نعمت و اندروی تازیانند بسیار." (۳) چنانچه فاضلمحترم مرحوم شمس الدین ظریف صدیقی در مقالهٔ خود تحت عنوان " خصوصیت ها وتعداد اقوام و ملیت های ولایت هرات، از موجودیت عرب ها در شهر هرات و در ولسوالی های غوران، گلران و انجیل یاد آوری نموده و تعداد آنها را به هفت هزار و پنجصد و شصت و یك نفر تخمین می زند. (٤) او هم چنان ازموجودیت قوم خواجه که اصلاً عرب بوده و از احفاد حضرت صدیق اکبرؓ اند در ولسوالی های انجیل ، گذره ،کشك ،غوریان ،کرخ،زنده جان (فوشنج) و ادرسکن اشاره نموده و تعداد آن ها را نیز تخمیناً ٥٧٨٤ پنج‌هزار و هفتصد و هشتاد و چهار نفر نشان میدهد.(۵)

در کتاب "حدود العالم..." علاوتاً از شهرك ها و ده های دیگری نیز نام برده می شود که در آن عرب ها سکنی داشته اند چون: " از یو شهرکی است به آخر گوزگانان...واندر بیابان های این شهر مقدار بیست هزار مرد است عرب ، مردمانی اند با گوسپندان و شتران بسیار و امیر شان از حضرت ملك گوزگانان رود و صدقات به دو دهندواین عرب توانگتر (؟) [شاید توانگر تر]اند از همه عرب که اندر خراسان اند پراگنده به هر جای."(٦) و هــــم چنان "خوش دهی ست بزرگ، خرم و آبادان ، اندر میان بیابان نهاده و از ان این پاشاهست و این عرب به تابستان اینجا بیشتر باشند، این ناحیت را روستا ها و ناحیت ها بسیار است."(۷)

"بار تولد" نیز در مقدمه ٔ کتاب "حدودالعالم ..." این عرب های بادیه نشین را که تعداد شان به بیست هزار نفر می رسد و به امیر گوزگانان خرا ج می دهند ، صاحب گله های مواشی و شتر دانسته و ثروتمندترین عرب های خراسان می داند،(٨)

هم چنان "مینو رسکی" در حواشی و تعلیقات کتاب مذکور ازین عرب ها چنین یاد آوری نموده است :"... واین اعراب واضحاً میدان های بین اند خوی و ساحل چپ آمو را که حالا سیلر ترکمن ها به دست دارند، اشغال کردند.بروایت ابن حوقل در میدان های اند خود خانه های کردها که گوسپندان و شتر داشتند، وجود داشت. درین صورت اصطلاح کرد به اهالی صحرا نشین اطلاق می شود، زیرا ابن حوقل همین اصطلاح را در مورد کوفیچ کرمان استعمال کرده. "اعرابی که در لشکر سلطان محمود ... موجود بودند از همین مردم بادیه نشین استخدام شده بودند..."(٩)

شاید نام شهرك ازیو و ده خوش حالا متروك شده باشد، اما نظر به موقعیتی که حدود العالم ... تعیین می کند شاید این مناطق همانا دشت های مردیان،آقچه ،منگجك و ساحه های قرقین را در برمی گیردکه اشارهٔ مینورسکی نیز مبنی بر این که حالا این مناطق ساحهٔ ترکمن نشین است حدس ما را به یقین نزدیك تر می کندو هم از طرفی بیا بانی بودن اراضی آن مناطق به درستی گفته های مامؤید است و علاوتاً حالا نیز عرب های دری زبان در دشت های مر دیان و آقچه کم نبوده و تا هنوز بهاران و تابستان در ییلاق های سر سبز دامنه های البرز مواشی خود را به چرا برده و دوباره در خزان و زمستان به قشلاق های خودحوالی آقچه ،مردیان و فیض آباد رجعت می کنند.

خواجه نظام الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی درکتاب

مشهور"سیر الملوك"یا"سیاستنامهٔ "خویش لشکرمحمودغزنوی رامرکب ازترك وخراسانی وعرب وهندی وغوری ودیلمی می داند.نظر به گفتهٔ اوعادت محمودچنین بوده است که ازهرقوم وطایفه یی لشکرداشته باشد(۱۰)چنانچه درین کتاب می خوانیم : "امیران عرب وکردان ودیلمان ورومیان وآن کسانی راکه درطاعت داری وعده سست باشند بایدگفت تاهرکس ازایشان فرزندی یابرادری بردرگاه مقیم دارند چنان که هرگزنباشدبه هیچ وقت که ازپانصدمردکمترباشدوچون سالی بگذرد بدل ایشان بفرستند...تاهیچکس به سبب نوادرپادشاهی عاصی نتواند شدودیلمان وکوهیان ومردم طبرستان وشبانکاره ومانندااین که اقطاع ونان پاره دارندهم چنان پانصدمرد ازایشان بردرگاه مقیم باشندتا به وقتی که حاجت باشدهیچ گونه ازمردم کارگردرگاه خالی نباشد."(۱۱)و ابوالحسن عراقی سالاری قطعات کرد و عرب را داشته است.(۱۲)

یقوت حموی نیزدرکتاب بزرگ جغرافیای خویش "معجم البلدان"جماعتی ازقبیلهٔ تمیم راساکن سمنگان نشان می دهد.(۱۳)

ضمن بررسی کتب فضایل بلخ،حدودالعالم وسیاستنامه معلوم گردیدکه عرب هادرولایات بلخ ،هرات ،جوزجان ودیگرنواحی افغانستان اززمانهای خیلی قدیم مسکن گزین بوده وحتی امارت نشین های عربی دربعضی محلات وجودداشته است وضمناًطبق معلوماتی که ازسیاستنامه به دست می آیدرکنی ازسپاه سلطان محمودغزنوی راعرب هاتشکیل می داده است .

بابرنیزدرکتاب "توزوك بابری"یا "بابرنامه"حین یادآوری ازاقوامی که درکابل زندگی می کرده اندوزبان هایی که درکابل تکلم می شده است ازعرب هاوزبان عربی متذکرشده وحتی زبان عربی رادرردیف اول قرار داده است اینك به نقل ازکتاب بابرنامه :"...واقوام

مختلف درکابل بسیاراست.درجلگه هاومیدان هااتراك وایماق واعراب اند،درشهروبعضی دهها تاجکان اندودربعضی مواضع دیگروولایات ارپسه یی وپرانچه وتاجك وترکی وافغانان اندرکوهستان غزنی هزاره ونوکذری است،درمیان هزاره بعضی به زبان مغول هم سخن می کنند درکوهستان مابین شرق وشمال کافرستان است مثل کتوروکیرك و جنوبی افغانستان است .یازده یادوازده لفظ درو لایت کابل تلفظ می کنند ،عربی، فارسی، ترکی،مغولی،هندی،افغانی پشه یی،پراچی ،لرکی کیری ولمغانی .این مقدارازاقوام مختلف والفاظ متغایرمعلوم نیست که درهیچ ولایتی بوده باشد.„(١٤)البته حدودومساحت کابل آن روزکه بابرذکرکرده است خیلی وسیع تر ازولایت کابل امروز بوده که ما فعلا درتشکیل اداری کشورخود داریم کابل آن روز حتماً ولایات لغمان ،کنر ننگرهار،پروان ،کاپیسا و ولایات جنوبی رادربرمی گرفته است .

اکثرمؤرخین وجغرافیا نویسان بزرگ اسلام بساازشهرهای د یگر افغانستان را که مأوای عرب هابوده اند تصریح می کنند:مثلاًدروصف بلدۀ خلم درکتاب تاریخ سمعانی چنین می خوانیم: "نسبت خلم به شهری ست در نواحی بلخ که ده فرسخ ازبلخ فاصله دارد.این شهر."ازحیثی که مسکن عشایر عرب بوده„ازبلادعرب است درین شهر چهار قبیلۀ عرب سکونت اختیارکرده اند:

-ازد
-بکر
-تمیم
-قیس

دراین شهر جوان معروف عرب کعب بن احمداست که شاعر درشأن آن گفته است:"هرگاه آوازکنی روزی بیادخراسان، گفته می شودبرای آن

ها جواب بدهید که کعب جوان درمیان شماست .„(۱۵) که تقریباً عین مطلب در معجم البلدان نیز ذکر شده است .

هم چنان درموردسمنگان سمعانی گوید: "سمنجان(سمنگان)شهر کوچکی است از بلادتخارستان ورأبلخ وبغلان ودرین سرزمین ازعشیرهٔ عرب بنی تمیم سکونت اختیارکرده اند.„(١٦)

درکتاب تاریخ انساب سمعانی درموردخوست وفرنگ نیزکه درآن اشراف قوم عرب زندگی می کرده اند، ذکری به عمل آمده (۱۷) که البته به تحقیق نمی توان گفت همان قبایلی که درین کتاب ها از آن یادآوری گردیده حتماًدرمناطق مذکورتاحال زندگی دارندیاخیر،شاید دراثربساازوقایع تاریخی مواضع خویش راتغییرداده باشند ویاباقوام محلی آمیزش یافته ویااقوام دیگری جایگزین آنها گشته اند اما وجود تعدادکثیری ازقرأوقصبات عرب نشین درمواضع مذکور شاهدبقایای عرب ها ومؤید کتب تاریخی وجغرافیایی فوق الذکراند.

به هرحال این ولایات ومناطق مهم افغانستان آن روز به دست این سپه سالاران بزرگ عرب فتح گردیده ویادرجریان فتوحات درمسیر راه شان قرار داشته واغلباً به خاطر حمایت وتقویهٔ عقب جبهه ،تعدادی از عساکرومبلغین دینی رادرمناطق مفتو حهٔ مذکوره،جابجامی کرده اند:"

۱ـاحنف بن قیس تمیمی اولین کسی بودکه درسنهٔ ۲۲ﻫ.ازراه طبسین درعقب یزدگردمسلح باقشون بیست هزارنفری صفحات شمالی افغانستان راالی تالقان عبورنمودودرین مسیرهرات وجوزجان وبلخ رافتح نمودوفاریاب نیزبه قول راجح ازفتوحات احنف است .

۲ـربیع بن زیادحارثی واردبلخ.

۳ـربیع بن حارث واردسیستان.

٤ـقتیبه بن مسلم واردبلخ ،مرغاب وفاریاب.
٥ـعبدالرحمان برادرقتیبه واردبلخ.
٦ـبشر بن متشمس پسرعموی احنف واردجوزجان وبلخ.
٧ـحاتم بن نعمان باهلی واردمرو.
٨ـخلیدبن عبدالله واردبلخ.
٩ـابن عامرواردهرات، بادغیس ،وپوشنگ (ولسوالی زنده جان)
١٠ـجعده بن هبیره پسرخالووداماد حضرت علیؓ واردمرو.
١١ـحکم بن عمرو غفاری صحابی وارد تخارستان.
١٢ـعبدالرحمان بن سمره واردسیستان وکابل وبعدازفتح تقرر

مهلب بن ابی صفره ملقب به فارس الفرسان(سوارسواران)قوماندان دلیر وبیست ساله،عبدالرحمان درکابل وپیشرفت فارس الفرسان به سمت شرقی کابل الی ساحه بنه که به احتمال غالب همین بنو یابنون است که دردامنه کوه سلیمان واقع است وبه قولی الی لاهور...„(١٨)چنانچه دربخش پیشینۀ تاریخی دیدیم که در سال ٥٢ ه. پنجاه هزار مرد جنگی عرب با خانواده و عیال خویش در خراسان سکونت گزید ندکه مؤرخین تمـــام این مهاجرین را از زن ومرد به دویست هزار نفر تخمین می زنند و اکثر این مهاجرین بر علاوۀ شهرها ،واحه ها و صحراها را به خاطر گشت و گذار آزادانه و چراگاه شتر های شان انتخاب نمودند مانند قومس و خراسان ،وزندگی بدوی خویش را شبیه جزیرة العرب ادامه می داده اند و بعداً مهاجرت جمعی دیگر عرب به خراسان در ٦٤ ه.نیز صورت گرفته است.(١٩)

دربحث آورده شدن عرب ها درزمان تیموردیدیم که چگونه عرب هاازماوراألنهرآورده شده ودرسمت شمال افغانستان جابجا می گردند،در حوالی قطغن تاشیوه وشکی ،بغلان وغوری ودرحصص بلخ

ازچمتال وبوینی قره تاسرپل وسانچارك پراگنده می شوندوبعداًبه اثر ازدیاد وتنگی چراگاه دامنهٔ وسعت وگسترش شان تادامنهٔ مرغاب ،هرات میمنه ،درزاب وگرزیوان می رسد،(٢٠)

جورج مارگنسترن ،زبان شناس مشهوردرنوشته یی تحت عنوان" زبان های افغانستان"،ازوجودقوم عرب وزبان عربی درحوالی بلخ وعربهای دری زبان یادآورشده است .(٢١)

عبدالستار"سیرت"،که درموردعرب های عربی زبان حوالی بلخ تحقیق نموده گفته است که دفاتراحصاییهٔ برخی ولایات نفوسی رابه نام اقوام عرب به کثرت ثبت نموده است .(٢٢)

دراتلس محلات افغانستان،ضمن معرفی ولایت بلخ ،آن جایی که ازباشندگان آن سخن به میان می آید،چنین ذکربه عمل آمده است : "اکثریت باشندگان ولایت بلخ راازملیت برادرتاجیك تشکیل داده وملیت های برادرپشتون ،ترکمن وازبك وهم چنان عرب نیزدرین ولایت سکونت دارند"،که متأسفانه ذکری ازملیت هزاره باوجوداینکه تعدادآنهادرولایت بلخ اندك نیست به میان نیامده است .(٢٣)در عصر سدوزایی ها ،بالا حصار پایین[کابل] علاوه بر قصر و غلام خانه ،شامل تقریباً هزار خانهٔ رهایشی و یك رسته بازار بودویك تعداد محلات بنام محلهٔ عرب ها و محلهٔ حبشی هاومحلهٔ ارمنی ها و غیره که هریك بنام سکنهٔ آن مسمی بود ،تقسیم می شد.(٢٤)البته می توان باتحقیق بیشتر مثال های زیادی ازهمچو شواهدبه دست آورداماحالابرای به درازا نکشیدن کلام ،درهمین جابسنده می کنیم ودرانتظارفرصتی می باشیم که روزی درفضای صلح وامنیت تحقیق درساحهٔ زندگی عرب هاو دیگر اقوام افغانستان میسرگردد.

یادکردها وپابرگی ها

۱ـابوبکرعبدالله، بلخی ،فضایل بلخ ،ترجمهٔ عبدالله محمد،به تصحیح وتحشیهٔ عبد الحی حبیبی،تهران :انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۰ صص. ٤٣ـ٤٤

۲ـ ایضاً،ص.٤٤،

۳ـ مؤلف گمنام،حدود العالم من المشرق الی المغرب،مقدمه وحواشی ترجمهٔ میر حسین شاه، با مقدمهٔ بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، کابل : ۱۳٤۲،ص: ۳۸۸،

٤ـشمس الدین ظریف، صدیقی، (خصوصیت ها و تعداد اقوام وملیت های ولایت هرات) مجلهٔ ملیت های برادر (ش هفتم) ،میزان ـ عقرب ۱۳٦۳.ص.۳۷.

۵ـ ایضاً،ص ،۳۹.

٦ـ حدودالعالم... ،ص،۳۹.

۷ـ ایضاً،ص.۳۹۱.

۸ـ ایضاً،ص.٦.

۹ـ ایضاً،ص: ۷۳.

۱۰ـ نظام الملك، طوسی، سیاستنامه، تهران : انتشارات خورشید. ۱۳۱۰ ص ۷۲.

۱۱ـ ایضاً،ص . ۷۳.

۱۲ـ افغانستان در مسیر تاریخ ،ص. ۱۲۲.

۱۳ـ [سمنجان]بکسر اوله و ثانیه و نون ساکنه ثم جیم و آخره نون، بلدة من طخارستان و رأ بلخ و بغلان و بها شغاب کثیرة و بها طایفهٔ من عرب تمیم و من بلخ الی خلم یومان و من خلم الی سمنجان خمسة ایام و من سمنجان الی اندرابة خمسة ایام و کان دعبل بن علی اشاعر ولیها للحسباس بن جعفر و محمدبن الاشعث مکلم الذ یٔب .ر.ك، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج پنجم، ـطبع بمطبعة السعادة بجوار محافظة مصر، ۱۳۲٤،ص ۱۳۰.

۱٤ـ ظهیر الدین محمد،بابر ،توزوك بابری، ترجمهٔ خان خانان، بیرام خان،۱۳۰۸ ،ص ۸۳.

۱۵ـابولاسفار علی محمد، بلخی، تذکرة العرب، ۱۳۷۱ .ص. ٦۰ به حوالهٔ تاریخ انساب سمعانی ،ج ۲، ص. ۳۹۱.

۱٦ـ ایضاً، تذکرة العرب،ص ٦۲ به حوالهٔ تاریخ انساب سعمانی ص، ۲۵۲ .ج سوم .

۱۷ـایضاً، تذکرة العرب،ص ٦٤ به حوالهٔ تاریخ انساب سعمانی ص، ۱٤۷ .ج دوم .

۱۸ـایضاً، تذکرة العرب،صص ،۱۹۰ـ۲۵.

۱۹ ـ عبدالحسین ، زرین کوب، تاریخ مردم ایران ، ج ۲ ، تهران : امیر کبیر، ۱۳٦۸، ص. ۳۰.

۲۰ ـ عبدالرحیم ،عینی، بقایای آثار عرب در شمال افغانستان،(رسالهٔ تایپی) ،ص.۸ .

۲۱ ـجورج مارگنسترن، (زبانهای افغانستان) آریانا ،ترجمهٔ یعقوب حسن قریشی (ش دوم)، حمل ـ ثور ۱۳۵٤ ،ص.۳۰.

٢٢ـ عبد الستار سیرت ، عربی عامیانه در حوالی بلخ ، مجلهٔ ادب،(ش اول) ،١٣٤١،ص.٢.

٢٣ـ ادارهٔ مرکزی احصا ئیه .اتلس محلات افغانستان(ولایت بلخ) ١٣٦٤.ص ٣٠

٢٤ـ میر محمد صدیق ، فرهنگ ، افغانستان در پنج قرن اخیر ، ج ٢ چ جدید ،قم : اسماعیلیان ، ١٣٧١، ص ٢٤٢ .

٣

روابط تاریخی و فرهنگی عرب های افغانستان وماورأالنهر

برای روابط تاریخی این طرف دریا ی آموباآن سوی آن نمی توان حدومرزتاریخی تعیین نمود . باستان شناسان این را بطه را حتی به ماقبل التاریخ می رسانند.زمانی بوده است که هردوطرف تحت لوای یك حکومت بوده وگاهی هم جداازهم دیگر،زمانی بلخ مرکزیت داشته وگاهی امرأوسلاطین ازبخارا به ماورأالنهروخراسان واطراف آن حکم می رانده اند،سامانیان ازبلخ بودند،امابخارا رامرکزقراردادند تیمور از سمرقندبه بلخ وبخاراوبخشی ازجهان معمورآنروزحکومت می کرد ، عبدالله سینا ازبلخ بودوستاره زنش ازبخارا،پس بوعلی فرزندبلخ وبخارااست،فرزندهردودیار،وبین هردو دیاراگرچه جیحون حایلی بوده

اما حایلی جغرافیایی. نه فرهنگی ، ملی وزبانی ...
به گفتهٔ مؤرخ تاجیکی نویسندهٔ کتاب"روابط بخارا وافغانستان ...„ تعیین حدتاریخی برای روابط افغانستان با ما ورأ النهر قبل از تشکیل دولت افغانستان درزمان احمد شاه ابدالی تصنعی و ساختگی به نظر می آید ، قبل از قرن هجده بین افغانستان و ماورأ النهر نه از جهت سیاسی ونه از لحاظ ترکیب ملی مرز عمیق و مشخص وجودنداشت . (۱)وگذشته های تاریخی مردم آسیای میانه،افغانستان وایران راپیوند ها وارتباطات عمیق فرهنگی ،اقتصادی وسیاسی تشکیل می دهد از جمله زبان فارسی - دری سرحد ها ی سیاسی و دولتی را عبورنموده به مثابهٔ زبان واحد آسیای میانه ، افغانستان و ایران قرارگرفته است . (۲)

پس مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ این حوزه به شمول هندو پاکستان به هم مرتبط بوده و نمی توان یکی را بدون بررسی دیگری به تحقیق گرفت ، خاصتاً دین اسلام وحدت عمیق عقیدتی رابین این ملل با عث شده ودر مقابل حوادث جهانی وبین المللی سر نوشت واحد و عکس العمل مشابه را ایجاب می کند .

حین ظهورو گسترش اسلام نیز اگرچه این حوزه با وجود تشتت مبانی عقیدتی و اختلاف ادیان نتوانستند متحدانه در مقابل عرب ها عمل کنند، اما با آن هم ردپای یزدگرد سوم را در افغانستان می یابیم و به صورت مجزاومنفردانه هر یك از شهر ها و امارت نشین ها به صورت یکسان در مقابل عرب ها ایستادگی کردند وچنانچه دیدیم بعضی شهرها دویا سه مرتبه فتح شد،اما هنوز درد سری برای عرب ها بود عرب ها وکیش جدید آنهابرای همه یکسان بیگانه می نمود،اماچنانچه در بررسی تاریخی خویش دیدیم بالاخره شعار " برادری وبرابری „ عرب بر سلسله مراتب نظام پوسیدهٔ قبلی پیروز شد وشهرها یکی پی دگر فتح و

البته اسلام آوردن شهری حتماً بالای شهرهای همجوار بی تأثیرنبوده است وهم چنان از نظر نظامی برای عرب ها شهرهای فتح شده حیثیت عقب جبهه را داشته وبرای نقل وانتقالات و لشکرکشی ها واستخدام افراد بومی درخدمت نظامی خیلی با اهمیت بوده است.مابدین ملحوظ این فصل را به روابط تاریخی وفرهنگی عرب های افغانستان باماورأالنهراختصاص داده ایم ودرآینده نیز امید بر آن داریم که بررسی مقایسوی لهجه های این دوساحه را تحت مطالعه و تحقیق قــراردهیم .از آثاری که فعلاً درین بخش مورد استفاده قرار گرفته کتاب " لهجه های عرب های تاجك زبان " نوشتهٔ غفار،جوره یف محقق تاجکی می باشد ، باوجود آن که کتاب مذکور درمورد لهجه های تاجکی عرب های آسیای میانه ،آن هم به طور نمونه یکی دو حوزه را در بر می گیرد ، نوشته شده است ؛ باآن هم می توان از ورای مقدمهٔ این کتاب در مورد موضوع تحت مطالعهٔ ما موادو مطالب مهمی را در یافت . دیگر رسالهٔ مغتنم " بقایای آثار عرب در شمال افغانستان " نوشتهٔ قاری عبدالرحیم عینی است که هر دو کتاب می تواند سایه روشنی درشناخت عرب های دو طرف آمو بما بنماید.

نویسندهٔ کتاب " لهجه های عرب های تاجك زبان " درمورد روابط تاریخی عرب های دو سوی آمو می نویسد : " تاریخ این اقوام با افغانستان و گذشته های تاریخی آن ارتباط قوی دارد ودرقرون گذشته از طریق مالداری ، مناسبات اقتصادی وروابط تجارتی باهم رفت و آمد متداوم داشته اند. " (٣)او در مورد چه وقت و از کجا آمدن عرب های آسیای میانه اظها ر میدارد :نظر به مآخذ تاریخی ، معلومات زبانشناسی وتحقیقات اتنوگرافی و انترو پولوژی ، عرب های آسیای میانه نه تنها از یك مملکت خاص عربی در آسیای میانه نیامده اند ، بلکه وقت آمدن

آنها نیز معین نیست . (٤)

بنابه اشارهٔ اکادیمسین سریتیلی ، مضمون وآهنگ ایجاد یات شفاهی عرب های ساکن قریه های جاگری وجگدری علاقداری غژدوان ولایت بخارای جمهوری ازبکستان یك اندازه به فلکلور عراق قرابت دارد. (٥)

اسمای محلات ومآخذ اتنو گرافیك شهادت میدهند که عرب هادرگذشته درسرزمین آسیای میانه درساحات خیلی بزرگ وجود داشته اند که بخش بزرگ آن ها درولایات سمرقند، بخارا و قشقه دریای جـمهوری ازبکستان، هم چنان وادی وخش جـمهوری تاجـکسـتان (بیشتر علاقداری شهر توز و قسماً درپنج) جای گزین بودند . نام محلاتی راکه به زندگی و حرکت عرب ها پیوندی دارند . از قبیل عرب خانه ، عرب قشلاق ، عربان ، عرب محله وغیره را درشهر ودهات اطراف لینن آباد ، کان بادام ، اسفره ، پنجه کنت وفرغانه نیز می توان شنید . گروهی از عرب ها هم چنان درنز دیکی های شهر چهارجوی جمهوری ترکمنستان ووادی کولاب جمهوری تاجکستان نیز ساکن می باشند. بعضی محلات عرب نشین در ولایت سرخان دریای جمهوری ازبکستان نیز دیده می شود . (٦)

عربهای آسیای میانه برعلاوه این که نظر به موقعیت جغرافیایی از قبیل عرب های قرشی،شهرتوز ، سمرقند ، نوایی، بخارا وغیره تقسیم می شوند ، ازدیدگاه خصوصیات عنعنوی گروهی ، قومی ، خاندانی و غیره نیز از همدیگر متمایز میگردند . نظر به معلومات کهن سالان ، هفتاد هشتاد سال قبل تعداد چنین نام های خانوادگی وقبیلوی خیلی زیاد بوده ،اما حالا آنها فقط تعداد معدودی ازین نام ها را بیاد دارند و بس . (٧)

تاریخ ، عرف وعادات وزبان عرب های آسیای میانه از مدت مدیدی به اینسو ، دقت محققان را به خود جلب نموده ودانشمندان داخلی و خارجی راجع به آنها تحقیقات نموده اند ، باوجود آن تا حال قضیهٔ چه وقت و از کجا آمدن عرب های آسیای میانه معلوم نیست . در آسیای میانه عرب هاییکه زبان مادری خود را حفظ نموده باشند ، خیلی اندك اند. بنابه معلومات اکادیمیسین گ. و. سریتیلی وپروفیسور ، ی . ن وینوکوف درآسیای میانه دولهجهٔ مستقل زبان عربی به نظر میرسد وتفاوت این لهجه ها به اندزه یی است که گویندگان آن ها سخنان یکدیگر را بدشواری میفهمند وآنها حالا درقریه های جاگری، چگردری علاقداری غژدوان ، چند خانواده درقسمت قیبچوقی کلخوز " کمونیزم " ،علاقداری شافرکام ولایت بخارا ودرده های جینو علاقداری قرشی ولایت قشقه دریای جمهوری ازبکستان زندگی می کنند ، ما بقی دربیشتر محل های عرب نشین آسیای میانه ، جای زبان عربی را به مرورزمان زبان های تاجکی ، ازبکی و ترکمنی گرفته اند که در این میانه اکثریت آن ها را تاجیگ زبان هاتشکیل میدهد .تاجك زبان هانیزنظر به مشخصات لهجه های شان به دوگروه بزرگ تقسیم می شوند،که گروه اول راعرب هایی تشکیل میدهندکه فقط نام عربی برآن ها باقی مانده وزبا ن شان به کلی بازبان تاجکان محلی فرق نمیکند .اینهاشامل عرب های تاجك زبان اطراف لینن آباد وکان بادام ،سمرقند(محله های عرب خانه بوری) بخارا (داخل شهر ومحله های عرب نشین اطراف آن)وکولاب (سرچشمه)میباشند .

اماگروه دوم نظربه برخی مشخصات لهجوی بادیگرتاجکان فرق می کنند وازنظرجغرافیایی این هانیز به دوبخش تقسیم می شوند.

دربخش اول ـ لهجه های عرب های تاجك زبان ناحیهٔ نوایی

،محلهٔ عرب خانه درسوفخوزگیگانت،ده های عرب سرای ،عرب های تاجك زبان علاقداری کته قرغان (پرغازه)وقرشی (محلهٔعرب خانه وقریهٔ قماشی)شامل اند.

دربخش دوم لهجه های عرب های تاجك زبان شهرتوز،پنج (کیراوآبادسابق)داخل می شوند.(۸)

دربارهٔ چه وقت وازکجاآمدن خودعرب های آسیای میانه معلومات گوناگون داده اند،نظر به قول باشندگان کهن سال بعضی محله های عرب نشین،گویااجداد آنهادرآسیای میانه،نه به یکبارگی ومستقیم ازممالك عربی آمده اند،بلکه درین اواخرازسمت شمال افغانستان خصوصاًازنواحی بلخ ،آقچه وقندهار آمده اند.(۹)

پروفیسور،ی.ن.وینوکوف این نکته راتصدیق نموده، ورود عرب های اولادهٔ شیبانی(عرب های ساکن قشقه دریا،قریه های قماشی ،جینو ،پولادی وغیره)را به آسیای میانه بیشتر ازدوصدسال تخمین مینماید وتاریخ آمدن اولادهٔ سمنانی (عرب های ساکن علاقه داری غژدوان ووابکند بخارا)راتقریباًسه صدسال وحتی پیشترازآن تعیین مینماید.(۱۰)چنانچه مانیز دربخش های گذشته تذکردادیم ،بخشی ازعرب ها درزمان تیموروبه واسطهٔ اودرسمرقندوبخاراآورده شده اند، دربین عرب های قریه های عرب خانه ، قماشی وجینوولایت قشقه دریانیزروایتی موجوداست که به اساس آن،گذشتگان آن هارا امیر تیمور به زورآورده است وهم چنان این روایت رادربین عرب های علاقه داری نوایی (کان میخ)سمرقندوکته قرغان نیزمیتوان شنید.طبق روایت آن ها ،گویاتیمور به عللی باعرب هاراه خصومت درپیش گرفته ومیخواسته است که آن هاراازطریق دشت های آسیای میانه به چین تبعیدنماید ،اماشخصی به نام میرحیدرپیرنصیحت گر یامرشدتیمور

یلمرشدتیموردربین داوری نموده وباتضرع وزاری عفوگناهان عرب هاراخواسته است وتیمور نیزگناه آن ها را بخشیده واجازهٔ مسکن دراطراف حصار و قرشی را به آنهاداده است که بعداً از همین حوالی به مناطق سمرقند، کته قرغان وکان میخ پخش شده اند'عرب ها به خاطرارجگذاری به میرحیدر و جبران غمخواری او به فایدهٔ دولت خراجی به نام "میر حیدری" میداده اند.(۱۱)

در بین عرب های عربی زبان افغانستان نیز چنین روایتی موجود است که گویا تیمور آن ها را به حیث مبلغین دینی آورده است،اما این ادعای آن ها که به حیث مبلغین دینی آورده شده اند،قرین به حقیقت نیست .طرز زنده گی و معشیت آن ها میرساند که آن ها از عرب های بدوی اند و همان گفتهٔ عینی درست تر به نظر میرسد که آن ها توسط تیمور آورده شده اندو آورده شدن شان نیز وابسته به لشکر کشی تیمور به سوی شامات و ترکیه است و مقابله با بایزید ایلدرم ،که درین جنگ بایزید اسیر می شود و متصرفات او به دست تیمور میرسد، حرمین شریفین نیز دراین آوان از متصرفات ایلدرم بوده و شریف (زمامدار) آن نیز میر حیدر بوده است . وقتی خبر اسارت ایلدرم به گوش مردم شامات و حرمین شریفین میرسد مردم شامات ،امیر حیدر رابه پادشاهی و خلافت بر میگزینند،تیمور از این واقعه آ گاه گردیده میخواهد به حرمین شریفین حمله نماید،اما ندمایش اینکار را خلاف ادب به قبلهٔ اسلام میدانند.پس تیمور با نامه یی به میر حیدر پیام میفرستد تا نزداو بیاید ،بعد از آنکه میر حیدر نزد تیمور می آیدتیمور او را با دیگر سران عرب به صوب سمرقند میفرستد و در قرشی(نسف)جا میدهد.میر حیدر در بین مردم ماوراألنهر محبوبیتی بهم میرساند و مردم تحف، هدایا و نذوراتی به وی پیشکش می کنند که شمارهٔ مواشی اش

چنان زیاد می شود که به خواهش اقوام عرب در بین آن ها مواشی او تقسیم می گردد که بعد از درگذشت میر حیدر نیز اولاده های او در مواشی دیگر عرب ها شریك می شوند و هر ساله بدینوسیله تجدید ارتباطات صورت میگیردو تیمور نیز بعد از مشاهدهٔ کرامات میر حیدر شیفتهٔ اخلاق او گردیده ودختر خود را به حبالهٔ نکاح او در میاوردکه از آن فرزند به وجود می آیدکه نامش را عبدالله میگذارندو اولاده های او به نام "میر حیدر یان عبد اللهی"در آنجا ها شهرت دارند.در اثر ازدیاد اقوام عرب تنگی جا وچراگاه هاتیمور به آن ها امرکوچ کشی را به جا ها ییکه انتخاب مینمایند مید هد که از قطغن تا هرات درسمت شمال افغانستان گسترش مییابند گویند تیمور سه مرتبه به سوی ممالك عربی لشکر کشیده ، طبق شهادت" توزوك تیموری" یا کتاب" امیر صاحبقران " دریك مرتبه بعد از زیارت مد ینهٔ منوره ، احمد شیخ را که از نسل ابود جانهٔ انصاری (رح) است به سمر قند آورده که ما در خواجه احرار دختر همین احمد شیخ است واولاد ه ها ی آن تا حال در سمت شمال افغانستان موجود وبعضی از سادات خود را به ایشان نسبت میدهند . (۱۳)

درینجابین روایات مردم آسیای میانه با روایات عرب های عربی زبان شمال افغانستان جهات موافق ومخالف هر دوموجود است . جهت موافق این که ـ عرب های هر دو منطقه آمدن خود را با فتوحات تیمور مرتبط میدانند، اما نکات مخالف همانا عرب های آنطرف آمو چنان وانموده اند یا اقلاً محققین چنین پنداشته اند که عرب های عربی زبان ما ورأ النهر بعدها از شمال افغانستان آمده اند ـ درحالیکه تیمور شاید ابتدأ درمرکز کشور خود سمرقند آن ها را آورده باشدوبعد أز طریق ماورأ النهرچنانچه در بخش ها ی قبلی خواندیم به افغانستان

آمده اند و نیز میر حیدررا عرب های ماوراالنهر پیرو مرشد تیمور قلمداد نموده اند که عفو گناهان عرب ها را - که نمیدانیم به چه منظوری بالای آن ها قهر شده است - از تیمور خواسته است - درحالیکه درنوشته های عینی میرحیدر خود مورد غضب تیمور بوده وبعدها به نسبت بعضی کرامات واز دیاد احترام مردم، با اوطرح دوستی ریخته ودختر خودرا به وی داده است . یاشاید واقعهٔ میانجی گری میرحیدر به خاطر رنجش تیمور با گروهی از عرب ، بعد از التیام ودوستی صورت گرفته باشد ونکتهٔ جالب اینجااست که در آنجا مردم به خاطر ارجگذاری به میرحیدر به نسبت غمخواری او به فایدهٔ دولت خراجی به نام میرحیدری میداده اند و درینجا نظربه مطالعهٔ رسالهٔ عینی اموال میرحیدر نسبت زیادت ، بین اقوام عرب تقسیم میگردد وبد ینطریق اولاده های او در مال تمام عرب ها شریك میگردد وازین سبب هر ساله بر سر مریدان دوره وگردش میرود وتجدید ارتباطات وجمع آوری نذورات مینماید .

پروفیسور. ی. ن وینوکوف نیز، براساس همین روایات عرب های آسیای میانه، آمدن بخشی از عرب ها را به افغانستان وآسیای میانه به تاخت وتاز و کشور گشاییهای تیمور وابسته میداند . (١٤)

مؤلف کتاب" لهجه ها ی عرب های تاجك زبان " میگوید : " درحقیقت این روایات چندان بی اساس هم نیست ، قسمیکه معلوم است از یکجا به جای دیگر انتقال دادن مردم وکوچاندن قبیله ها از یك منطقه به منطقهٔ دیگر از ویژه گی خاص دولتمداری و اصول سیاسی تیمور بوده وعلاوتاً اگراین حادثه بازمان تیمور ارتباطی میداشت ، امروز درمیان مردم آسیای میانه [وافغانستان] تااین اندازه روایات گوناگون ، دربارهٔ انتقا ل عرب ها توسط تیمور باقی نمی ماند . (۱۵)

اما برخی از محققین شوروی این ادعا را نمی پذیرند. س .ل. والین که در بارۀ عرب های آسیای میانه تحقیقا ت بزرگی انجام داده ، این نظریه را که عرب ها در زمان تیمور آورده شده اند ، مورد شك قرار میدهد . نظر به دلایل او اگرعرب ها درزمان تیمور آورده می شدند، باید درکتب تاریخی زمان تیمور ، که هیچ حادثه یی ، حتی جرئیی از قلم واقعه نگاران عهد وی به دور نمانده ،این واقعه واقعه ثبت ودرج می گردید . (١٦)

هم چنان برخی عرب های آسیای میانه ، خودرا از احفاد همان عرب هایی می دانند که در سوقیات نظامی عرب هابه خاطر فتح آسیای میانه شامل بوده اند وبه خاطر نشر دین اسلام درا ینجا باقی مانده اند مثلاً عرب های ساکن بوزی وگذر عرب های قریب سمرقند تصدیق می دارند که نیاکان شان گویا همان طلایه داران وسر لشکران عرب بوده اند .دربین مردم عرب بخارا ودیگر مناطق نیز چنین روایاتی موجود است . (١٧)

این حقیقت مسلم است که عرب ها درسوقیات نظامی خود وبه خاطر نشردین مبین اسلام بعد از فتح بعضی شهرها تعدادی از عساکر خود را به خاطر حفظ نیروی خویش و د وباره تمرد ننمودن مردم، تعدادی از مبلغین دینی را به خاطرنشر واشاعهٔ اسلام وتعالیم دینی درشهرها ی فتح شده متمکن می ساختند .

چنانچهٔ در بخش قبلی نیز گفتیم ، قتیبه بن مسلم سه بار بخارا را مسلمان نمود ، اما بخارا یبان بعد از رفتن سپاه عرب دوباره تمرد نموده به بت پرستی رجعت کردند بالاخره بارچهارم بعدازفتح بخاراقبایل عربی رادرجوارآنهاجادادتاازنزدیك مراقب اعمال آن ها در مسایل دینی و امور عبادات باشند . (١٨) حتی درین ممالك زبان عربی به

حیث زبان رسمی اعلان می گردد،از همین رو اکثر دانشمندان ونویسندگان این مناطق کتب وآثار خویش را به زبان عربی نوشته اند. (۱۹) بعدها درین مناطق عرب هاباساکنان محلی به سرعت آمیزش می یابند. نظر به معلومات مؤرخان عرب حتی در قرن نهم میلادی بعضی از اقوام عربی دروادی فرغانه چنان با مردم محلی آمیزش یافته بودند که شناخت آن ها مشکل بود از اینرو میتوان تخمین کرد که عرب های ساکن بخارا و محلات نزدیك آن سمر قند، لینن آباد ، کان بادام وبعضی شهرهای دیگر که حالا عرف وعادات وزبان شان از تا جکان وازبك های محلی فرق ندارد شاید از بقایای همان عرب هایی بوده اند که بار نخست درقرون (۷-۸) م .درآسیای میانه آمده اند شاهدعرب بودن شان نیز تنهانام محلات شان ازقبیل عرب خانه،عربان ،عرب قشلاق وغیره میباشدوبس.(۲۰)

به نظر،س .ل.والین وضع درساحل چپ آمو به گونهٔ دیگربوده است.درین جاهامخصوصاًدرمضافات مرووبلخ که خیلی ها قبل ترنسبت به بخارا وسمرقند تحت تصرف عرب هادر آمده بود،عرب های زیادی زندگی میکردند وازین شهرها تدارك تهاجم ولشکرکشی به ساحل راست آمو دیده می شد .حتی درساحل چپ آمو دراوایل خیلی هاقبایل عربی بافامیل و خانواده های خویش کوچ نموده آمده بودند واکثراًبعدها نیزهمین عرب هابه حیات کوچیگری خویش ادامه داده اند،آنهایی که زندگی مقیمی را اختیار نمودند،بزودی بااهالی بومی آمیزش یافتندوزبان ورسم ورواج محلی ر ا پذیرفتند،اما آنهایی که به حیات کوچیگری ادامه دادند بیشتر مقاومت به خرچ داده ،زبان وعنعنهٔ ملی خودرا حفظ نمودند . نظر به گفتهٔ س.ل.والین یك بخش بزرگ عرب ها بین مرووچهارجوی(قرن ۱۱)م.درمضافات عشق آباد

(۱۲)م.ودرافغانستان درنواحی خلم (۱۰)م.دربیابان های شبرغان وبلخ (۱۰)م.به حیات کوچیگری اشتغال داشته اند که همین عرب هادرشمال افغانستان وآسیای میانه زندگی بادیه نشینی راتاقرن (۱۹)م.نیزادامه میداده اند.(۲۱)

نظربه همین شواهدس.ل.والین میگویدکه بیشترعرب هااز طریق زندگی کوچیگری ازشمال افغانستان واردآسیای میانه شده اند.

چنانچه قبلاًنیزگفتیم ،عرب های آورده شده درزمان تیمور ابتدابه بخاراوسمرقندوقرشی جابجا شده وبعداًدراثرازدیادنفوس وتنگی چراگاه درصفحات شمال افغانستان پخش گردیده اند،امابعدها شایددرا ثرحوادث تاریخی ویازندگی کوچیگری وحب وطن و خویشاوندان رفت وآمدخویش راادامه داده باشند واین امردرزمانهای پیشین طبیعی بوده ،امابه صراحت میتوان گفت که اکثرعرب های قبل اززمان تیموری ابتدأواردخاك افغانستان وبعدهادراثرسوقیات نظامی سایرعوامل تاریخی درآنسوی آموانتقال نموده اندومطالعۀ زبان لهجۀ شان نیزنزدیکی وقرابت عرب های هردوطرف ساحل را تصدیق می نماید.

س.ل.والین آورده شدن عرب هارادرزمان تیمور(چنانچه قبلاًگفته شد)موردتردیدقرارمیدهد اما به نظراوواقعۀ دیگری احتمال ورودعرب هاراازسمت شمال افغانستان به ماوراألنهر سبب شده است که صدسال بعدازوفات تیموررخداده است ،این واقعه هماناشغال خراسان وبلخ ودیگرجاهای سمت شمال افغانستان توسط خان های ازبك،جانی بیك وعبیدالله میباشد که جانی بیگ مذکورضمن اشغال ،امیران مناطق بلخ شبرغان واندخوی راکه بیشتر محلات عرب نشین است باجمعی ازبزرگان دیکرازدریای آمو عبورداده ،درمضافات

سمرقندمتمکن میسازد.چون ایشان ازراه بخاراوقرشی گذشته اند،شایدعرب های قشقه دریای بخارا وسمرقندازهمین عرب هاباشند وبخش بزرگ آنهاتانیمه های قرن(۱۶)م.زندگی کوچی گری داشته وحتی تعدادقابل توجه آن ها به زبان مادری شان سخن میزده اند.(۲۲)

نظربه معلومات فوق آمدن عرب ها درآسیای میانه به دوبخش تقسیم می شود:

یکی - دورۀ اوایل اسلام (قرن ۷-۸) م. که این عرب ها درآسیای میانه به طور مقیمی باا هالی آمیزش یافته.

دیگری - که بخش بزرگترراتشکیل می دهند درجریان قرون بعدی نظربه علل گوناگون به صورت تدریجی ازسمت شمال افغانستان وبعضی مضافات ایران داخل خاك آسیای میانه گشته اند.(۲۳)

تقسیم نمودن عرب های تاجك زبان به دولهجه نیزبه همین ادوارتاریخی مربوط است یعنی گروه اول که درقرون (۷- ۸)م. آمده ومسکن گزین گردیده اند،حتماًبامردم آمیزش بیشتریافته وزبان ورسوم شان بامردم یکی گشته که امروز لهجۀ آن ها بالهجۀ محلی تقریباً ویا بالکل تفاوت نداردوتنها نام محلات شان ویاتلفظ بعضی حروف حلقی به صورت واضح وصعب آن؛ اشاره به عرب بودن شان مینماید.گروه دیگرکه لهجه های آن ها ازتاجکان محلی تفاوت فاحش دارد،احتمالاً ازجملۀ عرب های کوچی بوده اند.ودرمراحل مختلف تاریخی ،از محلات مختلف ،دراثرتماس بامردمان گوناگون ،ازطریق زندگی کوچی گری وارد آسیای میانه گشته اند وبانمایندگان لهجه های مختلف زبان فارسی - دری درایران وافغانستان وتاجکی درآسیای میانه مناسبات غیرمستقیم اقتصادی وسیاسی داشته اندکه این خود موجب چند

گونگی واثرپذیری لهجات شان اززبان های مختلف گردیده و حتی در بعضی مناطق این اثرپذیری به حدی بود ه که به جززبان دری،زبان های ازبکی وترکمنی رابه حیث زبان اصلی خود، بپذیرند.(۲٤)

به هرحال نظربه خصوصیات روانی ،طرز زندگی وچند گونگی لهجه ها می توان گفت که درافغانستان وآسیای میانه عرب ها درزمانه های مختلف وازاقوام مختلف به مقاصد گوناگون آمده ویا آورده شده اند که بامطالعهٔ دقیق وعلمی تمام ساحات زندگی آن ها وتحقیق درساحه بامقایسهٔ لهجه ها درحوزه های مختلف می توان به سوالات ازکجا وچه و قت آمدن وازکدام قبیله وطایفه بودن عر ب ها پاسخی ارایه کرد.

☆☆☆

یاد داشت ها وپاورقی ها

۱ـحق نظر ،نظروف ،روابط بخاراوافغانستان ،دوشنبه :۱۹٦۳ .صص. ۲ـ۳.
۲- غـــفار،جوره یف ،لهجه های عرب های تاجك زبان ،دوشنبه : دانش،۱۹۷۵ .مقدمه .
۳ـایضاً،همان صفحه ،
٤ـایضاً،ص، ۹،
۵ـایضاً،همان صفحه .
٦ـایضاً، صص. ۷ـ۸.
۷ـایضاً، ص. ۸.
۸ـایضاً، صص، ۵ـ٦ .
۹ـایضاً ،ص، ۹ .
۱۰ـایضاً،همان صفحه .
۱۱ـایضاً، ص. ۱۰.
۱۲ـبقایای آثارعرب درشمال افغانستان ،صص .٦ـ۷.
۱۳ـایضاً، ص. ۱۳ .
۱٤ـلهجه های عرب های تاجك زبان ،ص. ۱۰ .
۱۵ـایضاً ،همان صفحه .
۱٦ـایضاً،همان صفحه ،
۱۷ـایضاً،همان صفحه .

۱۸ـتاریخ بخارا ،ص. ٦٦ .

۱۹ـباباجان ،غفوروف، تاجکـــان ،کتاب یکم ،قسمت دوم ،کابل:طبع گستنری،پوهنتون ،۱۳٦۳،ص. ٥٥١.

۲۰ـلهجه های عرب های تاجك زبان ،صص.۱۰ـ۱۱ .

۲۱ـایضاً، ص. ۱۱ .

۲۲ـایضاً، ص. ۱۲ .

۲۳ـ ایضاً،همان صفحه .

٤۲ـ ایضاً،صفحهٔ مذکور.

☆ کتاب لهجه های عرب های تاجك زبان به زبان تاجکی والفبای کریلی نوشته و طبع گردیده ،درین رساله بابرگردان کتاب مذکور به الفبای عربی ومفهوم آن به زبان دری استفاده صورت گرفته ،همچنان نظر دانشمندان شوروی سابق که درکتاب مذکور آمده بدون ذکرمنبع اصلی فقط بانشان دادن صفحهٔ کتاب فعلی اکتفاگردیده ، هم چنان کتاب مذکورقبل از استقلال جمهوری ها ی آسیای میانه نوشته و طبع شده لهذا نام برخی محلات بعد از فرو پاشی شوروی شایدتغییر یافته باشد که در اینجا از مأ خذ مذکور نامهای قبلی ذکر شده ،استفاده برده شده است.

٤

طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان

برای شناسایی طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان ضرورت می افتد تا نظری اجمالی بر تقسیمات قبیلوی و طایفوی عرب بیندازیم؛ تا بعد اً در پرتو این معلومات ،عرب های ساکن افغانستان را نیز از نظر تقسیمات طایفوی و قبیلوی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم .

"اخباریان ،اعراب ساکن جزیرةالعرب را،از زمان باستان تا ظهور اسلام ، به سه دستهٔ عاربه‌متعربه و مستعربه تقسیم کرد ه اند،اعراب عاربه یا اعراب خالص،عرب های با یده (نابود شده)اند،که اثری از آن ها باقی نمانده و تاریخ زنده گی شان آمیخته با افسانه ها و داستانهای تاریخی است ،اعراب متعربه یا شبه عرب ،اعرابی بودند ،که نژاد عربی خالص نداشتند،لیکن به وسیلهٔ اقتـبـاس و اخذ خوی و خصلت عرب و اقامت در بادیه آن ها را عرب "متعربه„ ☆ نامیدند...اما مستعربه که از

"استعرب" گرفته شده در لغت به دسته یی گویند که عرب خالص نیستند لیکن به واسطهٔ "دخیل"☆☆ شدن ارتباط و همبستگی با عرب پیدا کردند."(١)

اما بعضاً عرب ها را ابتدأ به دو بخش بزرگ عرب های بایده یا عاربه (که اثری از آن ها باقی نمانده است)وعرب باقیه تقسیم نموده اند و بعداًهمین عرب های باقیه را به دوبخش عرب های متعربه و مستعربه تقسیم نموده اند(٢) که اولی همانا از احفاد قحطان(و یا به تعبیر تورات یقطان)(٣) می باشندکه نسب شان نیز به همین شخص یعنی قحطان یا یقطان بن عامرو ارفخشاد وسام منتهی می گردد(٤) ودومی عدنانی از احفاد اسمعیل می باشند که نسب شان به ابراهیم(ع) و هاجر می رسد این ها را عدنانی ،مضری ،معدی نیز گویند چون نام یکی از نیاکان آنان عدنان،مضر و معد بوده است .(٥) وباز هر کدام به دو ،دوبخش دیگر و بعداً هر کدام به شاخه های کوچك تر دیگر منشعب میگردند.☆☆☆

گوستاو لوبون فرانسوی در کتاب "تاریخ تمدن اسلام و عرب" خویش،عرب ها را از نظر طرز معیشت آن ها چنین تقسیم بندی می نماید:"اعراب ابتدأ به دو قسمت منقسم می شوند و این تقسیم که مبتنی است بر طرز معیشت و روایات قدیمهٔ آن ها ،عبارت است از ، اهل الوبر و اهل المدر.این تفریق نهایت درجه ضروری ودرمیان تاریخ عرب همیشه بایدآن رامدنظر قرار داد.اهل الوبر که عموماً به بدوی اطلاق می شود امروز ،از مراکش گرفته تا عربستان ،طرز معیشت و رسوم وعادات و اوضاع اجتماعی آن ها همان طوری ست که در چندین هزار سال قبل بوده و شاید بعد ها هم به همین حال باقی مانده،تغییری در زنده گی آن ها حاصل نشود.هم چنانکه در اعصار متعلقهٔ به تورات مرسوم آنهابوده

حالیه هم به همان زندگی صحرایی اوقات به سر می برندوهروقت که علیق وآب مواشی آن ها در یك محل تمام شد فوراً چادرهای خودرا جمع نموده به محل دیگر کوچ می کنند ، باالعکس اهل المدر یعنی متوطنین در قصبات و شهر ها که به ملاحظهٔ محل اقامت ونیز ارتباط ومعاشرت بااقوام مختلفه در عاد ات ورسوم تغییر وتبدیل پیدا می کنند .

هم چنان گوستاولوبون این تقسیمات را باروایات عرب نیز مطابق میداند چه بر طبق همان روایات ،عرب ها ازسه نسل پیداشده اند ،اولی همان عرب هایی که قبل از اسلام منقرض شده اند ،دومی قحطانی ها که درشمار اهل مدر می آیند ،این ها د ریمن سکنی داشته وخالص ترین نژادعرب را تشکیل می دهند،سومی نژاد اسماعیل که مادرش هاجرکنیز ابراهیم(ع)ازاهل مصر بوده است ومی توان این هارا اهل وبرحساب نمود(۷)

وضع جغرافیایی نیزبرطرزمعیشت ،چگونگی زندگی وتقسیمات قبیلوی عرب تأثیرداشته است،نظربه مساعدت آب وهوای گواراوزمین حاصل خیز،قحطانی ها دریمن توانستند دولت های متمدن حمیر، سبا، کهلان وغیره رابه وجود بیاورندوبافراعنهٔ مصروپادشاهان بابل وآشور رقابت نمایند وشهرهای بزرگی چون صنعأ، مأرب وسبارابنیاد بنهند.

دولت نبطی هایا(انباط) ازمیان اسماعیلی ها به وجود آمده آن هم نه درصحاری عربستان ،بلکه دراطراف فلسطین . (۸)

قاری عبدالرحیم عینی نیز دررسالهٔ خود راجع به اقسام عرب به نقل ازکتاب "حیوة الحیوان" می نویسد: " عرب سه نوع اند:

- عرب عاربه : آن که ازپدرواجداد عرب باشد.
- عرب متعاربه : که ازجانب یکی ازوالدین عرب باشد.
- عرب مستعربه : که مادروپدرش عجم بوده مگرنسبت نشأت آن



زیارت حضرت تمیم انصار (رض) واقع شهدای صالحین کابل



زیارت و مسجد شاه دوشمشیره (رح) واقع کابل



گازرگاه شریف ، مرقد حضرت خواجه عبدالله انصاری ، هرات



زیارت خواجه ابوالنصر پارسا بلخ شریف



قبۃ الخضراء ۔ تربت حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی در قونیہ ۔ ترکیہ ۔



نمای خارجی مزارفیض آثارحضرت امام ربانی مجددالف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی «قدس سره»
سهرند - هندوستان

درمحیط عربی تسلط برزبان عربی یافته باشد."(۹)

اگرعرب های افغانستا ن را از نظر زبانی به عرب های عربی زبان وغیر عربی زبان (که اکثراً به زبان دری وبعضاً به زبان های ازبکی پشتو وترکمنی متکلم اند) و از دید تاریخی به عرب های واردشده دراوایل اسلام وآورده شده درزمان تیمور واز نظر طرز زندگی ومعشیت به کوچی ومسکون تقسیم نماییم ، هم چنان می توانیم از نظر انساب وقوم به عرب عدنانی وقحطانی تقسیم کنیم .حال ببینیم نظربه شواهد کتب تاریخی کدام طوایف عربی در کدام نواحی خراسان آنروز جای گزین گشته است : ورود پنجاه هزار خانوار عرب در خراسان به دستور زیاد والی کوفه به قیادت ربیع بن زیاد حارثی درتاریخ الکامل ابن اثیر و تاریخ الامم والموك علامه ابن جریر طبری مذکور است که از این عرب ها ی نووارد بیست وپنج هز ارکوفی درتحت ادارهٔ عبدالله بن ابی عقیل وبیست و پنج هزار بصری در سر داری ربیع بوده اند که اینك ترجمهٔ عین عبارت ابن اثیر :

" در ین سنه (٥١) ه. مواجه ساخت زیاد ، ربیع بن زیاد حارثی را به حیث امیر بر خراسان و قبل از ین حکم بن عمر وغفاری امیرخراسان بود که در وقت وفاتش (سنهٔ ٥٠) ه . انس بن ابی اناس بن زنیم را به نیابت خود موظف ساخته بود تاکه معزول ساخت اورا زیاد ودر بدل آن خلید بن عبدا للهالحنفی را مقرر ساخت پس اورا معزول ساخت وربیع بن زیاد حارثی را در اول سنه و (٥١) ه. مقرر نمود وپنجاه هزار خانهٔ عرب را توأم با عیال های شان ازاهل کوفه وبصره در معیت وی سوق داد در آن جمله بریده ابن الحصیب وابوبرزه رض دونفر صحابی نیز شامل بودند پس سکونت پذیرشدند خراسان را ، پس آنگاه وارد شد ربیع درخراسان بااهل بلخ غزا را شروع کرد. پس بلخ را مصلحتاً فتح نمود،قرار گفتهٔ

بعضی مؤرخین ،بلخ بعد از صلح احنف بن قیس تا این ~~تاریخ دروازه ها~~ تاریخ دروازه هایش برروی عابرین مسدود بود .(١٠)

نکتهٔ مهمی که درینجا قابل ذکر است همانا مسکون شدن عرب ها با خانواده های شان درخراسان و ورود اشخاص بزرگی چون بریدهؓ وابوبرزهؓ صحابیان جلیل القد ر با ایشان در کشور ما می باشد که تا آخر عمر در ین سرزمین زیسته ودر امر نشردین اسلام خدمات بزرگی انجام داده اند.از این قبیل اشخاص بزرگی که نام شان در عالم سیاست ،ادب ،هنر .عرفان وتصوف هنوز ورد زبان ها است، تا همین اواخر از بین این قوم بر خاسته اند که نه تنها از افتخارات این کشور بلکه چهره های بزرگ اسلام و جهان اند همچون مولانا جلال الدین محمد بلخی ، بکری ـ صدیقی از اولاده ابوبکر صدیقؓ خواجه عبدالله انصاری از اولادهٔ حضرت ابو ایوب انصار و مولانا عبدالرحمن جامی از قبیلهٔ اصیل بن شعبان از سلاسهٔ امام محمد شیبانی و ابراهیم بن ادهم و فرخ شاه کابلی از فاروقی ها ی معروف وشیخ احمد جامی نامقی زنده فیل از احفاد حضرت جریر بن عبدالله البجلی، محدثین بزرگ چون امام قتیبهٔ بغلانی،ابوصالح خوستی،ابوذر اندرابی ابواسحق طالقانی ، ابوالحارث چهاردره یی ، امام ابوعیسی عسقلانی قندزی ،فقهای بزرگ چون خلف بن ایوب وابوالعوجأ سعد بن سعید الخلمی وابوالحسنی علی بن عبدالرحمان سمنگانی وابوالقاسم عبدالله بن احمدالبلخی مؤ لف مفاخر خراسان و مکحول کابلی و کوسج مروزی و عمر و بن عبید کابلی (١١) و صد ها بزرگان متأخر چون علامه سید جمال الدین افغانی، بایزید انصاری ، علامه سید اسمٰعیل بلخی و سید بهأوالدین مجروح و...

بهر حال تعدادعرب ها یی که در افغانستان آن روز الی سنهٔ (٩٦) ه . وارد شده اند به پنجاه و چهار هزار تن می رسیده اند از این

قبایل عربي بوده اند..

۱- از بنی تمیم ده هزار نفر به قیادت ضراربن حصین ضهبی.

۲- از قبیلهٔ ازدده هزار نفر به قیادت عبدالله بن حوزان.

۳- از بصره ۹ هزار نفر به قیادت صفین بن منذر.

٤- از قبیله بکر هفت هزار نفر به قیادت همین ابن منذر.

٥-ازکوفه هفت هزارنفر به قیادت جهم بن زحر وعبیدالله بن علی.

٦-ازقبیلهٔ عبدالقیس چهارهزارنفربه قیادت عبدالله بن علوان عوذی.

۷-ازآزادشدگان عجم هفت هزارنفربه قیادت حیان خراسانی...(۱۲)

درموردعرب های عربی زبان مطالعاتی که تا حال درکشور ما صورت گرفته وازنظرمن گذشته،یکی مطالعات یك محقق مصری است به نام استادنصرالدین محمدکه مدیر مرکزثقافی عربی درکابل بوده وتحقیقات خودراتحت عنوان (لهجهٔ عربی در افغانستان)درشماره های (۹-۱۰-۱۱)مجلهٔ آریانادرسال۱۳٤۱ به نشر رسانیده است .دیگرنوشته عبدالستار سیرت تحت عنوان (عربی عامیانه درحوالی بلخ)که درمجلهٔ ادب (شمارهٔ اول)سال ۱۳٤۱وهمچنان درروزنامهٔ بیدارمزارشریف ازشمارهٔ(۲٥٥)دهم دلو الی شمارهٔ(۲٦۰)شانزدهم دلوسال۱۳٤۱به نشررسیده است.

قاری عبدالرحیم عینی که یکی ازفضلای ولسوالی آقچه است نیزرساله یی به نام (بقایای آثار عرب درشمال افغانستان)نوشته که به طبع نرسیده وصورت تایپی آن به وزارت معارف وقت سپرده شده است هم چنان مطالبی جسته وگریخته ضمن بررسی زبان های

افغانستان واقوام وملیت های آن،دربارهٔ زبان عربی وقوم عرب آمده که ازجمله (سیرتاریخی زبان عربی درافغانستان)درکتاب(دافغانستان ژبی اوتوکـمـونه)،اشـاره یی از جـورج مارگنسـترن درمقالهٔ(زبان های افغانستان)وتحقیقی ازشورمن راضمن مطالعات دربارهٔ مغل های افغانستان می توان نام برد.

استادنصرالدین محمدمصری درقسمت اصل ومنبع عرب های عربی زبان می نویسد:"اینان طوری که خود گویند ازیمن اند وازیمن آمده اند،هرچندثبوت تواتر این دلیل که به زعم ایشان "متواتر„ است دشوارمی نماید،لیکن مطالعهٔ لهجه یی که درمیان شان رواج داردقوی ترین راهنمای اصل وتبار شـان خـواهـدبود.اینان الفاظـی به کـارمی برندکه بعضی از آن ها جزدرمنطقهٔ معینی استعمال نمی گردد ،چنانکه بطیخ (تربوز)وسمن (روغن)وذهب (رفت)وقمح (گندم) را ،حبحب ودهن وغدا وحنطه گویند.یمنی الاصل بودن این جماعت را دو چیز دیگر نیز موردشك قرار می دهدیکی آن که شوربا یاآبگوشت زیاد استعمال می کنند ،دوم آن که حنفی اند نه زیدی .به همین چنددلیل ایشان اصلاًیمنی نیستند وبه گمان اغلب ازوسط شبه جزیره اندکه امروزمملکت عرب سعودی درآن واقع است وقتی که من آنان راازین نکته آگاه کردم وگفتم به سعودی نزدیك تراندتایمنی ،یکی ازایشان گـفت کـه خـودنیز بدین عقیده بوده اندولی شیخی سعودی بنام شیخ احمدگفته است که ایشان یمنی الاصل اند..„(۱۳)

درمقالهٔ سیرت نیز تقریباً گفته های بالا تصدیق می باید "...و علاوتأریش سفیدان این قریه ها(منظورقریه های عربی زبان حوالی بلخ است)شنیده اندکه اصلا ًازیمن می باشند ولی این روایت هامبنی برکدام دلیل نیست ،طوری که ازیمن نبودن شان نیز دلیل روشنی

نداردوچیزی که ازمطالعات مقدماتی به دست می آید،این است که اصل این مردم ازبادیه های عرب بوده ودراثروقایع تاریخی که حیثیت سیاسی یانظامی داشته ویادراثرعوامل اقتصادی وبه ایجاب مالداری وشترچرانی به این سرزمین آمده اند،وبه سوال این که آیااین اقوام عربی ازکدام یکی ازبادیه های کشور های موجودهٔ عربی آمده خواهند بود،بازهم تاریخ مستندی نیافته ایم .امامطالعهٔ ابتدایی لهجات شان نشان می دهدکه به عرب بادیه های عربستان سعودی ارتباط بیشتر دارند،زیراکه استعمال وتلفظ برخی ازحروف مانند(قاف q) وکلمات مثل„ اش محل „ به معنی چه وقت و„موی„ به معنی آب و„حبحب„ به معنی تربوز وغیره اکنون هم مطابق اصطلاح بعضی قبایل عربستان سعودی درمیان محاورهٔ این اقوام وجوددارد ،وازطرف دیگر اصوات واصطلاحاتی هم درلهجات شان دیده می شود که مانندلهجات غیر فصیح مصری وبرخی ازمناطق بلادشام وعراق ودیگرسرزمین های عربی می باشد. ازاینجا می توان گفت که یااین اقوام ازکدام منطقهٔ معین عربی نبوده وازهرطرف آمده اندویاممکن است به اثر پیشهٔ مالداری ونقل مکان دراکثر بلادعربی دور زده باشند وزبان شان ازلهجات مختلف عربی متأثر گر دیده باشد.„(١٤)

ازنوشته های عینی نیزکدام نتیجهٔ قطعی به دست نمی آید نظر به گفته های عینی درموردعرب بودن این ها هیچ شکی نیست زیرا قومی بیگانه بااین اقلیت کوچك ،هزاران کیلومتر دورتر ازمنطقهٔ اصلی شان نظر به علاقه یی که داشته اند توانسته اند زبان خودرا حفظ نمایند ولی درموردقبیله ومحل اصلی شان جواب قطعی نمی دهد،نظر به روایات خودشان چون قبیلهٔ قریش دربین عرب ها ومسلمین سیادت دارند خودرا منسوب به این قبیله می دانند ولی بعضی ها آن ها

راازیمن وعده یی هم ازقبایل سرحدی عراق وسوریه وشام قلمداد می کنند وهم چنان برخی ازایشان خودرا احفادقبایل مختلف عربی می دانند عینی ازنظر زبان شناسی چون خودرادارای صلاحیت علمی نمی بیند اظهار نظر قطعی نمی کند باآن هم ازروی بعضی اصطلاح های محاوروی شان حدس هایی می زند.،،..مگر بعضی اصطلاحات والفاظ شان مانند استعمال حرف قاف به گاف مثل (گم گم)که اصلاً(قم قم) یعنی برخیز وایستاده شو،کلمات " اش محل " یعنی " چه وقت " " و مو " یعنی " آب " که قرین لهجات بادیه های سعودی وسوریه است ارتباط به مردم عربستا ن سعودی وعراق پیدا می کند وگاهی هم میان شان اصوات واصطلاحاتی که شبیه لهجات غیرفصیح مصری مانند :

" اشیلو "یعنی بالا کنید که اصلاًلغات عامی غیر فصیح مصری است دیده وشنیده شده ،به مردمان مصری شباهت می یابدویا این که اوشان دراثر گذشت زمان وفشار اقتصادی ازتمام ملل وقبایل عربی دیدن نموده اند،تحت تأثیر لهجات عموم قبایل آمده ویااین که ازتمام قبایل عربی به صورت پراگنده گردهم جمع شده مردمی را تشکیل داده اند که درین موردهم مآخذومعلومات بیشتری دردست نگارنده نیست " (۱۵)

اما عینی درجای دیگر همین رساله که ازکتاب (زبدةالانتخاب فی انساب الاعراب)خلاصه شده،اصل ومنبع عرب های عربی زبان افغانستان راازسعودی نشان داده وازمردمان شیبانی وجعبانی می داند (۱۶) که درپار دریا (ماوراالنهر)به قمشی ودرافغانستان درقریه حسن آبادمربوط شبرغان وقریه های سلطان اریغ(به نظربعضی ها سلطان عراق) وبیش اریغ ولسوالی آقچه وقریه های خوشحال آبادویخدان مربوط ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ زیست می نمایندکه درمحاورهٔ شان ده فیصد فارسی نیزدخیل شده است .(۱۷)

ازین عرب های عربی زبان که از ماورأ النهر به افغانستان وارد شده اند و هنوز قسماً به زبان عربی تکلم می کنند نظر به معلوماتی که از رسالهٔ عینی بدست می آید، بیست فامیل در ولسوالی سرپل در قریهٔ تاش گذر و یازده فامیل در قریهٔ بیش اریغ نزدیك شهر آقچه ویك فامیل در قریهٔ فتح آباد علاقداری مردیان آقچه وجود دارد.(۱۸)

عرب های عربی زبان صحفات شمال را مردمان مجاور شان نظر به زیاد استعمال نمودن کلمات (انت و انتم) یعنی (تو و شما) ویا جملهٔ (ایش مقول) به تعبیر (اشی تقول) یعنی(چه میگویی) به نام عرب(انتَل انتل) ویا عرب (اش مقولی) یادمی کنند.(۱۹)

از جملهٔ عرب هایی که توسط امیر تیمور گورگـــانـــی آورده شده اند واز هفت طایفهٔ بزرگ قریش اند ،این ها می باشند.

۱- طایفهٔ بنی رشید که از قریش حرمین بوده ،اولادهٔ شان در افغانستان به نام رشیدی یا رشدی مشهور اند.

۲-طایفهٔ بنی اویس که از عرب های یمن و یا صنعأ بوده حالا به نام بنوسی معروف اند.

۳-طایفهٔ زنکویی.

٤-طایفهٔ شیبانی که از بنی شیبهٔ حجاز اند.

٥- طایفهٔ بانصری که از بصره اند و به اغلاط بانصری شده است .یا بنی سعد و آل سعدی اند.

٦- طایفهٔ جعبانی.

۷-طایفهٔ کرد و جمالی که از نواحی شام و کوفه اند و اودمانی و خواجویی از نواحی شام اند.

بعداً هر کدام این طوایف به شاخه های کوچك دیگر تقسیم شده است ،چنانچه :حالارشیدی درافغانستان به چندطایفه منقسم شده

که عبارتنداز:ابوالحی تیلبه ،شاه نظری ،کاکایی ،کاکلی ،چلاوخور سکندری ،چله ، بی پدروغیره .(۲۱)

هم چنان بانصری به چندشعبه منقسم شده که آن ها عبارت اند از : بانصری خربوزه خور ،آب فروش ،شال پوش ،هجده دیوا نه ،چهل کپه،سانسی وغیره(۲۲)وقبیلۀ سکندری عبارت انداز: ملایی،کور عاشوری ، قزلباش ، ماماپي ، سروی، سیاه رمه ، کابلی و غیره . (۲۳) وهم چنان میان مردم صفحات شمال کشور عرب های دیگری از قبیل عرب خانه زاد یا خان زاده ، عرب النچری یا علم جری ، عرب خاك مال عرب قوقی ، عرب چغیر ، عرب آلتی شاهی ، عرب قاری ، عرب زنده فیلی وغیره معروف است ؛ (۲٤) وهم چنان بعضی طوایف به اماکن نیز منسوب اند : مانند قبادیانی ، قبچاقی ، قرشیگی ، کابلی ، فرزه یی و غیره

در رسالۀ عینی دربارۀ سـادات چـنین تذکربعمل آمده است :

" از سادات بلخ و بدخشان و ماورأ النهر چهار طایفه صحیح النسب اند : آن ها عبارت اند از :

۱- سادات سید عطایی که در زمان سلطان سنجر ماضی از عربستان آمده اند . حضرت زنده فیل احمد جامی نامیقی از نسل ایشان اند . (دربعضی نسخ سید اتایی نیز ثبت شده است)

۲- سلطان مودودی که از چشت هرات آمده اند ونسب شان به حضرت زید شهیدؒ می رسد

۳ - میرحیدریان که تفصیل شان قبلاً گذشت

٤ - مخدوم اعظمی، حضرت شیخ احمد کاسانی که از کاسان خوقند اند ، نسب شان به حضرت امام حسینؓ سردارشهید کربلا واصل می شود "(۲۵)

طوری که از رسالۀ عینی به دست می آید عرب های عربی

زبان چهار قریهٔ سمت شمال از طایفهٔ شیبانی وجعبانی اند که از جملهٔ همان هفت طایفهٔ بزرگ ذکرشده اند واز نسل قریش - اما اینها نیز به نوبهٔ خود به عشایر متعدد دیگری از قبیل شعن (شأن) ☆☆☆☆وعرب قمشی و... باقی مانده که جمعاً همهٔ شان خود را تبرکاً از نسل قریش وسرداران عرب می دانند ، منقسم می شوند. (۲٦) بهر حال عرب های عربی زبان کشورما را شاید به احتمال زیاد بتوان گفت که از عرب بادیه های عربستان واز مردمان صحرانشین وبدوی اند وبدین طریق آن ها عرب عدنانی اند، نه قحطانی،آن ها شاید اهل الوبر باشند ، نه اهل مدر بدین صورت شاید عرب های مستعربه اند نه متعربه ؛ خلاصه در عرب بودن شان هیچ شك وتردیدی نیست ، زیرا مردم غیر عرب با این اقلیت کوچك در محیطی بیگانه نمی توانند عربی بیاموزند که آ ن هم زبان مادری شان گردد ، اصلاً نیاز ی به چنین کارندارند وامکان آ ن نیز خیلی از حیطهٔ عقل دوراست .چنانچه مابقی همین عرب ها نظر به نبودن چنین شرایطی که باعث بقای زبان این قریه ها گردیده ،در محیط های دیگر ، زبان های محلی راپذیرفته اند و امروز به زبان ها ی دری،اوزبکی وپشتو سخن می گویند واز مشخصات عربیت نیز ، در وجودشان نسبت به عرب متذکره کم تر دیده می شود .

این که عرب های عربی زبان کشور ما بیشتر از بادیه ها ی عرب اند، علاوه برشباهت ونزدیکی لهجه ، خوی وعادات ، طر ز معیشت و رسوم بدویت آن ها با عرب بادیه، دلیل دیگری نیز می توان اقامه کرد که لشکر یان تیمور نتوانسته بود تاسرحدات جنوبی عربستان و نواحی یمن برسد و ایشان را در ماورأ النهر بیاورد . علاوتاً امیر حیدر شریف یازمامدار حرمین شریفین بود ودیگر رؤ سایی که با او آورده شده اند، از گردو نواحی حرمین شریفین وشاید از وسط شبه جزیره اند.این که در

رسالهٔ عینی تنها قبیلهٔ بنوسی (بنوویس) از عرب های یمن وصنعاً ذکر شده است،شاید آن ها نیز قبلاً از آن مناطق دروسط شبه جزیره مهاجرت نموده باشند،امابازهم در عنوان همه رااز طایفه های بزرگ قریش دانسته است که خود قریش از عرب عدنانی است وبه قبیله یی مربوط اند که نسب شان به مضر(یکی از شاخه های عرب عدنانی) میرسد.(۲۷)

علاوه از عرب های عربی زبان ، عرب های غیرعربی زبان که درزمان تیمور آورده شده اند درنقاط مختلف کشور مابه صورت کوچی ومسکون که به زبان های دری ، اوزبکی و پشتو سخن می گویند ودامنهٔ گسترش آن ها چنانچه قبلاً گفتیم تا سر حد ات شرقی کشور واز طرف غرب تا هرات رسیده است ، تعداد شان خیلی زیاد اند ، بامطالعهٔ دقیق شاید بتوان آنهارا از عرب هایی که قبل از زمان تیمور آمده اند، نظربه تفاوت لهجه،خوی وعادات شان تفکیك نمود . اگرچه عرب های قبل از زمان تیمور نیز از قبایل مختلفهٔ عربی بوده اند ونظربه علل گوناگون درین کشورها (ایران ، افغانستان، آسیای میانه و...)سرازیرشده اند؛ چنانچه نظر به شها دت طبری درحین قیام ابومسلم دوقبیلهٔ بزرگ عربی (عدنانی ویمانی) در مرو بر سرامارت نزاع داشتند ، ابومسلم نیز به فرمان امام ابراهیم طرف یمانی ها را گرفت تا بنیان سلطنت اموی را از خراسان برکند وربیعی ها ومضری ها را که دوشاخهٔ مهم عدنانی اند تا توانست درهم کوبید وازبین برد . (۲۸) شاید عدنانی ها یی که از دم شمشیراو جان سالم بدر برده بودند ، دوباره راهی کشورهای عربی گشته باشند ویا در مناطقی که تحت نفوذابو مسلم نبوده است ، پناه برده باشند وشاید هم اقلیت ها ییکه درمیدان سیاست نبود ه اند درگوشه یی پناه برده وخودرا از مهلکه نجات داده باشند .به هر حال عرب های قبل اززمان تیموراکثراً مردمان پیشرفته ،اهل دانش وقلم ،سیاست

وتدبیر بوده اندو یا آنهایی هم که بدوی بوده اند،دراثر آمیزش بامردمان نسبتاًمتمدن اینجابه درجهٔ عالی فرهنگ رسیده بودند، ما ازعرب های بعداززمان تیمور،چنان شخصیت هایی که ازعرب صدر اسلام درین کشورهاسراغ داریم ،کمتر میتوانیم بیابیم . درین صورت به جرأت میتوان گفت که اکثر عرب های قبل اززمان تیمور یمانی هابوده اند که دراثر هم آهنگی باسیاست ابومسلم درین جازمینهٔ بیشتر رشد رایافتندونظربه هم آهنگی سطح فرهنگ ومدنیت توانستند درینجا بمانند وبه درجات عالی کمال علم ومعرفت ،جهانداری وسیاست برسند وعرب های عدنانی به جزخاندان علوی ودیگرنزدیکان آل بیت که ازقدسیت و روحانیت برخورداربوده اند دیگران شان نظر به بعضی شرایط تاریخی همچون قیام ابو مسلم نتوانسته اند،درین کشور هادیری بپایندو آنهایی که باقی مانده اند نظر به بعد زمانی وآمیزش با مردم وقیودات سیاسی وتعزیرات فرهنگی حالا شناخت شان بامردم بومی مشکل وحتی ناممکن است.

خلاصه راجع به عرب های غیر عربی زبان چه قبل اززمان تیمور وچه بعدازآن مطالعه وتحقیق همه جانبه صورت نگرفته واگر تحقیقی هم شده ،همچو رسالهٔ تذکرةالعرب در مورد عرب های قبل از زمان تیمور بسیار خلاصه بوده است.

مااگرچه توانستیم ضمن بررسی طوایف وقبایل عرب ها ی عربی زبا ن از طوایف وقبایل غیرعربی زبان نیز آگاه شویم . خصوصاً از عرب های غیرعربی زبان بعد از زمان تیمور ، امابا وجودآن مطالعه درینمورد وشناخت اصل وتبارشان کارمشکل است وایجاب کار تحقیقی درساحه را مینماید.

عینی از مشخصات این عرب ها ریش انبوه ، چهرهٔ بشاش

چشمان قهر آلود زود حرف زد ن وزود عصبانی شد ن عرب ها ، ادای حروف حلقی به صورت واضح وصعب واستعمال عمه وعموك برای عمه وکاکا وخاله وخلو(خالو) برای خاله وماما را می شمرد .(۲۹)

شاید تمام این خصایص بالای اکثر عرب ها ی غیر عربی زبان افغانستا ن صدق نکند، چنانچه عرب ها ی ازبکی زبان وپشتو زبان کاکا وماما را عمووخلو نمی گویند اما با آن هم برخی ویژه گی ها آن ها را ا ز سایرمردم افغانستان متمایز می سازد .

البته تغییر اتی که بعد از رویداد ثور ۱۳۵۷ درزنده گی مردم افغانستان واز آن جمله در طرز زندگی مردم عرب رخ داده ، خارج از ساحۀ این مقال است وگرنه امروز همان عرب های بدوی وشبان نیز با شهروبازار، موتر وسرك قیر آشنا گشته وبعضاً به کارها ی تجارتی[۱] ، دکانداری مصرروف گشته وحتی برخی هم شهر نشین گشته اند .

☆☆☆

یاد داشت ها و پاورقی ها

☆ اصل کلمه ازتعرب ،که درین جا به معنی تخلق به اخلاق عرب است،گرفته شده وافزودن "هأ„تأنیث درسه کلمۀ "عاربه، "متعربه„ و"مستعربه„ به جهت اطلاق آن برطایفه است.ر.ك:دکترحسین علی ممتحن،نهضت شعوبیه ،تهران: نشرات کتاب های جیبی ،١٣٥٤،پاورقی ص. ٤٧. هم چنان درالمنجد تعریف کلمات المتعربه والمستعربون چنین آمده است :

المتعربه: هی القبایل التی نزلت فی البادیة مع العرب العاربة الی الراسخة بالعروبة فتخلقوا باخلاقهم. کانومن قحطان بن عامربن شالح بن ارفخشد بن سام علی ماذکرابن خلدون.

المستعربون [mazarabes]:اسم اطلق فی اسبانیا علی المسیحین الخاضعین لسلطان الاسلام والمتأثرین بالتمدن العربی الاندلسی.

لویس معلوف،المنجد،بیروت:،١٩٦٦،اولی ص. ٤٧٦.دومی ص. ٤٩٦.

هم چنان واژهٔ عرب ازمعانی مختلفی برخورداردبوده، گاهی به معنی صرف بیابان یابیابان نشینان استعمال شده ،چنانچه به همین معنی درکهن ترین متن آشوری ودرتورات وقرآن نیزبرمی خوریم .ابن خلدون این واژه رابه معانی مختلف به کار برده ،دربرخی مواردصرف به مفهوم بادیه نشینی به کار برده ،بدون آنکه یك تیرهٔ نژادی وزبانی رادرنظرداشته باشد که درآن اقوامی غیر ازعرب نیزشامل می شوند، در بعضی جاهاچنان دایرهٔ استعمال آنرا محدود می کند که غیرازعرب های بدوی شامل عرب های غیر بادیه نشین نیزنه می شود که درین گونه مواردکلمهٔ عرب همان عروبیت است یعنی "معنی وآیین عرب".

به هرحال ازنظر ابن خلدون عرب های بدوی ازبدویان دیگر دربدویت ریشه دار تراند.برای معلومات بیشتر،ر.ك:پاورقی فلسفه تاریخ ابن خلدون ،تألیف محسن مهدی ، ترجمهٔ مجیدمسعودی ،بنگاه ترجمه ونشر کتاب ،تهران :۱۳۵۲ .صص. ۲۵۵-۲۵٦ .ومقدمهٔ ابن خلدون .

☆☆"دخیل "کسی است که داخل درقومی شود وخودرابه آنان نسبت دهدولی ازآنان نباشد. ر.ك:مقدمهٔ ابن خلدون ،پاورقی ص. ٤٥.

۱-دکتر حسین علی ممتحن ،نهضت شعوبیه،پاورقی ص.٤٧.

۲-ایضاً.ص.۳۹.

۳-دکترگوستاولوبون ،تاریخ تمدن اسلام وعرب ،ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی ،چاپ چهارم ،تهران :بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی ،۱۳۳٤،ص.٦۳.

٤-جرجی زیدان ،تاریخ تمدن اسلام ،ترجمه ونگارش علی جواهر کلام ج اول،تهران: امیر کبیر ،۱۳۳٦،ص.۱۰.

۵-ایضاً،ص.۱۰.

عـــرب

- عرب بائده یاعاربه
  - ربیعه
    - قبیلهٔ بنی وایل وبنی اسد
      - بکر
      - تغلب
  - مضر
    - ۱- قبیلهٔ قیس
    - ۲-بنی تمیم
    - ۳-طایفهٔ هزیل
    - ۴-کنانه- قریش ازهمین قبیله است
- عرب باقیه
  - کهلان
    - ۱-طی
    - ۲-حمدان ومذحج
    - ۳-عامله وجذام
    - ۴-ازد
  - حمیر
    - ۱-قفاعه
    - ۲-تنوخ
    - ۳-کلب
    - ۴-جهینه وعذرة

عرب بایده یا عدنانی ازاحفاد اسمعیل(ع)ساکن حجاز واطراف آن وعرب باقیه یا قحطانی ساکنین حمیرویمن اند.

ر.ك : نهضت شعوبیه، اعراب قحطانی مربوط ص . ٤٤ .واعراب عدنانی درصفحه ٥٨ .

٦ـ تاریخ تمدن اسلام وعرب ، ص . ٦٣ .

٧ـ ایضاً،همان اثر، همان صفحه .

٨ـ تاریخ تمدن اسلام ، ص. ١٠ .

٩بقایای آثار عرب درشمال افغانستان ، ص. ٥ .

١٠ـ ابوالاسفارعلی محمدالبلخی، صص . ٣٩ـ ٤١ به حوالهٔ الکامل ج ٣ ، ص . ٤٨٦ .

١١ـ تذکرةالعرب ،صص ٧٠ـ٧٢ .

١٢ـ ایضاً، صص . ٧٠ـ٧٢ .

١٣ـ نصرالدین محمد مصری،لهجهٔ عربی درافغانستان ،صص.٣٦ـ ٣٧ .

١٤ـ عبدالستار سیرت ،عربی عامیانه درحوالی بلخ ،ص.ـ ایضاً ، ص. ٣ .

١٥ـ بقایای آثارعرب درشمال افغانستان ، صص . ١٣ ـ ١٤ .

١٦ـ ایضاً، ص. ٦.

١٧ـ ایضاً، ص . ٩ .

١٨ـ ایضاً، ص . ١٢.

١٩ـ ایضاً ، ص.٦.

٢٠ ـ ایضاً ، ص. ٧ .

٢١ ـ ایضاً ، ص. ٧ .

٢٢ـ ایضاً ، همان صفحه .

٢٣ ـ ایضاً ، ص. ٨ .

٢٤ـ ایضاً ، . همان صفحه .

۲۵- ایضاً ، صص .۸_۹ .

۲٦- ایضاً ، ص. ۱۱_

۲۷- نهضت شعوبیه ،ص . ٥۸.

۲۸- محمدطبری ، تاریخ طبری ،ج دهم ،۱۳٥۳ .ص. ٤٥۰۱.

۲۹- بقایای آثارعرب درشمال افغانستان ، ص. ٦

۵

برخی مشخصات فرهنگی عرب های افغانستان

درموردمشخصات فرهنگی عرب های ساکن افغانستان تا حال کدام تحقیقی صورت نگرفته ،مطالعه وتحقیقات عینی وسیرت نیز بیشتر جنبۀ زبانشناسی دارد،لهذا تحقیق درین موضوع ایجاب مطالعه درساحه را مینماید.دراین بخش ما به استناد نوشته های عینی وسیرت که جسته وگریخته بااین موضوع تماس گرفته اند وهم چنان ازبر خی چشم دید های خود استفاده می کنیم.امیدکه درآینده اهل تحقیق این امررادنبال نمایند.

عینی وسیرت که بیشتر تحقیقات شان در مورد لهجه وزبان چهار قریۀ عربی زبان می باشد، در ضمن توضیح وتشریح سایر مشخصات عرب ها ،مشخصات طبیعی ، رسم ورواج وفولکلور آن ها را نیز مرور گذرایی می نماید.

راجع به مشخصات طبیعی عرب های عربی زبان چهارقریه عینی چنین می نگارد: " از ممیزات طبیعی شان می توان بلندی بینی تیزی و گشاده بودن ابرو، میانه بودن قد، نگاه تیز پیشانی عریض ، زود

زود حرف زدن وزود عصبانی شدن و هنگام غضب اشاره به انگشت سبابه و دست درریش و بروت کردن را تشخیص و تمیز کرد. „(۱)او هم چنان راجع به دیگر خصوصیات شان چنین اضافه می کند: " درقسمت حفظ اسرار وعنعنات تازمانیکه اصرار زیاد نشود حرفی از ایشان گرفته نمی شود... درمهمان نوازی وضیافت افراط داشته ، ازاسراف کارمی گیرند . „ (۲)

عینی درمطالعۀ چهار قریۀ عربی زبان هر یکی را به یك صفت ممتاز می داند، چنانچه:" قریۀ سلطان اریغ به شجاعت وفصاحت وقریۀ حسن آباد به زراعت ومالداری وقریه های یخدان وخوشحال آباد به مهمان نوازی شهرت دارند . „ (۳) اوقبیلۀ شعن یا شأن را که چند فامیل ازآن در سلطان اریغ بودوباش دارند به صفات و خصوصیات خاص عربی چون شجاعت ومهمان نوازی ووفاداربودن به عهد وصف می کند.(٤)

هم چنان در موردبدوی بودن زندگی آنها عینی می نویسد : " هنوزهم آثار بدویت ازآن ها هویدابوده به زند گی صحرایی وچوپانی وزراعت مصروف وتمایل شدید دارند باآن که با داشتن زمین ها ی وافر زراعتی زمین دارگفته می شوند؛در مالداری وچراندن مواشی رغبت زیاد نشان می دهند. چنانچه درفصل بهاراز قریه ها به دامنۀ کوه ها با مواشی شان هجرت نموده ، زندگی خیمه یی را اتخاذ می کنند والبته وجود مراتع ودشت های وسیع سمت شمال کشورکه درتربیۀ مواشی مناسب است، دراین امرمساعدت زیاد می کند.به زندگی مدنی وشهری کمتر علاقه دارندودرادبیات عـامـیانه و آثارمحاور وی شان اصطلاحات علمی ودینی از قبیل قرآن وحدیث کتاب وقلم وکاغذ ، علم ،تربیه ،تهذیب واخلاق کم تردیده می شود . به

اثبات می رسد که این هااصلاً صحرانورد وبدوی بوده واز محیط علم ودانش چقدر به دور مانده اند . اماگفتارشان با آنکه عامیانه است وجنبهٔ علمی ندارد مگراز محسنات لفظی بدیع وبیان مملو است که دلیل برزنده بودن زبان عربی می نماید ." (۵)سیرت نیز درمورد سادگی وبدویت زندگی آن ها معلوماتی به دست می دهد : " در حالی که با تشکل قریه ها ، زمین دار ، زارع ودهقان گفته می شوند . شغل مالداری وزندگی را در بادیه وصحرا از نشا نه های عربیت بدوی ترك نداده و آثار بدویت وطبیعت بادیه نیزدرلهجات و معاملات واحساسات شان به پیمانهٔ محسوسی مشاهده می گردد.چنانچه زود زود به آواز بلند حرف می ز نند،زود خشمگین می شوند به زندگی شهر و آمیزش کمتر علاقه دارند. " (٦)

این بدویت وعدم آمیزش با دیگران درندادن ونگرفتن دختر با مردم بیگانه نیز هویدا می گردد ، چنانچه تاهمین اواخرازهیچ قوم وقریه یی دختر نگرفته ودختر نداده اند . البته اینحالت دربین مردم عرب دری زبان وغیره نیز صدق می کند وتعصب درینمورد تا جایی است که حتی درداخل یك قریه نیزداد ن وگرفتن دختربه خویشاوندان و اقارب نزدیك محدود می گردد و به همین سبب اگر به دختری از خویشاندان و اقارب طلبگار نبرآید. دختر عمر خود را درخانهٔ پدر میگذراند که مثال های آن اکثراً در خانواده ها ی متمولین بیشتر دیده میشود. اما برای مردها زن گرفتن از بیگانگان چندان ایرادی ندارد، لیکن وقتی دختری بیگانه زن شخص عرب می گردد ، باید مراسم وعادات مردم عرب را مراعات نماید وگرنه زناشویی شان چندان خوشایند نخواهد بود. دررسالهٔ عینی درین مورد می خوانیم : "این قبایل درتعصب ووفاداری به عهد معروف بوده کوشش خودرادرین راه

دریغ ننموده اند چنانچه تاچندی قبل از هیچ قوم وقریه یی از دواج ننموده واین کار را بدمی پنداشتند ولی درین اواخرنسبت فشار اقتصادی باسایر اقوام خلط گردیده باآن هم از دیگران بیشتر زن گرفته اند وبه مجردی که زن واردمنزل می شود باید لباس عربی رابه تن کند وزبان عربی را بیاموزد وطفل نوزادی که تولد می شود باید از طرف مادر لهجه وزبان عربی رابیاموزد،چون معلم اول مادراست ودر نگهداشت زبان مادراثرعمیق دارد ودرمیان شان اگر کسی زبان اصیل را فراموش کند،به نظرحقارت می نگرند وحتی زنان واطفال تا زمانی که واردمکتب ومدرسه وبازارنشوند به زبان های اوزبکی وفارسی آشنایی نه می داشته باشند...."(٧)

چنانچه درعوامل نگهداری زبان نیز ذکر نموده ایم که بدویت وهم چنان زن نگرفتن از مردم بیگانه سبب گردیده که زبان اصلی شان راحفظ کنند ودر نگهداشت زبان نیز زنان سهم بیشتر را نسبت به مردان دارند ولهجه های اصیل عربی نیز نزد زنان نسبت به مردان به خوبی حفظ گردیده است . البته علت آنرا عینی وسیرت هردو قلت ویا عدم اختلاط زنان عرب با اقوام غیرعربی می دانند .(٨)

درمورد سایر رسوم عرب های عربی زبان سیرت در مقالهٔ خود اشارهٔ کوتاهی نموده است بدین شرح : „موسیقی مخصوص و سرود های محلی عربی درمیان این اقوام وجود ندارد اما داستان ها و روایاتی را به لهجهٔ خود می گویند ومی خوانند . درقسمت مرده وتعزیت داری زنان نزدیك متوفی لباس مخصوص تعزیه می پوشند وموی خود را بازو پریشان ساخته به دور مرده می چرخند ونوحهٔ عربی می خوانند.مراسم تعزیه داری ایشان تا یك سال دوام می کند . در مورد عروسی عادات عربی از میان رفته و تنها در قریهٔ سلطان اریغ چند

زن مو سفید هنوز زنده اند که درشب زفاف آهنگ ها ی عربی می خوانند ومی رقصند در قسمت مهمانی وضیافت ، سخی وبلکه اسراف کاراند ، لباس زنان دراز و حتی چادر سر آن ها از هفت متر تکه ساخته می شود زن جوان به زلف خود از پشم سلسله می بندد . و از پشت سر کدام پارچه یی را مانند خریطه بسته می کنند و در اطراف سینه وپشت وکمر خود سکه هارا می دوزند.امثال این مراسم واین لباس ها در میان دیگر مردم آن حوالی به کلی وجود ندارد . " (۹)

نوشته عینی که کمی بعد ترازسیرت صورت گرفته مفصل تروتکمیل کنندۀ آن می باشد که به خاطر بیشتر روشن شدن موضوع نقل می گردد: "در موردتعزیه بدواً مانند مردمان محل مراسم را اجرأ می کنندولی اگر میت نسبتاًجوان باشد حالت دگرگون شده تا یکی دو روز بعد از تـــدفیــن هم ،زن ها موهای شان را باز و سینه ها را لچ نموده با حوالۀ مشــت و گاهی ســنگ وکـلوخ به ســینه، خود را تسکین می دهند.زنان محل در خانۀ مرده دار جمع شده و حلقه یی را تشکیل داده و با خواندن نوحه های جانکاه مخصوص عربی که عموماً از طرف زنان کهن سال به صورت انانس اجرأ و قرأ ت می شود و دیگران با گفتن صدای دستجمعی "یا شاه حسن یاشاه حسین" و حرکت دادن سر و گردن بدان جواب و تسکین می دهند و مانند حلقۀ ذکر صوفیه به صورت دایره به دور هم چرخ می خورند وتا زمانیکه آتش ماتم از خانۀ مرده دار خاموش نشود تا یکسال هم به هر زن نووارد علیحده نوحه و ساز گریه راتجدید می کنند و از طرف شب مردم با ارسال انواع طعام و دعاهای دستجمعی و تلاوت قرآن به ارواح مرده (چند شب محدود) مرده دار را تسلی و تسکین می دهند."(۱۰)

رسم تعزیه و ماتم داری و خواندن نوحهٔ "یاشاه حسن یا شاه حسین" بر سر میت جوان و نان و طعام بردن برای چند شب محدود از طرف همسایگان و خویشاوندان به خانهٔ مرده دار و تجدید نوحه و گریه هر زن نووارد و اکثر خصوصیات ذکر شده در بین عرب های دری زبان شمال نیز وجود دارد.

در مورد موسیقی محلی شان باید گفت هم چنان که دیگرعرب ها تحت تأثیر موسیقی محلی اوزبکی وتاجکی قرار گرفته این ها نیزتحت تأثیر موسیقی محل قرار گرفته ، ازخودکدام موسیقی مخصوص وسرودمحلی مشخص ندارندوباهمان دوتارو دنبوره مجالس ختنه وعروسی خویش راباخواندن سرودهای محلی گرم ومسرور نگه می دارند.

عینی درموردلباس آن ها این مشخصات راذکرنموده است:„پیراهن زنان شان دراز و درقسمت ساق پای ،پای پیچ می بندند گاهی هم موهای شان راباز وبه نوك آن ها تکه یی ازپشم بز ویا گوسفندرابافته به صورت معین به مِلّه (موی عقب سر)شان می بندند. واززیورات واشیای تجملی هم کار گرفته ،درگوش های شان حلقه های کلان،غوزه یی ازطلا ویا نقره ودربینی اکثراً نتی ویاچهارگل (کمتر)ازطلا ونقره میخ می کنند(خلاف مردم محلی دیوار وسطی سوراخ بینی راشگاف نموده درآن هم اززیورات زنانه استعمال می نمایند.)ودرسینه هامسکوکات قیمتی رادوخته ودرگردن سکه های نقره یی را آویخته باموره های رنگا رنگ تعلیق می نمایند.„(۱۱)

درموردعرب های غیر عربی زبان که تا حال کدام مطالعه وتحقیق مشخص صورت نگرفته بدون تحقیق درساحه نمی توان چیزی نگاشت ، باآن هم مطالبی جسته وگریخته درضمن مطالعهٔ عرب های

عربی زبان درتحقیقات عینی وسیرت آمده است که نقل میگردد : "چندقبیله ٔعرب که اصلاًباروح زندگی دربادیه وچراگاه بدنیا آمده ونخست سروکار شان به زبان خود آنهابا(جبل وجمل)بوده است ،خم وپیچ دامنه های سرسبزوزیبای کهساران مارا،ازصدهاسال به این سو گزیده ویکی ازمردمان این سرزمین وجزٔاین ملت شده اند ."(۱۲)

سیرت بعداًعلاوه می کند: "دفاتر احصاییه ٔبرخی ولایات افغانستان ، نفوسی را به نام اقوام عرب ثبت نموده ،قریه ها وقبایلی به نام عرب دراکثر مناطق ولایات شمالی وجوددارد. اما این نفوس تاکنون ازممیزات عربی جزبعضی خواص مشترك میان افغان وعرب ازقبیل آزادی خواهی،شجاعت،مهمان نوازی،کرامت نفس وغیره ،دیگرچیزی رانمی شناسندوحتی جزئی ترین اثری ازلهجات وتقالیدعربی درمیان شان باقی نمانده است "(۱۳)

عینی نیزازمشخصات عرب های غیر عربی زبان خیلی اندك سخن می گوید اوفقط ازمشخصات نژادی ریش انبوه ،چهره ٔبشاش چشمان قهرآلود،زودحرف زدن وزودعصبانی شدن وهم چنان ازنظر تلفظ ،ادای حروف حلقی را به صورت واضح وصعب آن واستعمال عمو وعمه ،خلو(خالو)وخاله رابرای کاکا وعمه،ماما وخاله دراصطلاحات خویشاوندی نام می بردودیگرعادات آنهارا مزج شده بارسوم محلی می داند.(۱٤)

مطالعه ٔعرب های غیر عربی زبان بااین گسترش وپراگندگی درمناطق مختلف کشور ،باسوابق تاریخی متفاوت وزبان های گوناگون خیلی مشکل است. بایدچندین حوزه ٔزبانی وقومی به صورت علیحده موردتحقیق ویاازهرحوزهٔ زبانی وقومی یکی دوقریه به صورت نمونه انتخاب وتحت مطالعه قرارگیرند .باتحقق چنین کاری می توان به

صورت مقایسوی امکان تحقیق کلی وجامعی رابرای شناخت تاریخ هویت قومی ،وفرهنگ آن ها مهیا کرد،چه این ها درهر منطقه ومحلی ویژه گی وخصوصیت همان محل راباحفظ ونگهداشت برخی ازجنبه های فرهنگ اصلی عربی، پذیرفته اندوحتماًدرجهٔ تأثیرپذیری نیزنظر به سوابق تاریخی درمناطق مختلف متفاوت است،طبیعی است که خصوصیات ایشان درشادی وغم،سروروانده،خوراك وپوشاك ودیگر عادات و رسوم ازیك محل تامحل دیگر فرق می کند .علاوتاً مشاغل واندازهٔ درآمد،دوری ونزدیکی ازشهرهاومراکزصنعتی،تربیتی وفرهنگی تعدادباسوادوتحصیل کرده ها،همه وهمه درچگونگی ونوعیت زندگی تفاوت هایی به بار می آورد.چنانچه می توان بیشتر عرب های صفحات شمال راکه ده نشین اند،زمیندار ومالدارگفت وعرب هایی که درییلاق هاودامنهٔ کوه ها به سر می برند اکثراًخیمه نشین ونیمه متمکن بوده وپیشه یی جزتربیهٔ مواشی وندرتاًزراعت للمی ندارند وعرب های سمت مشرقی برعلاوهٔ زراعت ومالداری به امور تجارتی وترانسپورتی وغیره نیزمصروف اند،اگرچه درننگرهارنیز،عرب های کوچی وغژدی نشین کم نیستندکه زمستان درجلال آباددرنواحی ثمرخیل،خوش گنبد، بهسود، وسراچه به سر می برندوتابستان رادرکابل وحومه های اطراف آن چون پای منار،تره خیل،پلچرخی،پغمان،کوه دامن،قره باغ وغیره می گذرانند،آنهاصرف مالداراند وازمحصولات مواشی گذران نموده و هر خانوار تقریباًبیست الی شصت رأس بزوگوسفنددارند،وضع رقت بار زندگی وخانه بدوشی ،آنهارامجال فراگیری تعلیم وتحصیل نداده ودرمسایل سیاسی جامعه تقریباًهیچ سهمی ندارند.وزندگی شان هم چون عرب های ییلاق نشین صفحات شمال ازهرگونه مظاهرتمدن معاصربدوراست ،درموردسادگی وبدویت عرب های کوه نشین صفحات

شمال دربین سایرعرب ها ومردمان محل فکاهیات ولطیفه هایی موجود است که درضمن سادگی آن ها حکایت گروضع رقتبار زندگی ودوری آن ها ازخط وسواد وتمدن است.

درجریان قرون متمادی درائرآمیزش بامردم محلی سایر خصوصیات عرب هابامردم محل یکی شده مانند سایربرادران افغان خود درشجاعت، مردانگی، مهمان نوازی، حیا وبردباری ومبارزه برعلیه ظلم وستم یکسان اند. اماباآن هم برخی خصوصیات خاص عربی چون خشونت وسخت جانی، تعصب بیشتردرمسایل قومی وننگ وناموس چون ندادن ونگرفتن دختربه بیگانگان، پرکینه بودن، حس ماجراجویی وهنگامه طلبی وانتقام ازترسبات وبقایای فرهنگ عرب جاهلیت هنوز دربین عدهٔ قلیلی ازعرب های افغانستان آن هاراازسایرمردم این سرزمین متمایز می سازد.

لهجهٔ عربی دری زبانان افغانستان خاصتاً درصفحات شمال همانندی هایی باتاجیکی ماورأالنهردارد. اماتفاوت محسوس آن همناناثرپذیری ازلهجه های همجواراوزبکی وترکمنی می باشد در حالی که درتاجیکی ماورأالنهرعلاوه برتأثیرزبان اوزبکی وترکمنی تأثیر زبان روسی نیزمضاعف گردیده است تأثیرفرهنگ اقوام محلی حتی تامرز های موسیقی ولباس واستعمال زیورات نیزرخنه کرده است.

مذهب اکثرعرب های افغانستان سنی - حنفی بوده وتعداد قلیلی هم درقندهارپیرو مذهب تشیع اند، اماترسبات آیین های گذشته بعضاًهنوز هم دربعضی مراسم این مردم تلألودارد. اگرچه درسال های اخیرباتغییرات فاحشی که درزندگی تمام مردم این سرزمین به وجود آمده وروان اجتماعی رادگرگون نموده است باآنهم جرقه هایی ازآتش ادیان گذشته زیرخاکسترقرون چون آتش پرستی زردشتی

ونمونه هایی ازرسوم یهودیت ،طبیعت پرستی،ستایش حیوانات ورگه هایی ازفرهنگ عرب جاهلیت دیده می شودکه می توان باتحقیق بیشتردرفرهنگ مردم درزمینه معلوماتی کشف کرد.مادراین جا صرف نمونه هایی راکه درجریان تحقیق باآن برخورده ایم .وتاسال های اخیرچنین مراسمی باوجود طوفان های اجتماعی، سخت جانی خود را حفظ نموده است ذکرمی نماییم.

نه تنها دربین مردم عرب ، بلکه دربین سایرملیت ها واقوام نیز شایداین رسم هنوززنده باشد که درشب عروسی درصحن حویلی داماد هیزم زیادی را آتش می زنند واسب حامل عروس راسه یاهفت مرتبه دورآن می گردانند ویادرشب چهارشنبه اخیرصفرآتشی افروخته ،کوزه های کهنه وپارچه های سفال رامی شکنند وازبالای آتش خیز می زنند.وچنین عقیده دارند که گناهان شان بدین طریق می سوزد.شاید این رسم نیز که بنام "چهار شنبه شُرُکْ "یاد می شود به نامهای چهار شنبه سوری با طرز و اجرای خاص در بین سایر اقوام وجود داشته باشد اما این که در هردو رسم فوق آتش مرکزیت داشته ومورد احترام است شایدازبقایای آتش پرستی باشدکه زمانی خراسان وایران خاستگاه ومبدأاین آیین بوده است که عرب ها نیزبعدازسکونت دراین دیار دراثر آمیزش با مردم محلی آن را اخذنموده باشند.

اما یکی دورسم خاص که شایددردیگرنقاط نشانی از آن نباشد دراینجا نقل می گردد: در ولسوالی آقچه قریه ا یست بنام ینگی قلعه که اکثر باشندگان آن عرب بوده و بزبان تاجیکی متاثر از اوزبکی محل گپ می زنند زنان این قریه در هنگام نشستن به قضای حاجت دستها را از آستین کشیده و چهار اطراف دامن را به زمین پهن نموده و با یك دست دامن پیش رو رابلند تر نگه میدارند تا به پیشاب آلوده نشده و پیشاب

دورتر برود این رسم تأمل برانگیز را حین مطالعهٔ کتاب هزار و یکشب متوجه شدم که ازسابقهٔ بسیار طولانی آن هم از زمان حضرت ابراهیم(ع) برخوردار بوده است و آن این که (هاجر کنیز ابراهیم و مادر اسماعیل) از شرم ساره (زن ابراهیم ع)دامن به روی زمین کشیده و از آن روز این رسم در بین عرب سنت گردیده (۱۵)

اگر چه در سایر قریه های عربی زبان نیز زنان در هنگام رفع حاجت چهاراطراف دامن را به زمین هموار می کنند اما دست از آستین کشیدن خاص زنان ینگی قلعه است.

هم چنان در قریهٔ حیدرآباد که در هشت کیلو متری سمت شرق شهرآقچه موقعیت دارد ومردم آن عرب دری زبان می باشند نذری به نام دیگدان جهودی وجود دارد البته صاحب صلاحیت یا وارث دیگدان اغلباً پیرزنی کهنسال می باشد که از گذشتگان خود اذن این دیگدان را به ارث برده باشد و به نذورات و مراسم خاص دیگدان احترام و اخلاص داشته باشد اگر کسی در مقابل پیر دیگدان که حضرت موسی (ع) می باشد بی احترامی نموده و یا به صاحب دیگدان کدام دشنام و اهانتی روا داشته باشد به مریضی یا مصیبتی گرفتار می شود پس باید در مقابل صاحب دیگدان توبه نموده و انجام نذری را به عهده بگیرد طریقهٔ ترتیب و پختن نذر نیز جالب است دراطاقی که دیگدان مخصوص جا دارد تمام منفذ های اطاق بسته می شود و نذرکه عبارت از پراته و ندرتاً جاندار (مرغ بز گوسفند وغیره می باشد)در همان اطاق پخته شده و خاص توسط صاحب دیگدان به مصرف می رسد و ظروفی که غذا درآن مصرف شده شسته شده و آب آن نیز در دیگدان ریخته شده و دیگدان دوباره مسدود می گردد و یا آب مذکور در جوی روان ریخته می شود.

انواع نذرها زیاد است، چون نذر چهل تن پاك،نذر ملای روم،نذر بی بی سه شنبه ،نذر بی بی دیگچه ونذرپیران هرکسب وپیشه که دربین اکثراقوام وجودداردامانشایدنذردیگدان جهودی دربین هیچ قوم ومنطقه یی نباشد من نیز تا حال درجا یی نه دیده و نه شنیده ام در قریهٔ حیدر آباد نیز این رسم در بین دو سه فامیل موجود است . اگر چه در قریهٔ حیدر آبادقَیْرَنْگِی(مجموعه ای کوچك تر از طایفه) بنام جهودی ها موجود است اما این رسم صرف در بین قیرنگ اصلانی ها آن هم در بین دو سه فامیل محدودتا حال باقی مانده،در مورد این رسم تأ مل بر انگیز که آیا بقایای چه آیینی است نمی توان به درستی حدس زد آیا این عرب ها قبل از مشرف شدن به دین اسلام یهودی بوده اند؟آیا در بین یهودیان چنین رسمی موجود است ؟ و اگر چنین رسمی هم در بین یهودیان قدیم وجود داشته و این عرب ها نیز دین یهودی را پذیرفته باشند چگونه تا حال توانسته اند چنین اقلیت کوچك این رسم را تداوم بخشند و به آن چنین ارجی قایل باشند؟ شاید هم تساهل مذهبی مسلمانان باعث بقای چنین مراسمی شده باشد چنانچه اکثر ارزش های ادیان گذشته در بین مردم عوام که به آن دلبستگی داشته اند با ارزش های اسلامی در هم آمیخته و صبغهٔ اسلامی گرفته است .حضرت موسی(ع) نیز دربین مسلمانان ازمحبوبیت خاص بر خوردار بوده و رسم مذکور چون به نام ایشان برگذار می گردیده ، تا حال باقی مانده است .

امثال چنین ویژه گی هاو عادات و رسوم خاص شاید در هر گوشه و کنار،در بین هر قوم و ملیتی موجود باشدکه ایجاب مطالعه وتحقیق گسترده را می نماید.

☆☆☆

منابع و مآخذ

۱ـبقایای آثار عرب درشمال افغانستان ،ص.۱٤ .
۲ـایضاً،ص.۱٤ .
۳ـایضاً،ص.۱۰ .
٤ـایضاً،ص.۱۱ .
٥ـایضاً،صص.۱۲ـ۱۳ .
٦ـعربی عامیانه در حوالی بلخ ، ص ٤.
۷ـبقایای آثار عرب ...،ص. ۷.
۸ـایضاً،ص. ۷ وعربی عامیانه ...ص. ٥.
۹ـ عربی عامیانه...،ص .٤.
۱۰ـ بقایای آثار عرب...،صص.۱٤ـ۱٥ .
۱۱ـایضاً،ص.۱٥ .
۱۲ـ عربی عامیانه ... ،ص.۲.
۱۳ـایضاً،ص.۲ .
۱٤ـ بقایای آثار عرب ...،ص.٦.
۱٥ـهزار و یکشب ،به همت محمد رمضانی ،(جلد ۳) تهران: خاور ،۱۳۱٦، ص.۱۳۸ .

☆☆☆

٦

سیر تاریخی زبان عربی در افغانستان و تأثیرات متقابلهٔ زبان عربی ودری بر یکدیگر

آیین اسلام باگسترش خود،زمینهٔ گسترش زبان عربی را نیز دربین ممالك مفتوحه فراهم آورد،زیرا قرآن به زبان عربی بود ،زبان عربی زبان مذهب ،زبان اداره وزبان علم ومعنویت مسلمین گردید .

قبل ازظهوراسلام درزمان جاهلیت نیزعرب ها درشعر وادب دسترسی داشته ودر,,سوق عکاظ" آفرینش آفرینش گران در حضور اهالی قبیله درروزهای مخصوص قرأت می گردید .امابعدازآن که زبان عربی قدرت معنوی وروحانی یافت به زودی با این پشتوانهٔ قوی ،بدون این که عرب هادرترویج زبان خودبالای اهالی ممالك مفتوحه فشاری بیاورند،زبان رسمی وملی اکثرملل مسلمان گردید،ملت کهنسالی چون

مصر به یك كشور عربی زبان مبدل گردید واكثر اقوامی چون نبطیان، قبطیان،آرامیان و سریانیان به كلی زبان اصلی خود را فراموش كردند. (۱) اما وضع در ایران،خراسان و ماورأ النهر تا بدین مرحله نرسید كه به كلی زبان بومی محلی از بین برود وعربی جای گزین آن گردد باوجود این كه قدرت روحانی ومذهبی اسلام و زبان عربی دراین كشورها متناسب و هم سان با مصر وشامات بود وچندی هم زبان عربی،زبان رسمی ودرباری اعلان گردید،اما به زودی زبان های بومی جای اصلی خود را باز یافت.

نیاز به زبان عربی وآموزش آن،در بین طبقات جامعه فرق می كرد،باوجود این كه عرب هاتا اواخر قرن هفتم میلادی ، منشیان بومی را كه زبان محلی می دانستند استخدام می نمود ،اما قشر اشرافیت جامعه كه می خواستند خودرا به امرای عرب نزدیك سازند ، نیاز بیشتر به زبان عربی داشتند.

در این جا یادآوری این نكته لازم است كه اشرافیت بومی باوجود این كه از تسلط عرب در این ممالك یك نوع اكراه وتنفر داشتند اما مجبوراً به خاطر حفظ منافع خود نیاز به تظاهر به آیین اسلام وآموزش زبان عربی داشتند ، اگرچه بعد ها با اوج گیری مبارزات آزادی خواهانه به خاطر مبارزه بر ضد سلطهٔ بیگانه خود را مجبور می دیدند كه تظاهر به فرهنگ ملی نمایند ، اما یك نوع سازش دو جانبه ، از طرفی باامرای عربی و از سوی دیگر با مردم محل ازخصوصیت بارز اشرافیت آن روز گار بود.

طبقات فرودست ومحروم جامعه نیز درنوسان بوده و حالت معین نداشتند ، چه از یك سو وارث زبان و فرهنگ ملی ومحلی بودند و از طرف دیگراسلام را كه حامل وعامل عقیدهٔ مساوات „ برادری

وبرابری» بود ،با جان و دل پذیرفته بودند و زبانی که آن ها را از مذلت وبد بختی نجات داده وقرآن،عبادات،اوراد و دعاهای شان بدین زبان بود نمی توانستند از آن دوری جویند.اما زبان عربی باوجود این که از نظر سیاسی برای اشراف و از دید گاه اعتقادی و معنوی برای اکثریت طبقات فرودست جامعه قابل آموزش و پذیرش بود ودر ادارات دولتی نیز به حیث زبان رسمی مورد استفاده قرار گرفت ، هیچ گاهی نتوانست زبان ها ی بومی را از خاطر ها بزداید باز هم دربین طبقات پایین جامعه زبان های محلی به حیث زبان فولکلوریك باقی ماند . (۲) مسایل علمی تحقیقی وادبیات مکتوب همه به زبان عربی بود،خلاصه این که زبان عربی،دربین جوامع اسلامی همان مقامی راداشت که زبان لاتینی دراروپای قرون وسطی داشت . (۳)

از همین سبب است که درقرون سوم وچهارم وحتی تا قرون هفتم هجری اکثرتألیفات بزرگ دانشمندان ممالك اسلامی به زبان عربی بود مدارس اکثربه زبان عربی تدریس می شده وزبان عربی دربین دیگرمسایل تدریسی حیثیت مضمون اصلی را داشته است . کمتر شاعر ادیب ودانشمند ی را می شناسیم که درین قرون از زبان عربی سررشته یی نداشته باشد. چون زبان عربی،زبان مرکزی وزبان بین المللی عالم اسلام بود، لذاآثاری که به زبان محلی نوشته می شد،هویت محلی به خود می گرفت،پس مجبوراًدانشمندان آثارو تألیفات خودرا به زبان عربی می نوشتند تاتمام ملل اسلامی ازان مستفیدگردد.شگوفایی نثرو نظم زبان عربی وحتی تدوین لغات وقواعد لسانی این زبان با دست توانای ادیبان،شعراودانشمندان ایران،خراسان وماوراًالنهرصورت گرفته است.این مرکزیت زبان عربی سال ها بعداز تجزیه شدن امپراطوری اسلام نیزدوام کرد،بعد از آن که دولت های مستقل در

خراسان ، مصرو اندلس به وجود آمدبا وجود آنهم درکشور مصر ، شامات وغیره زبان اصلی گردیده بود ودرممالك اسلامی چون ایران،خراسان ماورأ النهر وهند تأ ثیر خودرا بالای زبان های بومی چنان گذاشته بود که تا حالا نیز آثار آنرا درزبان دری،ترکی،اردو وپشتو به وضاحت می بینیم.البته این تأثیررانمی توان یك جانبه دانست،همان طوری که فلسفه ، علم وآیین کشور داری هند، ایران وروم بالای عرب تأثیرگذاشت زبان این ملل نیز حتماً بالای زبان عربی تأثیر گذاشته است . مثلاً کلمات اصیل فارسی، اوستایی که درزبان عربی داخل شده است ، مانند: فردوس که اصلاً از پرادیس (ماورای دنیا) وپل صراط از پل (چنوط) ، جهنم از (جهاندم) ، مسجد از (ماز گد) وغیره گرفته شده ،در عربی راه یافته است .

کلمات طبی ازقبیل زنجبیل ،سرسام وبرسام(مرض سینه) وموسرج (مرض چشم)کلمات اداری همچون دستور و دیوان ،دفتر ،برنامج والفاظ میخانیکی مثلأدولاب ،منجنیق وده هااصطلاحات علمی فلسفی وادبی دیگرکه اصلاًاوستایی وفارسی می باشند،درلسان عربی داخل گردیده،صورت عربیت به خودگرفته است.حتی بعضی هاکلمات هاروت وماروت راکه درقرآن کریم آمده ،مشتق ازدوکلمه ٔاوستایی هاروتات و امرتات می دانندکه هنوزهم درضمن ماه های قدیمی فارسی (خرداد ومرداد)می آید.(٤)

اگرچه تا آمدن اسلام به جزسروده های مقدس مذهبی ادبیات مکتوب شعری زبان فارسی مانندزبان عربی آنقدر برجسته نبوده واولین نمونه های شعری زبان دری درتاریخ ادب ،قطعاتی که دردست است اکثرأبعدازاسلام سروده شده ،مثلأیکی همان قطعه ٔتصنیف مانندی است که درسال(۱۸۰)ه.مردم خراسان درهجواسدبن عبدالله القسری

والی خراسان پس ازشکست وی ازامیرختلان وخاقان ترك سروده بودند که اطفال بلخ درعقب عساکراو، آن را زمزمه می کردند:

ازختلان آمذیه برو تباه آمذیه

آبارباز آمذیه خشك نزار آمذیه (٥)

ازین هم قبل ترسروده ای ست درموردقصهٔ معروف که به یزید ابن مفرغ نسبت داده شده که تاریخ سرایش آن سال (٥١)ه.است آبست ونبیذ است و عصارات زبیب است وسمیه روسپیذاست .(٦)

امابابه وجود آمدن دولت های مستقل درخراسان آهسته آهسته زبان دری جان می گیرد وشاعران فارسی گوی درسیستان هرات وبعداً درحوزه های بلخ وتخارستان سربالامی کنند.

دردورهٔ طاهریان باوجوداین که آن هاهنوز ازقیودخلافت و تسلط زبان عربی نرسته بودند،زبان دری درساحهٔ ادب زنده گشت وتجلی نمودوشعرای بزرگ این دوره همانا حنظلهٔ بادغیسی ،عباس مروزی وابوحفص سغدی اند.درین آوان زبان دری خیلی تحت تأثیر ادب عربی قرار گرفته ولغات عربی زیادتر درآن دخیل بود.(٧)

باروی کار آمدن دولت صفاریان رونق زبان دری بیشتر گشت . یعقوب لیث صفاری که خودمرد عامی بود وعربی نمی دانست بابر انداختن سلطهٔ سیاسی عباسی هاازخراسان جلونفوذزبان عربی را نیزگرفت .چنانچه وقتی یعقوب سیستان راتسخیر می کند،شاعران اورابه عربی شعر می گویندواوزبان آنان را نمی فهمد،می گوید:چیزی که من اندرنیابم چرابایدگفت؟درآن حال محمدبن وصیف دبیررسایل او شعری به فارسی می سراید،طبق شهادت تاریخ سیستان اولین شعرفارسی اوگفته است وتابدان روزگار نامهٔ فارسی نبوده است ،ازآوانی که مملکت ازدست عجم به دست عرب افتاده بودهمه شعر تازی می

سروده اندوشاهان نیزدرزبان عرب تسلط داشته اند .بعدازمحمدوصیف بسام کوردومحمدبن مخلددردربار یعقوب شعر فارسی گفته اند .(۸)به هرحال ما دراینجا درمورداولین نامه یاشعر فار سی نمی توانیم داوری نماییم چون ازموضوع تحقیق ما بیرون است امابه جرأت میتوان گفت که صفاریان قبل ازسامانیان احیاًکنندگان اصلی زبان دری -فارسی اندباتأسیس سلسلهٔ سامانیان،زبان دری به حیث زبان رسمی دربار وزبان ملی مردم خراسان وماوراًالنهر می گردد ،حمایت وپشتیبا نی سامانیان ازین زبان زمینهٔ باروری وآفرینش رادرآن مهیا ساخته وشعرای بزرگی چون شهیدبلخی،رودکی،ابوشکوربلخی،ابوشعیب هروی ، ابو مؤ ید بلخی،رابعهٔ قزداری،دقیقی بلخی وغیره به این زبان شعرمی سرایند و آثاربه وجودمی آورند،دورهٔ غزنویان بیش ازپیش دورهٔ شگوفایی و شکوه زبان وادب دری است که تنها درردربار محمودغزنوی بیشتر ازچهار صدشاعر دری گوی وجودداشته است ،سلجوقیان ،غوریان وخوارزم شاهیان نیزخدمات بی بدیلی درشگوفایی این زبان نموده اند وحیطهٔ نفوذ وگسترش آنرا ازآسیای غربی تانیم قارهٔ هندرسانیدنداین شاهان وشهزادگان نه تنهامشوّق وحامی این زبان بوده اندبلکه خودنیزذوق ادبی وشعری داشته وازبعضی اوشان دیوان های اشعار وآثار ادبی وهنری باقی مانده است .

باوجوداین همه شکوه ورونق زبان دری اکثر تألیفات بزرگ علمی،فلسفی وفقهی به زبان عربی صورت می گرفت،دانشمندان، فلاسفه،طبیبان ومنجمان بزرگی چون ابن سینا،ابوریحان بیرونی، فارابی،زکریای رازی ،خواجه عبدالله انصاری ،امام محمد غزالی وغیره پیشگامان علم و فرهنگ این خطه با وجود این که زبان مادری شان پارسی دری بوده- وبرای نمونه یکی دواثرخویش را به زبان دری

نوشته اند که از شاهکارهای این زبان است ـ اکثرآثار خویش رابه زبان بین المللی اسلامی (عربی) نوشته اند .این شیوه با کاهش ها وتخفیفاتی حتی تا قرن مانیز ادامه داشته است .

اما مردم عامی عرب که دراین سرزمین ها درجوارمردم بومی مسکن گزین شدند،آهسته آهسته زبان مردم همجوار خویش را به حیث زبان تکلم پذیرفته و فقط تلفظ بعضی حروف حلقی چون (حأوعین) وجه تشخیص برخی ازافراد عرب می باشد تعداد لغات عربی که درلهجهٔ آن ها باقی مانده خیلی کم وناچیز است .

فقط تعداد قلیلی از عرب ها باگذشت سالیان متمادی که خیلی عجیب هم می نماید،توانسته انددرگوشه وکنار ماورألنهر وچهارقریه درشمال افغانستان درحوالی بلخ بامی،زبان اصلی عربی را که آنهم متأثراززبان های همجوار دری واوزبکی است،حفظ نمایند. در تأثیر متقابلهٔ فرهنگ ها که زبان یکی از شاخص ترین وجوه آن است باید گفت اگر درمورد برخورد درست ، دقیق و واقع بینانه صورت گیرد باعث غنا،شگوفایی ورشدواعتلای جوانب متقابل می گردد چنانچه مادر مورد فرهنگ اسلامی دیدیم زبان عربی ودری نیز درجوار هم وبه مساعدت هم دیگر باعث رشد واعتلای یکدیگر گردیده اند .آنانی که حرف از خالص سازی فرهنگ ملی وسره سازی زبان می زنند سخن شان نابجاوغرض آلوداست همیشه سیاست های ناسالم باعث جدایی اقوام وملت ها وبالاخره مصیبت وعقب مانی بوده اندوگرنه توده ها درطول تاریخ باهم آمیزش وهمزیستی برادرانه داشته اند، درجهانی که امروز به سوی وحدت ویگانگی سیر می کند نمی توان هیچ قوم یا ملتی را حذف کرد وکنار گذاشت،بلکه باید بارشدوارتقای فرهنگ های ملی به غنا مندی وتنوع این وحدت افزود واز نظر خدمات اجتماعی وعمومی

باید توجه بیشتر به فرهنگ اقوام مهجور ومحروم صورت گیرد. تا موازنهٔ رشد اجتماعی وملی حفظ گردد.

این راهم بایدمتذکرشد دراثر آمیزش فرهنگی یی که توسط آیین مبین اسلام دربین جوامع شرقی پدید آمد زبان عربی به حیث زبان عقیده وعبادت ، ادب وسیاست تأثیر خود راچون بالای اکثرزبان های ملل شرقی گذاشته و تاحال اکثر اصطلاحات ، لغات ، ترکیبات وحتی تصریف افعال ما بعضاً متأثر از زبان عربی است ، آموزش مبادی زبان عربی به خاطر آموزش زبان خودی به صورت ضرورت جدی مطرح می گردد چنانچه دراین اواخر اکثر تحصیل یافته گان وباسوادان ما که از آموزش حد اقل زبان عربی بهره یی نداشته اند سوادشان نا قص انشأ وحتی املای درست ندارند. دراین مورد متخصصین و اهل نظر ومسؤلین امور تعلیمی وتربیتی بادرنظر داشت ضرورت های زبان خودی ، کتب رهنما ودساتیر زبان عربی را تألیف وبه خدمت نو آموزان قرار دهند تا از این بیشتر در آموزش زبان مادری پای ما ن نلنگد.

دانشمند بزرگ ومتفکر معاصر عرب علامه طه حسین درمورد این که درکشور مصر درسیستم آموزشی جدید آموختن قرآن کریم رااز برنامه کشیده بودند و باعث ناهنجاری هایی در زبان عربی گردیده بود می گوید : " چندی بود که حفظ کردن قرآن و تمرین کردن در نیکو خواندن آن از برنامهٔ مدارس جدید افتاد ، پس زبان جوانان پیچید ه گشت و سخن گفتن ایشان تباه گردید وکار در س ها ی زبان در مدارس برایشان دشوار شد وپس از بیرون آمدن از مکاتب ومدارس از آن درس هاروی گردان شدند . سپس بسیاری از ایشان به زبان همگانی [زبان عامه]نایل شدند و آنرابرزبان فصیح [زبان مکتوب] ترجیح دادند تاآنجا که خواستند آن را برای نوشتن هم به کاربرند ، لیکن ایشان را

راست نیامد.

بی جهت نبود که سرپرستان امور آموزشی بر گشتند ودرروش های آموزشی وبرنامه های مدارس تجدید نظر نمودند وبرای قرأت قرآن وحفظ کردن آن دربرنامه جای بر جسته یی باز کردند.„ (۹)

علاوه براین طه حسین حفظ ، بقا ، اصالت و خالص ماندن زبان عربی را از برکت قرآن مجید می داند که باوجود گذشت زمان و حکومت های اقوام اجنبی و استعماری بالای عرب ، همین قرآن بوده است که این زبان را تا به این حد پالوده نگه داشته است ودرآینده نیز وحدت مسلمین وجهان عرب را بدون از چنگ انداختن به این ریسمان خداوندی امکان پذیر نمی داند بهتر است از زبان خود او این مطلب رانقل نماییم :„ اکنون اگروحدت عمومی مسلمین یا چیزی مانند آن در میان باشد،آن هم از برکت قرآن پدید آمده ودرآینده نیز باهمۀ مقتضیات گوناگون وپیش آمد های ناگوار از برکت قرآن پاینده خواهد بود،وهرگاه عرب هم بخواهد به وحدت عربی خود با ز گردد وزندگی نوین خودرا مانند زندگی کهنش برآن استوار سازد ، ناچار باید قرآن را چنان که اساس وحدت کهن بود پایۀ این وحدت جدید خود قرار دهد ...„ (۱۰)

در آسیای میانه نیز که با ما مواریث ادبی و فرهنگی مشترك دارند هنوز این پرابلم با تحمیل الفبای کریلی و تأثیرزبان روسی و ورود زبان عامیانه در پهنۀ ادبیات مکتوب،مضاعف گردیده است و آن ها از ادبیات غنی گذشتۀ خود هر روز بیشتر فاصله می گیرند.امروز اگر چه مسٔولین امور تعلیمی وتربیتی این کشور ها درجستجوی راه حلی برای این پرابلم اند اما تا حل نهایی معضله راه درازی در پیش خواهند داشت.

ما در بخش های قبلی در بارۀ پیشینه تاریخی مناطقی که عرب هازندگی می کنند،مــشخصات فرهنگــی و روابط تاریخی عرب های ماوراُلنهر با عرب های افغانستان و طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان نسبتاً به تفصیل سخن گفتیم حالا چون امکان تحقیق و مطالعۀ بیشتر در مورد زبان و لهجه های عرب های غیر عربی زبان میسر نیست .با تحقیقی که عینی در بارۀ ادبیات ،لهجه و زبان نموده این بخش رسالۀ خود را خاتمه می بخشیم؛علت این که ما تحقیق عینی را انتخاب نموده ایم این است که عینی از نزدیك با مردم آن محل آشنا بودد ،زبان اوزبکی را که بی شك بالای زبان این عرب ها تأثیر نموده به خوبی می داند و علاوتاً تحقیق خود را بعد از مطالعۀ نوسه های مصری و سیرت و در زمینۀ کارآن ها و بحیث متمم و مکمل کار آن ها انجام داده ودر مورد به تفصیل بیشتر پرداخته است

☆☆☆

منابع و مآخذ

۱ ـ دکتر محمد معین، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳٦۰. ص. سی وچهار
۲ـ دوست محمد، دوست، دافغانستان ژبی او توکمونه، کابل: پشتوتولنه، ۱۳٥٤. ص. ٤٧٤.
۳ـ ر.ك: تمدن اسلام وعرب، ص. ۲۲٥. و هم چنان دافغانستان ژبی ... ص. ٤٧۳.
٤ـ بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، ص. ٤. وفرهنگ معین، صص ۳٤ـ۳٦
٥ـ دکتر پرویز خانلری، وزن شعر پارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم ۱۳٥٤. ص. ۸٥.
٦ـ ایضاً، ص. ٥۸.
۷ـ افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۸۸.
۸ـ مولف گمنام. تاریخ سیستان، به تصحیح ملك الشعرأ بهار، تهران: خاور، ۱۳۱٤. صص. ۲۰۹ـ۲۱۱.
۹ـ طه حسین، آیینهٔ اسلام. ترجمهٔ دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج دوم، انتشار، تهران: ۱۳٤٦، ص. ۱٦۳.
۱۰ـ ایضاً، ص. ۱٦٤.

۷

مطالعۀ ادبیات،زبان،لهجه وآثار عرب های عربی زبان افغانستان

این بحث که نسبت اهمیت واثبات واقعیت ارزش بسزایی داشته،هدف اصلی تحقیقات وتتبعات مارا تشکیل می دهد واز نگاه مقایسه ارزش ومقام ارجمندی را دارامی باشد ،چه قبلاً گفته شدکه دربارۀ عربیت این قوم هیچ گونه تردیدی راه ندارد ،پس لازم است ادبیات و زبان،لهجه وآثار شان را تاجایی که مواد تهیه شده ودر دسترس قراردارد مطالعه کردوباسایر لهجات عربی مقایسه نمود ودر قسمت صحت وسقم لغت اصلی قضاوت به عمل آورد.

چون زبان مخلوق بشر روی نیازمندی های حیاتی به میان آمده و وسیلۀ افهام وتفهیم است.این قبایل ازاین که در محیط بیگانه (غیر عربی) موقعیت داشته ازنگاه ضرورت حیاتی وتماس به دو دسته مردم عرب وغیر عرب سر وکار دارند.

در مورداصطلاحات بازار واعداد که ضرورت مرد وزن،صغیر وکبیراین قبیله است؛این زبان تحت تأثیر زبان محلی(فارسی واوزبیکی)قرارگرفته است؛مثلاًدرمورداعداد ازیك تاشش به عربی

حساب نموده، بعداً ۷،۸،۹ و۱۰ تااخیر(به استثنای صد ها وهزارها)به فارسی می شمارندودرمحاورات شان اصطلاح بازار،چوك ،سرای ،موتر بایسکل،رادیو وغیره دیده می شود یك تاشش رابه عین الفاظ عربی بدون سقم،سالم تلفظ نموده؛واحد،ثنین،ثلث،اربع،خمس،ست می گوبندولی وقتی که یك شی دیگری رابه عدد واحدضم نمایندد‌رآن صورت عوض واحد،فت می گویندمثلاًفت نعجه به تعبیر نعجه واحد ه یعنی یك گوسفند،فت قران به معنی قران واحد یعنی یك قران وغیره.ودرعددمعینی که میان متکلم ومخاطب (مثلاً:صدو دوصد،هزار ودوهزار)معلوم باشدعوض صدومائة وهزار والف؛فت غلیزه ،غلیزتین ثلاث غلبزه (به مفهوم یکصدودوصد وسه صدویایك هزار ودوهزار وسه هزار)استعمال می کنند،چنانچه لفظ فت (واحد) دررباعیاتی که درآینده ذکرمی شود،نیزذکرشده است. گاهی هم اسمأاشیأرا ازاصوات آن ها اخذ نموده عوض پیاله وچاینك(جم جمه وقم قمه)می گویند درحالی که بعضأاسمأپیاله وچاینك رابنام های اصلی (برادو فنجان)هم تلفظ می نمایند.

اشیایی که دربیرون به‌آن احتیاج داشته وبه امور زراعت و مالداری ارتباط داشته باشد نیزبه لغات غیرعربی استعمال می کنند مانند قوش(قلبه)وقوتن(جای خواب گوسفندان)که ازلغات واصطلاحا ت محل است .

درامور اختصاصی که میان خودشان تبادله می گردد،لغات بیرون ابدأواردنگردیده است؛مانند :اسمای اعضای انسان که همه را به عربی تلفظ می کنندواسمای حیوانات را نیز (جز حالات استثنایی)به

عین عربی استعمال می نمایند.

درقسمت اصوات وحروف بعضاًتفاوت بارزی دیده می شود مثلاًس،ث،وص راازهم فرق نکرده ؛ز،ذ،ظ وض راازیك مخرج ادامی کنندوگاهی هم ح ،ه و ع رابه عین شکل ادا می نما یند ،مثلاًعددثلاث راسلس وبصل را بسل ،ظهر (پشت)رازهر واضرب (فعل امر بزن)را ازرب یا اظرب تلفظ می نمایند.

باوجوداین همه اختلاف وتغییرلهجه واصوات ومخارج حروف ایام هفته را به عربی (باتغییر جزیی)ادامی کنندباآن که این قوم بعضی ازحروف را ازمخرج آن ادانمی کنند مگر ازممیزات مشخصی که درسایر اقوام عربی دیده می شود برخوردار است وآن عبارت ازاین است که دربعضی ازاسماءٔوفعل مضارع که بایدابتدا به فتح باشد به کسرآغازمی کنند،مثلاًشی،عین وسِت را به کسره می گویندوازمثال های ابتدأ بکسر فعل مضارع تطلع (می برایی)وتقرأ (می خوانی)وغیره که بایدبه فتحه قرأت شوند،این قوم هم ماندسایرقبایل عرب به کسره آغاز می کنند و گاهی هم جملات کامل عربی را تغییرداده،تقدیم وتأخیر می نمایند مانند:جملهٔ باالبیت حلو (دررابازکن)وباالبیت شده (دررابسته کن)که اصلاًحل البیت واشدالبیت میباشد که خلاف جملات عربی ابتدأمؤخر وخبرمقدم ذکرگردیده است .

ودربعضی جملات اغلباًاسم رابرفعل مقدم می نمایندرحالیکه این امر خلاف اصطلاحات زبان عربی بوده،ازخواص زبان های فارسی واوزبکی است مثلاً:محمدنان راخورد می گویند،محمدخبزه کل،در حالی که صحت آن محمد اکل الخبزا ست .

و هم چنان در فعل مضارع عوض حروف مضارعت (اتین)میم و ی(می) که در اول فعل مضارع فارسی می آید استعمال می کنند ؛مثلاً

عوض این که بگویند یأ کل (می خورد)میاکل و میاکلون (می خورند) وغیره می گویند.

اینك جهت توضیح گفتهٔ فوق یك مثال فعل ماضی و مضارع و فعل امررابا طرز استعمال آن ها واصل با ترجمه اش با چندی از جملات و لغاتی که از نزدشان اخذ گردیده تقدیم می داریم و در موردطرز استعمال وصحت و سقم آن نظریهٔ دانشمندان قابل غور و تأیید است.

اول- فعل ماضی از مصدر أکل(خوردن)

طرز استعمال آن ها	صحت جمله	ترجمه
۱-محمدکل	اکل محمد	محمدخورد
۲-محمدوعلی کلا	محمدوعلی اکلا	محمد و علی خوردند
۳-کل کلوا	الکلاکلو-اکل الکل	همه مردان خوردند
٤- عایشة کلت	اکلت عایشة	عایشه خورد
٥- فاطمه وعایشه کلتا	فاطمه وعایشه اکلتا	فاطمه وعایشه خوردند
٦-کل کلین	کلهن اکلن	همه زنان خوردند
۷- انت کلیت	انت اکلت	تویك مردخوردی
۸-ثنین کلیتا	انتما اکلتا	شمادونفرمردخوردید
۹-هنتم کلیتم	انتم اکلتم	همه مردان خوردند
۱۰-انت کلیت	انت اکلت	تویك زن خوردی
۱۱- هنتماکلیتا	انتمااکلتما	شمادوزن خوردید
۱۲-هنتن کلیتوا	انتن اکلتن	همه زنان خوردند
۱۳-اناکلیت	انا اکلت	من یك مردیایك زن خوردم

۱٤-احنا کلنا خبزه کلینا نحن کلنا اکلنا الخبزه.

ما دو نفر مردیادونفرزن ویاماهمه مردان وهمه زنان خوردیم

دوم-چندصیغهٔ فعل مضارع ازمصدراکل:

طرزاستعمال	اصل جمله	ترجمه
۱-دوك خبزه میاکل	هویأکل الخبزه	اویك زن نان می خورد
۲-ثنین خبزه میاکلا	همایأکلون الخبز	آن دونفرمردنان می خورند
۳-کل خبزه میا کلون	الکل(هم)یأکلون الـــخبز	همه یاآن همه مردان نان می خورند
٤-انا خبزةمیاکل	اناا کل الخبز	من نان می خورم (یکمردیازن)
٥-حناخبزه تأکل	نحن تأکل الخبزه	ماهمه مردان یازنان ویادومردیادوزن نان می خوریم

سوم- چندصیغهٔفعل امر ازمصدرمذکور :

طرزاستعمال	اصل جمله	ترجمه
۱-خبزه اکل (صیغهٔ واحدفعل امرمذکر)	کل الخبزه	نان بخور
۲-خبزةالکلون (صیغهٔ جمع فعل امرمذکر)	کلواالخبز	شماهمه مردان نا ن بخورید

چهارم-جملاتیکه دراثنای محاوره ازایشان اخذشده :

فارسی	طرزاستعمال	صحت جمله
۱-آب بیار	موجب	هات المأ
۲-من چای می نوشم	انامفورمشره	انااشرب الشای
۳-نام شما چیست	اسمك شوه	مااسمك

٤-سگ صدا می کند	الکلب منبح	ینبح الکلب
٥-مرغ بانگ زد	طیرصیح	صاح الطیر
٦-اسپ شاهین کرد	کدش صیوح	صاح الفرس
٧-خروس صداکرد	خروس صیح	صاح الدیك
٨-من بازار رفتم	انا غییت مفور	انا ذهبت السوق

پنجم- چندلغات متعدد باطرزاستعمال وصحت آن :

١-گوساله - هوجگه -که اصل این لغت العجل است وهوجك لعت محلی می باشد.

٢-دستار- صله - العمامه -صلهـ

٣-کلاه - توبیه - القلنسوة -توبی به اصطلاح محل به کلاه نمدی وکرباسی صوفیان اطلاق می شود.

٤-پیراهن -ثوب

٥-چوپان -رعی که اصلش راعی می باشد

٦- پشم گوسفند -وبر

٧- پخته -قطن

٨-شیر -حلیب

٩- ماست- لبن

١٠- روغن- دهن

١١- درخت-غرب

١٢- آسیاب-ارحت

١٣-آرد-دکیك -که اصل آن دقیق است

١٤-آبرو- حجب که اصل آن حاجب است.

١٥-بره- خروف

١٦-بزغاله- سنجله

۱۷–بز- عنزه
۱۸- گوسفند - نعجه
۱۹ – گوسفند نر-شیاه
۲۰–شتر- بعیر وجمل
۲۱–اسپ -کدش
۲۲–گاو-بقر
۲۳ - خر- حمار
۲٤ –جوشانده- مفور
۲۵– چکمن- عبا

دراخیرچند رباعی مختلف راکه ازنزد اشخاص متعدد به دست آمده است تقدیم می نماییم.

۱- یك رباعی عشقی که ازنزد طلاب مکتبی خوشحال آباد اخذ شده

ادینه ودینه انا مغدی مدینه
لنف نارینه زمم مجیب نجینه

یعنی ادینه ودینه جهت سجع وقافیه (که معنی ندارد ازالفاظ مهمل است) من به شهر می روم وبه بینی نازنین خود زمم (نتی یاچهارگل) می آورم.

۲- یك رباعی چوپانی که ازنزد الله مراد متعلّم صنف سوم مکتب مصرآباد حوزجان ازقریهٔ حسن آباد است گرفته شده :

انامغدی جبله وسطی مشید روماله
امابوکه دله فت گپ گنده مقوله

یعنی من به کوه می روم وبه کمرم رومال (دستمال) می بندم

پدرت شخص بیباك است واین یك سخن است که می گویم.

۳- رباعی دیگری که از نزد الله مراد مذکور یادداشت شده :

انا مغدفی فی بیتك　　کماحمارصوتیك
کثیر که غیظك جی　　علقن علب البیتك

یعنی من خانه ات میروم ومانند مرکب صدادادم - اگر بسیار قهرت می آید به دروازه ات آویزان کن

٤- رباعی از طلاب خوشحال آباد اخذ شده :

معین غظ زنبور　　کورت صار کما تندور
مشعکگپ گنده مقول　　کماچابجوش مفور

یعنی- از چشم من زنبور گزید ومانند تنور گرم شد - کدام سخن خراب خواهم گفت که مانند چایجوش به جوش خواهم آمد . معین اصلاًمن عینی وغظ ، عض میباشد

٥- رباعیی که الله مرادمذکور خوانده :

انا مغد ی بازار　　بنتك می بع بیست هزار
بازارفت حمارخییت　　خارانك اندفت قران

یعنی من بازار می روم و دخترت را به بیست هزار فروختی واز بازاریك خرراگرفتم وخواهرت راهم یك قران فت حماراصلاً حمار واحد بوده و خییت ، اخذت صیغهٔ متکلم واحد بوده ،فت قران نیز قران واحد میباشد .

٦- یك رباعی عشقی که از نزد حاجی آچل بای سلطان اریغی نقل شده :

انا مغد ی فی باغك　　کثیر سویت سوراغك
دورنك ملقیتك　　مموت مغدی فی داغك

یعنی من درباغت رفتم وبسیارسراغ ترا نمودم وهر قدردور

خوردم نتوانستم ترااملاقات کنم ـ ملقیتك اصلا مالاقیتك است

۷ـ رباعیی که از نزدمردم سلطان اریغ شنیده شد :

فی جبله کثیرسای　　　من بقالی صابر بای

دعمت قولوالحاجی　　　لنعشت طیب از چای

یعنی درکوه سای (وادی ودامنهٔ کوه) بسیار است و ازبقالی چای بیاور و به حاجی رفته بگویید که به گوسفندش چای روانه کند.

۸ ـ رباعیی که از نزد چاری متعلم صنف ششم مکتب مصر آباد اخذ شده:

انا مغدی فی میدان　　　چایدوشك فی دیگدان

بیتك مجی فی میدان　　　ماعندك دستر خوان

یعنی من به میدان میروم وچای دوش (چایجوش) تو به دیگدان است ـ در خانه ات مهمان می آید و در نزدت دستورخوان نیست .

۹ـ رباعی یی که از نزد چاری مذکور شنیده شد :

ارنبت ادرن شاخ رشیت　　　روحت درون باغ

مسی سمی ماقلت　　　جریبت پناه یـــتـــاغ

یعنی خرگوش درون شاخ (جوی چه وپشته) رفت ودرون باغ خودرا انداختم آنچه گفتم می کنی یا نمی کنی، در کنار یتاغ (قوتن یا خوابگاه گوسفندان)کش میکنم.ارنبت اصلاًارنب یاارنبه (خرگوش) وروحت فعل ماضی واحد ـ ادرن یعنی درون می باشد.رباعیات بالا که کاملاً عامیانه و نیمه فارسی و نیمه اوزبیکی است و در قسمت محسنات بلاغی البته خوانندگان محترم خود قضاوت خواهند کرد که تا چه حدی این الفاظ و ابیات خالی از اصطلاحات علمی و دینی و مملو از محسنات بدیع و بیان است،چنانچه در رباعی اول یعنی رباعی عشقی که

تنها کلمهٔ نازنین فارسی بوده،موجودیت زمم(نتی نا چهارگل) به بینی محبوبه یا نازنین بارفتن تا شهر وخریدن و آوردن آن چه تناسبی دارد.

در رباعی دوم (رباعی یی که چوپان ها اغلب می خوانند) رفتن به کوه،بستن کمرتوسط فوته و کمر بنْد،زشتی کلام و بد رفتاری پدر چه بلاغتی داشته و دارد.

ودر رباعی سوم رفتن به خانه و بانگ زدن وآمدن قهر و غضب آویختن بدر ب حویلی و در رباعی چهارم گزیدن زنبور از چشم ،تورم و حرارت آن مانند تنور و وجود سخن خراب و جوشیدن مانند چایجوش ودر رباعی پنجم غیابت پدر به بازار و فروش دختر وگرفتن مرکب و پول وهم چنان در رباعی ششم رفتن به باغ،سراغ کردن زیاد محبوبه وعدم دیدار معشوق ودر رباعی هفتم آوردن لفظ سای و احضار چای به رمهٔ حاجی و هکذا در رباعی هشتم نهادن چای جوش در دیگدان و آمدن مهمان به خانه و نبودن دستورخوان و بلاخره در رباعی نهم فرار خرگوش به باغ و کش نمودن به پناهگاه وغیره وغیره که همه دارای محسنات لفظی است که قدر و مقام آن نزد ارباب خرد خالی از دلچسپی نیست و در اخیر بهتر است وجود لغات محیطی را با اصل لغات عربی در رباعیاتی که نقل شد تحلیل و تفسیر کرد.

در رباعی اول که لغت محیطی بجز نازنین دخیل نبوده و تنها لفظ لنف که اصل آن لأنف بوده طور تخفیف و عامیانه ذکر گردیده و همچنین مجیب که صیغهٔ متکلم واحد است و اصلاً اجی به (می آورم) است تنها در قسمت اول آن (مجیب) تحت تأ ثیر فارسی با آوردن حرف میم در اول فعل مضارع در آمده است.

در ربـــاعـــی دوم ـ لغات رومال،دله،گپ گنده که اصطلاح فارسی محلی بوده وتقریباً نصف رباعی را احاطه کرده با آن هم از ثبات

و قدرت عربیت نبرآمده است در قسمت میم مشید،مقوله و فت قبلاً اشاره شد.

رباعی سوم ـ آمدن یکبار کلمهٔ (که)دلالت به تحت تأثیر بودن به زبان فارسی محلی می کند.

در رباعی چهارم ـ لغات تندور (تنور)گپ گنده،جای جوش فارسی و اوزبیکی بوده معین شاید من عینی و غط شاید عض بوده باشد

در رباعی پنجم ـ لفظ بیست هزار ،خارانك (خواهرت) فارسی بوده،حیث تخفیف اخذ ت میباشد.

در رباعی ششم ـ الفاظ باغ ،سرای ...که در آخرشان کاف داخل شده ،فارسی ازبکی بوده الفاظ باقی مانده با اختلاف جزئی عربی اند.

در رباعی هفتم ـ الفاظ سای بای و جای فارسی و ازبکی است

در رباعی هشتم ـ الفاظ میدان، دسترخوان ومهمان علاوه بر سجع بیت فارسی و قسماً از اصطلاح ازبیکی است

در رباعی نهم ـ الفاظ ادرن شاخ(درون شاخ) باغ بتاع (قوتن و جای خواب گوسفندان) فارسی و ازبیکی است

شرح بیشتر وتلفظ صحیح ابیات فوق البته نزد ارباب دانش از این هم واضح تر خواهد بود

این بودحاصل مطالعات ما در اطراف زبان لهجه و ادبیات و تاریخ اقوام مختلف عرب عربی زبان که در صفحات شمال افغانستان حوالی شهر تاریخی بلخ زیست دارند..

☆☆☆

شاخ گل هرجا که می روید گل است

هست اشارات محمدً المراد
کل گشاد، اندر گشاد، اندر گشاد

صد هزاران آفرین برجان او
بر قدوم ودور فرزندان او

آن خلیفه زادگان مقبلـــــش
زاده اند ازعنصر جان ودلش

گرزبغدادوهری یااز ری اند
بی مزاج آب وگل نسل وی اند

شاخ گل هرجاکه می رویدگل است
خم مل هرجاکه می جوشد مل است

گرزمغرب سرزند خورشید سر
عین خورشید است نی چیزدگر

عیب جویان رااازاین دم کوردار
هم به ستّاری خودای کردگار

مثنوی معنوی مولوی /دفترششم

۸

سادات درافغانستان

تذکر:

چنانچه قبلاًتذکر دادیم مطالعهٔ همه جانبهٔ تاریخ ورود، گسترش جغرافیایی، مشخصات اتنیکی، رسوم وعنعنات عرب ها درافغانستان ایجاب تحقیق اکادمیك را می نمایدکه نظر به عدم دسترسی به کتب و آثاردست اول ☆ومحدودیت امکان تحقیق درساحه وبضاعت علمی نگارنده این امر مشکل است .اما به گفتهٔ مولانا ی بزرگ:

کوشش بیهوده به ازخفتگی
دوست دارددوست این آشفتگی

به یاری خداوندوهمکاری دوستان فرهنگ پرور خویش آشفته اوراقی ترتیب داده وبه کارهای مقدماتی پرداخته ایم ودرین بخش تحقیق خویش را درموردچگونگی تاریخ ورود‌اهل بیت نبی اکرم محمد مصطفی ﷺ (سادات کرام)وشاخه های مختلف آن که در افغانستان آمده اندوتأثیرات معنوی آن برروان اجتماعی وتاریخی این ملت دنبال می نماییم تاباشددین بزرگی را که این خاندان نجیب

برملل اسلامی وخاصتاًکشورما داشته است ادا کرده باشیم ،ان شأالله با دست یابی آثار مؤثق،نسخ خطی ،شجره نامه ها وکتب تاریخی این مهم راتاعصر حاضرکه بی شك این خاندان شریف براکثر ابعادزندگی ما تأثیرات خویش را داشته است،ادامه می دهیم ،خاصتاًدرباره ٔسادات میرحیدری،آخرین امیران بلخ وآقچه وسایرحصص سمت شمال (خاندان ایشان اوراق)تاریخ امارت ،وضع اجتماعی ـاقتصادی این دوره ومبارزات این خاندان برضداستعمار انگلیس وعمال بیگانگان که تا حال روی آن پردهٔ فراموشی کشیده شده،تحقیق صورت خواهد گرفت ،بایدمتذکرشدکه این بخش بابه دسترس گذاشتن یادداشت ها نسخ خطی وشجره نامه های محفوظه توسط محترمان سیدمحی الدین گوهری وسیدداوود حیدربلخی به این شکل فراهم آمده که سپاسگزار ایشانم،درزمینه طالب همکاری،هدایات وراهمایی تمام فرهنگ دوستان وچیزفهمان می باشم.

هوالله المستعان

ضرورت شناخت سادات

برهیچکس پوشیده نیست که سادات درطول تاریخ جوامع اسلامی مؤجد بزرگترین نهضت های فکری ،فرهنگی ،سیاسی ،علمی مذهبی وروحی بوده اند .درکشور عزیزما افغا نستان ،آسیای میا نه ونیم قاره نیزباورودعرب ها در صدر اسلا م وبعداًدرزمان امویان ازسادات عرب نظر به مقام معنوی وروحانی شان که در بین ملل مسلمان داشتند استقبال بی مثال گردید ،خاصتاًدرزمان امویان که بر علیه خاندان

مطهرنبوی ﷺ تیغ کین ازنیام کشیده بودندوبردیگر ملل وممالك، به دیدهٔ استخفاف وتحقیر می نگریستند همنوایی وهمدلی ملل مسلمان با آل بیت پیغمبر ﷺ بیشترگشته ومبارزه برضدمظالم امویان به صورت مبارزهٔ واحدومشترك درآمدوابتدأظهور وقیام ابومسلم نیزبه نام خاندان نبوی ﷺ بود که بالاخره منجر به تأسیس خلافت عباسی که آن هم ازخانوادهٔ بنی هاشم وبنی اعمام پیغمبر ﷺ بود، گردید.

سادات نظر به مظالم امویان درگوشه وکنار جوامع اسلامی پراگنده شدند، حتی درین ممالك نیزعمال اموی آن هارا آرام نگذاشتند ،خاطره های جنگ نابرابر کربلا وقتل عام اولادهٔ امام موسی کاظمؑ به دست حجاج ظالم وشهادت امام یحیی ابن زیدؑ در انبار(سرپل کنونی)دربین جوامع اسلامی بیشتر مردم را برضدامویان تحریك نموده وموجب احترام وعلاقهٔ شدیدومزیدملل اسلامی به این خاندان گردید، علاوتأ ایثار، ازخودگذری، پشت پازدن به امارت ودولت وارشاد و راهنمایی مردم براه حق وعدالت ومبارزه برضدظلم واستکبار ،چون میراث گران بهایی درعروق وشرایین نسل های سادات همیشه جریان داشته وموجب آفرینش اسطوره هایی دربین ملل اسلامی گردیده است که حتی جا ومقام قهرمانان افسانوی ومحلی راگرفته است آمیزش جشن نوروز با جلوس حضرت علی (ك)درمسندظاهری خلافت که سابقهٔ آریایی دارد واعجازدلدل بااسپهای بال دار ملل ترك تبار وآمیختن قهرمانی های بسا ازشخصیت های اسلامی باقهرمانی های شخصیت های بومی قبل ازاسلام وخاطره ویادگار قدم گاه ها، کشتن اژدها دیوهاوسدنمودن دریاها وخاصتاً آرامگاه حضرت علی (ك) دربلخ نشانه هایی ازین خلوص واعتقادمردم نسبت به خاندان نبوی ﷺ بوده است تاهمین سال های اخیر به یاددارم درقریه ها ومناطقی که سادات



ز اقبال عرب غافل مباشید ای عجم زادان
سریر اقتدار بلخ هم شاه نجف دارد (بیدل)

وجود نداشتند بادادن امکانات مادی (زمین،خانه،مواشی وغیره) ازدیگرقریه ها ومناطق خانواده یی ازسادات را کوچانده می بردندتا درقریه ٔشان فیض وبرکت نصیب گردد. ومصالح عالیه ٔمردم به دست سادات انجام می پذیرفت وتاحال خانواده ها ییکه طهارت خانوادگی شان حفظ گردیده هم چنان درمیان مردم ازمحبوبیت خاص برخوردار اند ومردم در رهنمایی کارها ی مشکله ٔخودبه آن ها رجوع می کنند واکثرکارهای خیر ومصالح عامه به دست آن ها صورت می گیرد ،اما این را هم بایدیادآورشدکه درمرور زمان بعضی آمیختگی ها یی در خاندان سادات به وجود آمد ،خاصتاً برخی افرادواشخاص مزورویا کار به خاطر کسب جاه ومقام خودرا به خاندان پاك سادات منسوب ساخته وازین طریق اصالت خانودگی سادات را مخدوش ساختندواماچنانچه حضرت امام جعفر صادق ؒدررهتمایی خلایق فرموده اند : هرکه دعوای سیادت می کند،می بایدکه اصل ونسب خودرا بداند که به چندپشت به پیغمبر ﷺمی رسدوبدان عمل نمایدواگر نداند صحیح النسب نباشد دراینجا می بینیم که به جزنسب عمل نیزمهم است که این مطلب بعدترواضح می گردد وهم اوشان فرموده اند:سیدکسی است که ازبطن فاطمه بوده باشد واولادحضرت علیؓ ازغیر بطن فاطمه سیدنیست ،زیراکه سیادت به حرمت حضرت سیدالمر سلین محمدمصطفی ﷺبوده است وکسی که جزاین اعتقاددارد گناهکارمی باشد،حضرت امام بخاریؒ ازامام فخرالدینؒ(غیرازامام فخرالدین رازی صاحب تفسیر کبیر)پرسیدند :که آیا اولاده ٔرسول الله ﷺ به علامه بین مردم شناخته می شود وسیادت آن ها چگونه اثبات می گردد ؟حضرت امام فخرالدینؒفرمودند اولاده ٔرسول خدا علامات خاص دارند:

اول –اینکه بامردم احسن الخلق یعنی خلق نیکو داشته باشد.

دوم-ازمردم سترعیوب نماید.

سوم -غیظ خودرا فروبرد.

چهارم - گذشت بامردم داشته باشد.

پنجم -این که به حرام آلوده نشده باشد.

ششم- ملیح ونمکین باشد.

هفتم - دست سخاداشته باشد.

هشتم- دارای قلب پاك باشد،ازجهت این که خداوندمتعال فرموده: (انك لعلی خلق عظیم)کسیکه غیراز این اخلاق وخلق داشته نسبت نسب اوبه حضرت رسولﷺ صحیح نیست.پس امام فخرالدین رض گفت:شناخت این همه مسالهٔ بالای امت حضرت محمدﷺ واجب می باشد...زیرا که درآخر زمان اکثرمردم خودرا ازاولاد نبیﷺ می گویند واما این اخلاق وخصایل راندارندپس نسبت ایشان به حضرت رسول اللهﷺ صحیح نبوده وقابل احترام وتعظیم نیستندواین مسالهٔ نقل ازطحاوی وتاتار خانی ودرفتاوی قاضی خان وابراهیم شاهی با جماع امت ثابت بوده وبرهمین مسالهٔ بالاا تفاق فتوی است.

ودیگراحادیث از حضرت سیدالمرسلینﷺ روایت شده فرمودند:

حسب ونسب کل قطع ومنقطع می گردداماحسب ونسب من قطع نمی گردد.☆☆

وهم چنان هدایت داده اند که فرزندان مرا گرامی دارید و فرمودند دو چیز در میان شما گذاشته ام یکی قرآن و فرمان آلهی وطریقه ام ودیگرفرزندان تا آن که به آن عمل نمایند وبا فرزندان من شفقت کنندو رحم نمایند و ایشان را گرامی دارند و چون ایشان را ببینند بر من صلوات بفرستند .در ینجا ما برخی احادیث را به قسم نمونه ذکر می

نماییم.

✓ اهل بیتی کسفینة نوح من تمسك بها نجاو من تخلف عنها هلك☆☆☆

✓ الصالحون للّٰهو الطالحون لی

✓ الولدریحان وریحانی الحسنؓوالحسینؓصدق رسو ل اللّٰهﷺ

✓ لایحب اولاده الا مؤمن تقی ولایبغضهم الا منافق شقی

✓ لا یؤمن احدکم حتی احب الیه اناو اولادی من ولده و والده

✓ احبوااللّٰه لما یغذوکم به من نعمته فاحبونی لحب اللّٰهو احبو اهل بیتی لحبی (صدق رسول ا للّٰهﷺ)

✓ معرفت ال محمد نجاة من الناروحب ال محمد ﷺ جوارعلی الصراط

✓ قال النبی ﷺ اعرفوا انسابکم لتصلوارحامکم

مانیز تحقیق فعلی را روی همین ضرورت یعنی شناخت خاندان اصیل سادات از خانواده های مجهول و مجعول الهویه که خود را به نامهای سید و خواجه و ایشان جا زده اند وتأثیر مقام معنوی و روحانی خاندان شریف سادات بر جوامع اسلامی رویدست گرفته ایم و از دانشمندان،محققین،ارادتمندان وخانواده های متبرك سادات خواهش مندیم تا با دسترس گذاشتن اسناد مؤثق و شجره های مطمٔن مارادرین امرشریف یاری رسانند ودامنۀ چنین تحقیقات را گسترش دهند و از این طریق دین بزرگی راکه این خانوادۀ متبرك در طول قرون بالای جوامع اسلامی داشته است اداً نمایند.

☆☆☆

چگونگی ورود سادات در افغانستان

چنانچه در بخش نخست نوشته بودیم ورود عرب در افغانستان عمدتاًدردو دوره صورت گرفته است دوره اول صدراسلام،امویان و عباسیان ودورهٔ دوم آورده شدن عرب ها درزمان امیر تیمور. اما با مطالعهٔ دقیق تر می توان دورهٔ اول را نیز به دوبخش تقسیم کرد چنانچه عرب ها یی که در صدر اسلام غرض غزاوجهاد و تعلیم دین آمده اندوعرب ها یی که به خاطر نجات ازمظالم عمال اموی د ر بلاد شرق و غرب جزیرة العرب مهاجرومتواری گشتند، از هم باید تفکیك گردند. نویسندهٔ رسالهٔ „تذکرة العرب„ مولوی صاحب ابوالاسفار علی محمد البلخی نیز با در نظرگرفتن این نکته چنین نوشته اند: „ ورود اول عرب در افغانستان به قول راجح از سنهٔ (۲۲هـ.) در طی بیست سال به انجام رسید ودورهٔ دوم از استقرار عهد اموی آغاز تا انقراض آن نود سال ادامه داشت. درین مدت قتل وکشتار مسلمین و سنگینی مالیات وبه دارآویختن حضرت عبدالله بن زبیرؓ ودوستانش (هریك عماره بن حزم و عبدالله بن صفوان) درمکه وبه آتش سوختن جسد محمدبن ابی بکر الصدیقؓ ملفوف پوست مرکب مرده درمصر وزنده به گور کردن حضرت عبدالرحمن بن حسانؓ وبی حرمتی اجسادوانتقال سرها جای دیگر ومکدر ساختن خطبه ها پراز طعن ولعن بر دودمان حضرت علی (ك) و دوستانش وهم چنان صدها جورو مظالم دیگر عمال بنی امیه باعث آن شد که عده یی از مردم نجیب و بی گناه عرب را ترك گفته وارد خراسان می شدند از خراسان چه گویم که مهاجرین عصر حجاج از طریق بحری از جور استبداد آن

الی ساحهٔ دکن رسیده بودند که تا این دم د رمهایم سکنی دارند .

علاوه ازین شهادت امام یحیٰؒ بن زیدؒ درانبار (سرپل کنونی) وتبعید عده یی از خانواذه بنی هاشم دربلخ وسایر شهرهای افغانستان وهجرت قبیلهٔ ربیعه ویمانی درافغانستان ونزول بنی تمیم در انبار وجوز جان و بلخ وکهااسکان بنی بکر درسیستان وانتساب محدث شهیر امام قتیبه بن سعید ثقفی استاد امام بخاریؒ وامام ترمذی در بغلان وعده یی از خاندانش دربلخ وتشکیلات مبلغین سری برعلیه اموی ها از طرف محمدبن علی عباسی واعزام این مبلغین درافغانستان سرتا سر مؤید ورود عرب وابقأ آن خصوصاً درسمت شمالی افغانستان میباشد.„(۱)

وعلاوتاً در واقعهٔ سنهٔ (۵۱هـ.) درزمان حضرت معاویهؓ کوچاندن پنجاه هزار خانوار عرب ازاهل کوفه وبصره بدستور زیاد والی کوفه به قیادت ربیع بن زیاد حارثی درخراسان که شرحش قبلاً مذکورشد.

به هرحال باورودعرب های تبعیدشده وناراضی ازدولت اموی وتبعیض وتعصب ومظالم عمال اموی بالای مردم افغانستان، مبارزهٔ مردم افغانستا ن با مبارزهٔ ناراضیان عرب به هم آمیخت وابرمردی چون ابومسلم خراسانی درصحنهٔ میدان درآمد ونتیجهٔ این مبارزات سقوط دولت اموی وتأ سیس خلافت عباسی گردید .

عباسیان که ازاحفاد حضرت عباس(رض)عم پیغمبر (ص) بودند نیز مانند علویان در فشار وتضییق وشکنجهٔ اموی ها قرارداشتند که در کوفه و حجاز به صورت مخفی زندگی می کردند،علی نواسهٔ حضرت عباس از طرف خلیفه عبدالملك دوباره تازیانه خورد ومحمد پسر همین علی مجبوراً تشکیلات سری ضد امویان بساخت ومبلغینی به ممالك اسلامی فرستاد ، اما چنان رعب ووحشت امویان درقلوب مردم تأثیر نموده بودکه نمی توانستند از آن ها حمایت علنی نمایند ومحمد ناچار

متوجه افغانستان شد،او در وقت اعزام مبلغین خویش به افغانستان چنین دلایل اقامه می نماید :„مردم بصره عثمانؓ پرست است ، ازکشاکش کناره گیرند وگویند بندهٔ خدابهتر است مقتول باشد تاقاتل،اهالی جزیره خارجی وفراری هستند وبا آنکه عرب اندبروم مانند وباآنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند، اهالی شام با ماد شمنند وجز آل سفیان دیگری نشناسند، مردم مکه ومدینه ابوبکرؓ وعمرؓ می خواهند. پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آن ها معلوم است و دلها ی شان از عقاید مختلفه وفساد...تهی است،ایشان آزاردیده،مستعدجنبش و خواهان تغییرخلافت اند،آری خراسانی ها پیکر قوی سینهٔ پهن، سربزرگ،ریش انبوه،صدای هولناك،سخن درشت ودهن دهشت آوردارند .„ ۲

واقعاً مردم آزاردیده ومستعد به جنبش خراسان ازین مبلغین استقبال شایانی کردند: „چنانچه درسال (۷۲۰م .) سعید بن عبدالعزیز حاکم اموی افغانستان،عده یی از مبلغین عباسی را کشف وزندانی ساخت،ولی مردم که باقبایل ربیعه ویمانی مهاجر خویشاوندی داشتند توسط آن ها این مبلغین را با ضمانت خود رها کردند ودر خفابه غرض تبلیغ ضد اموی ،آنها را تقویت نمودند. فرقهٔ „راوندیه „ نیز در افغانستان به طرفداری عباسی ها وبر ضد اموی ها فعالیت می کردند ....„ ۳

ابو مسلم با مطالعهٔ این جریانات در سال (۷٤۱م.) به کوفه رفت او ابتدأ می خواست امام زمان حضرت جعفر صادقؓ را به خلافت بردارد ومرام خودرا طی عریضه یی در دست قاصدی به مدینه نزد امام فرستاد اما امام بادرك باطنی شان از عواقب این کار آگاه بودند وگفتند: مارا به خلافت وحکومت رغبت ومحبت نیست فقط ابومسلم جسد مطهر جد بزرگم حضرت علی (ك) را که در صندوقی پنهان درنجف مدفون است با

خود در بلـــدهٔ فاخـرهٔ بلخ خراسان انتقال دهد که جریان انتقال تابوت آن حضرت توسط عیاران ابومسلم در کتـب تاریـخی مذکور است .(٤) ابومسلم بعداً در کوفه با امام ابراهیم پسر امام محمد مستوفی که درآن وقت به حیث امام عباسیان بود ملاقات نمود وقرارهایی گذاشت بـعداز برگشـت بـه افغـانسـتان خودراامیرطرفدارآل عباس معرفی کردودراندك مدتی از علاقه های شمال وغرب افغانستان وماوراٌ النهر درحدود صد هزار نفر اسپ سوار وخرسوار بدوراو جمع گشتند . چون نصر بن سیار والی اموی آن وقت با جدیع کرمانی در جنگ بود ودر مرو نبود ، ابومسلم با استفاده ازفرصت مرو، مرکز شرقی خلافت رااز وجود عمال اموی تصفیه نموده و پرچم سیاه عباسیان را درپنجم رمضان سال(۱۲۹هـ.مطابق ۷٤۸م.)برافراشت ،ودولت اموی را خلع وخلافت عباسی رااعلام نمودوخودراشهنشاه خراسان خواند ،خلاصه ابومسلم ولشکریانش تاسال (۷۵۰)م .تابغداد پیشرفته عبدالله سفاح را به خلافت برداشت .

ابومسلم بعدازتصفیهٔ مناطقی که هنوز زیر پرچم عیاسیان قرار نگرفته بود عازم حج بیت اللهشد ودربازگشت از حج که در آن وقت عبداللهسفاح فوت ومنصور برادرش به جای اونشسته بود ازطرف خلیفه درمرکزاحضار گردید.ابومسلم ازبعضی حرکات ورفتار منصور شاکی شده راهی خراسان گردید ،اما به اثر اصرار خلیفه وبرخی گماشتگان اودربین یاران ابومسلم ،مجبور به برگشت شد وفردای آن توسط خنجرداران خلیفه به شهادت رسید(چهارشنبه،۲۵شعبان ۱۳۷هـ.) (۵) و بدین ترتیب سردار رشیدی که سال ها برضدظلم وبی عدالتی امویان وتبدیل سلطنت ازآن هابه عباسیان مبارزه نموده ودرین راه خون ها ریخته بودچنین مورد تقدیر قرار گرفت !

دراینجا اصل مطلب ماین است که ابومسلم باداعیهٔ طرفداری ازخاندان نبوت قیام کرد ومردم ازاو استقبال نمودند وچون نتیجه چنین شد وبنی اعمام پیغمبر درحق بهترین خدمت گزار وپاسدار آل بیت چنین نمود،مبارزهٔ مردم دوباره اوج گرفت ودراثر اختلاف بین علویان وعباسیان مردم به طرفداری علویان بر خاستند وعلویان درهرجا مورداحترام قرار می گرفتند وقیام هایی درهرجابرضدعباسیان درهرات (استادسیس)درمرو(حکیم المقنع)درسیستان (بشربن فرقدوحمزه) ودرجاهای دیگرصورت گرفت تااین که هارون الرشیدبزرگترین ومشهور ترین خلفای عباسی که به خاطرفرونشاندن آتش جنگ که توسط حمزه صورت گرفته بود به خراسان آمد ودرتوس درگذشت وپسرش مأمون که حاکم مرو بودبه مشورهٔ فضل بن سهل سرخسی درمرو اعلان خلافت کرد وامین برادرش که دربغداد اعلان خلافت کرده بودتوسط طاهر فوشنجی وهرثمه بن اعین خراسانی به شکست مواجه وبالاخره کشته شد .درین جریان فضل بن سهل که طرفدار آل نبوت بود می خواست مرو،مرکزخلافت اسلامی قرارگیردچون خراسانیان بیشترطرفدار خاندان علوی بودند ازین طریق فضل می توانست مامون راتحت کنترول خودداشته باشد وبدین سبب برادر خود حسن را به حیث زمام دار بغداد مقرر نمود اما حسن مردی بی کفایت وعیاش بود،مردم بغداد به زودی برضداوشوریدند،مأمون راازخلا فت خلع وابراهیم کاکای اورا به خلافت برداشتند،مأمون راهی بغداد شد،فضل ممانعت نتوانست وبااویکجا راهی بغدادشد ،اما مأمون ازنیات باطنی فضل آگاه بودواورا درهنگام استحمام درسرخس توسط مامای خودغالب بن حکم به شهادت رسانید(٦)

فضل بن سهل درطرفداری ازخاندان نبوت ازین هم پیشتر

رفته ،وحتی امام علی موسیرضا رابه ولیعهدی مأمون منسوب نموده بود گویندمأمون درجریان جنگ باامین نذرکرده بودهرگاه خلافت بدو مسلم گردد،یکی ازافرادخاندان علوی را به ولایت عهدی خود مقرر می دارد،شایداین فکر دراثر تماس بیشترمأمون بامردم خراسان زمین وآگاهی اوازین که دردل این مردم محبت خاندان نبوی ﷺ چنان جاگرفته بود که بایدهرسیاست مداری به خاطر دوام وبقای حکومت خودآن رامدنظرمی گرفت وعلاوتاًمادرمأمون ,,مرجیله ,,دختر همان استادسیس بادغیسی بودکه برضدعباسیان قیام کرده بود ومأمون خودنیزخون خراسانی داشت وبایدرعایت خاطرمردم خراسان را می کرد .

به هرحال باپیروزی مأمون برامین ،فضل بن سهل همان نذری که مأمون به ذمه گرفته بود .به یادش آورد وچنان مشوره داد که بایددختر خود زینب را به ولایت عهدی به امام زمان علی موسی رضا بدهد وپرچم سبز علویان را به عوض پرچم سیاه عباسیان برافرازد ،چون امام در آن وقت درمدینه بود خلیفه گفت برای طاهر موضوع اخبار گردد،فضل گفت :خلیفه بایدبه خط خود نامه یی بنویسد وخلیفه چنان کرد وفضل نامه را توسط معتمدی به طاهر فرستاد ،طاهر فوشنجی نیز ازین کار سخت شادمان گردید وخودبه مدینه رفته ،باامام علی موسی الرضاؑ خلوت نمود ،اما امام را ازین کار سخت کراهت آمد چون می دانست خلافت به سلطنت مطلقه تبدیل شده ،اما نظر به حکم وفرمان خلیفه تا بغداد آمده وبه جای مناسبی فرودآمدند ویك هفته درآنجا بیاسودند ،شبی طاهر نزدامام آمده گفت :نخستین کسی که به تو بیعت نماید من هستم چون من بیعت کنم بامن صدهزارسواره وپیاده هست همگی بیعت کرده باشند امام علی رضاؑ دست راست بیرون کردتا طاهر

بیعت کند ، اما طاهر دست چپ پیش آورد، امام گفت : این چیست ؟ طاهر گفت : دست راستم مشغول بیعت مأمون است لذادست چپ که فارغ است پیش آوردم امام ازین سخن خوش آمده بپسندید .

بعداً طاهر امام را با اعزاز تمام به مرو نزد خلیفه فرستاد، امام بعد از دیدار با خلیفه قصهٔ طاهر بکر د ، مأمون نیز از ین کار طاهر خوشش آمده اظهار داشت: ای امام ! آن نخستین دستی بود که به دست مبارك تورسید من آن چپ را راست نام کردم به این علت طاهر را ذوالیمینین گویند. بعدازآن ولیعهدی امام آشکارا واعلان گردید علم های سیاه را برانداختند وبه جای آن علم های سبز برافراشتند. نام امام رضا را به درهم ودیناروطرازجامه ها نوشتند وموضوع را به مجامع عام اخبار کردند. ومأمون به امام اظهار داشت که شمارا وزیری ودبیری باید آن ها را انتخاب نمایید، امام فرمودند وزارت فضل بن سهل به هر دوبسنده است وهم چنان علی بن سعید صاحب دیوان ریاست خلیفه نامه های مرا بنویسند، مأمون را این نظر خوش آمد امر نمود این دوتن هردورا بسنده اند به این سبب فضل سهل را ذوالریاستین وعلی بن سعیدرا ذوالقلمین خوانند. (۷)

اما چنانچه امام خودپیش بین بود، این رویه ورفتار مأمون مصلحتی وظاهری بود بعداز چندی مأمون خیانت نموده به امام زهر چشانیدو بد ین طریق امام نیز مانند نیاکان خود درراه حق وعدالت جان باخت وخاطرهٔ ماندگار بجاگذاشت ودردل های مردم عشق ومحبت به خانوادهٔ نبوت ازاین هم بیشترگردید وکسانی که محبت این خاندان را دردل داشتند بیشتر متوجه خراسان وبلاد شرقی خلافت گردیدند

بعداز تشکیل دولت های ملی واستقلال ازبغداد،خاندان نبوت

وطرفداران شان با احترام زیاد از طرف مردم وسلاطین این ممالك استقبال گردیده وبه القاب نقابت وسیادت وامامت مفتخر بوده ، امورات خیریه ، مصالح عمومی وحتی میانجی گری ومتارکهٔ جنگ ها به هدایت ووساطت آن هاصورت می گرفت.حجرات واماکن مقدسهٔ سادات حیثیت بست را داشته ومظلومی که بدان ها پناه می برد درامان می بود . سادات درامر تعلیم احکام دین وفراخواندن مردم به راه عدالت وحق وتنبیه امرأ وپادشاهان ازنهی منکر وامربه معروف در طول تاریخ مقام شایسته یی داشته اند علاوتاً امامت اماکن مقدسه (مکهٔ مکرمه ومدینهٔ منوره) به آن ها مربوط بوده ومتصدی این وظیفه را شریف می گفتند هم چنان وظیفهٔ جمع آوری نذورات مقامات متبرکهٔ فوق بدوش آن ها بوده امرا،سلاطین وثروتمندان بلاد شرق اسلامی نذروات خودرابه آن ها می پرداختندوآن هاباامانت داری آنرا به مقامات متبرکه می رسانیدند. امروز سادات در اقصی نقاط شرقی ممالك اسلامی ودراکثر ممالك کشور های اسلامی زندگی داشته وسردمداری اکثر نهضت ها ی ملی وبین المللی به دوش آن ها بوده است . مطالعه ودرك دقیق وهمه جانبهٔ ذهنیت عامه در موردسادات وبزرگان مذاهب و طریقت ها وریش سفیدان قوم یکی از ضروری ترین مسایل جامعه شناسی جوامع اسلامی وخاصتاً جامعٔه ماست که در اثر درنظر گرفتن وکم بها دادن به ذهنیت عامه وعدم درك درست روان تاریخی ملت ولغزش های سیاسی، ما امروز شاهد عواقب ناهنجار سیاسی واجتماعی آن هستیم.

نسل سادات

چنانچه گفته آمدیم سادات باید از بطن فاطمه سلام الله علیها باشند واز بطن فاطمه نیز امام حسنؑ وامام حسینؑ متولد شده است که ما به ترتیب اولاده های هرکدام رادراین جا که ازبحرالانساب خلاصه شده است؛ ذکر می نماییم:

اول ـ اولادامیرالمؤمنین حسنؑ

ایشان را فرزند بسیار بوده ،اما ازدوپسرشان عقیب (اولاد)مانده که اول حسن مثنیؑ دوم زید جوادؑ وازحسنؑ پنج پسرمانده اول عبدالله که این رأس اهل بیت بوده صد سال حیات داشته اند، دوم حسن ،سوم ابراهیم (مادراین سه فرزند فاطـمه بنت اما م زین العابدین بوده است.)چهارم ـ جعفرپنجم ـ داود(مادراین دو ام زید بوده است.)

ازعبدالله دوپسرمانده است :

۱ـ محمدؑ که ایشان رامحمد الیس ذکی گویند. ۲ـ ابراهیم

ازمحمد ذکی یك پسرمانده که اوراعبدالله(اشهد) گویند واین عبدالله درحال جهاد کابل شهید شده اند که ازایشان فرزندی نمانده است.

ازابراهیم یك پسربود نام اوعبدالله والدین وازاویك پسرماند نام اوراعلی عابدؒ گویند وازعلی عابدیك پسرمانده که نام اوحسن المکفوف بوده است وازحسن مکفوف دوپسرمانده یکی ابوجعفرودیگر عبدالله وازابوجعفریك پسرمانده که نام اواسماعیل دیباج بوده وازاسماعیل

دیباج یك پسربوده که نام اوابراهیم طباطبابوده است.وازطباطباپنج پسربوده (قاسم،حسن، محمد احمد وعبدالله)وازقاسم هشت پسرمانده وازیك آن فرزند مانده که تمام ذریات ازآن باقی مانده است که اوراابوالحسن گویندوابوالحسن هفت فرزندداشته:(قاسم محمد طحاوی،علی اسماعیل،ابراهیم،زید،اسحاق عبدالله)وازقاسم سه پسراول (محمد، عبدالرحمن اشجری وحمزهؒ)باقی ماند ه که قبایل بزرگ سادات حسنی ازاولادهٔ ایشان اند.

دوم ـ اولاد امیرالمؤمنین حضرت امام حسینؓ

ایشان راسه پسربوده است (امیرالمؤمنین علی اصغرملقب به زین العابدینؓ که درزمان حیات جد بزرگوارخویش حضرت علیؓ متولد شده بودواوراعلی اصغربدین واسطه گویند؛ودرروزشهادت حضرت امیرالمؤمنین مولاعلیؓ دوساله وبه هنگام وقوع حادثهٔ المناك کربلا هفت ساله ودرآن روز بیماربوده اند وبدان سبب حرب نکردندمادرعلی اصغرشهربانودختریزدگردساسانی بوده.ودوپسردیگرحضرت امام حسینؓ یکی علی اکبربوده که به سن هجده سالگی درجنگ کربلا شهید گردیدند ودیگری عبداللهکه درروز عاشورادرحین طفولیت شهید گردیدند.امام حسین رابه جزامام زین العابدین ازسایرفرزندان اولاد نمانده وجمیع سادات حسینی ازاولادهٔ امام زین العابدین بیماراند.

ازامام زین العابدین پنج پسرمانده اند:(امام محمدباقرؒ سیدعبدالله ،امام باهر،زید شهیدؒوعمرالاشرف؛امامت به حضرت امام محمدباقر بود ازایشان امام محمد جعفر صادقؒوازامام جعفرصادقؒ شش پسرمانده (امام اسماعیلؒ، امام موسی کاظمؒ،محمد دیباجؒ،اسحقؒ،سید علی عرب وحسینؒ)

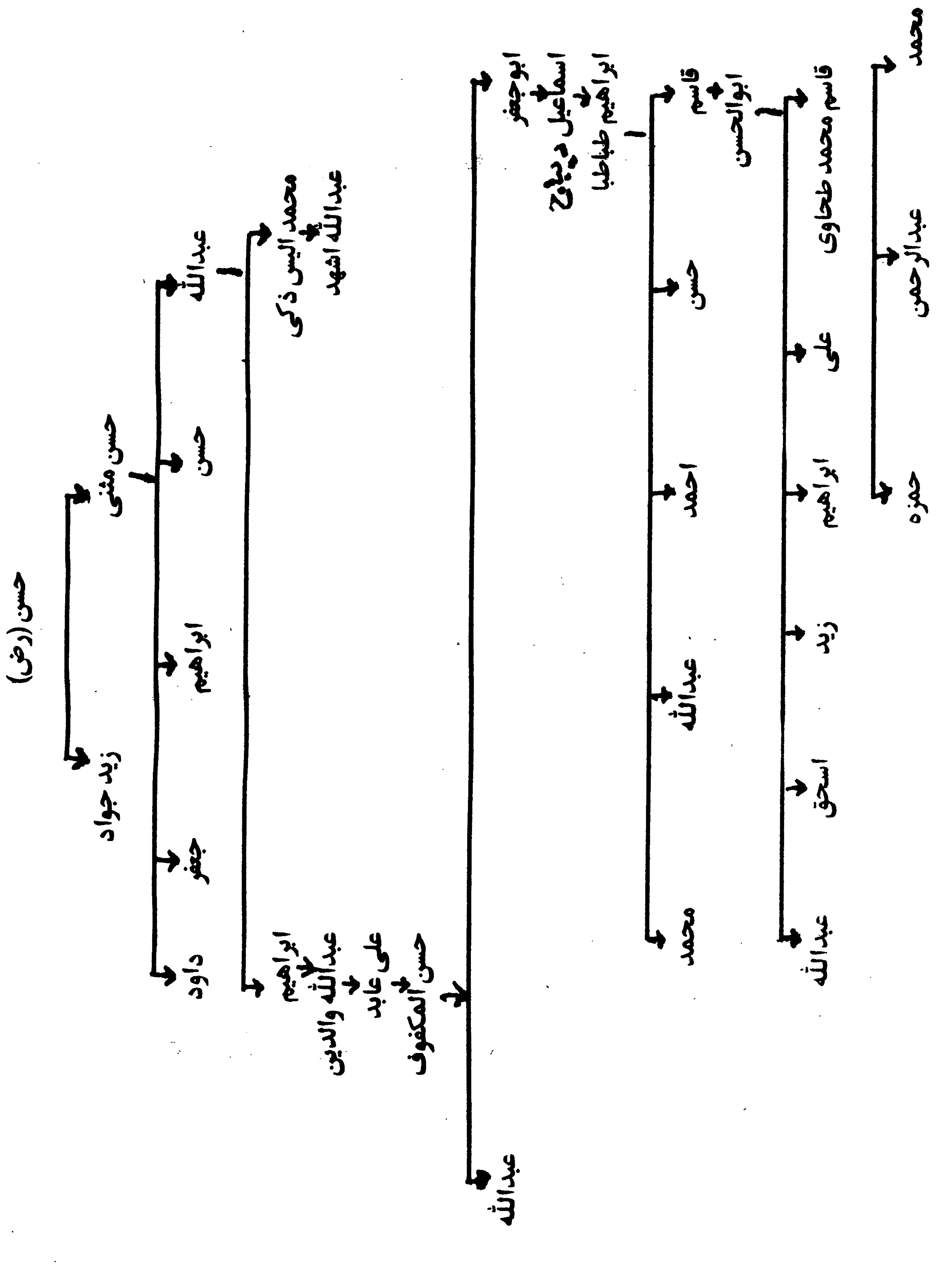
ازامام اسماعیل دوفرزند بوده که ازایشان قبایل بزرگی

دراطراف واکناف جها ن پراگنده اند. وازامام موسی کاظمؓ نیزفرزندان بسیاراند. دربعضی نسخ ۱۳ و۱٤ ودربعضی ۳٦و۳۹ نوشته اند. حجاج ظالم فرزندان امام موسی کاظمؓ رابه درجهٔ شهادت رسانده قتل عام نمود. فقط سه پسرایشان یعنی امام علی رضاؓ ومرتضیؓ وابراهیم موجاب رضا باقی ماندندازامام علی موسی رضا یك پسر ماند امام محمدؓتقی واز امام تقیؓ دوپسر ماند(امام حسن عسکریؓ ،عبداللهؓ ،)وازامام حسن عسکریؓ نیزدوپسرمانده یکی موسی که ازاوفرزندی نمانده دوم قاسم که اورا یك پسر بودکه علی ثانیؓ گویندش.

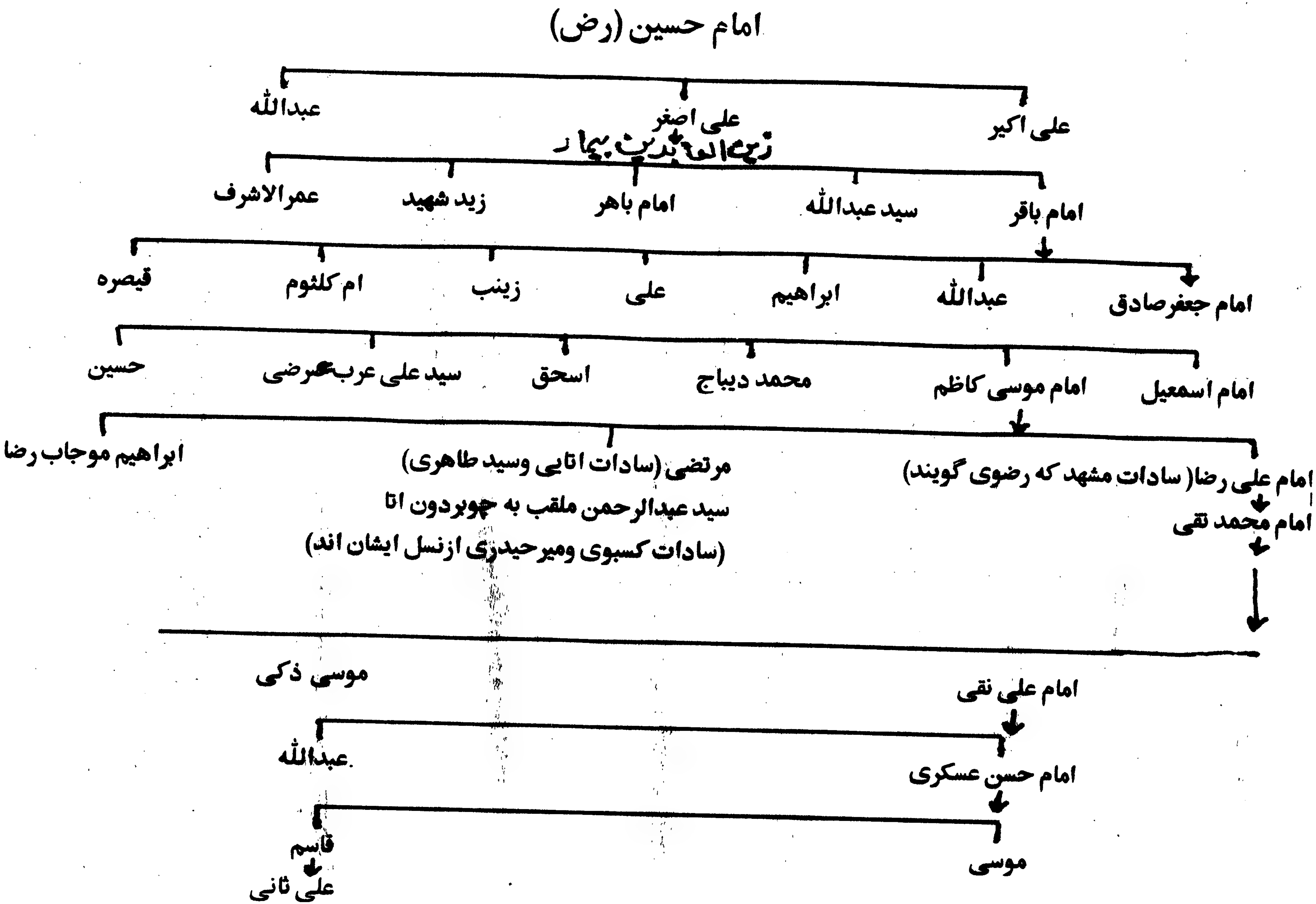
سوم-اولاده امام محمدباقرؓ:

اورا هفت فرزندبوده چهار پسر وسه دختر وپسران هریك امام محمد جعفر صادقؓ عبداللهؓ ابراهیم وعلیؓ و دختران زینب ،ام کلثوم وقیصره .امام جعفر صادق را شش فرزندبوده که عبارتند ازعلیؓ عرضی محمدديباجؓ امام موسی کاظمؓ اسحاق ،حسین وامام اسماعیلؓ وازهمه ایشان فرزند مانده است .

امام موسی کاظم را سی وشش فرزند بعضی روایت سی وهفت وبعضی روایت سی ونه فرزند بوده وبه یك روایت سیزده گویند که به جز سه فرزند همه شهید شده اند آن سه که زنده مانده اندامام علی موسی رضاؓ سادات مشهد از اولادهٔ ایشان اند که آن ها را سادات رضوی گویند؛امام مرتضی که سادات میر سید عبدالرحمن ملقب به چوبردون اتاو سادات اتایی و سید طاهری ازاولاد ایشان اند؛امام ابراهیم موجاب که سادات کسبوی و میر حیدری از نسل ایشانند .



حسن (رض)
زید جواد
حسن مثنی
داود
جعفر
ابراهیم
حسن
عبدالله
محمد الیس ذکی
عبدالله اشهد
ابراهیم
عبدالله والدین
علی عابد
حسن المکفوف
عبدالله
ابوجعفر
اسماعیل دیباج
ابراهیم طباطبا
محمد
عبدالله
احمد
حسن
قاسم
ابوالحسن
عبدالله
اسحق
زید
ابراهیم
علی
قاسم محمد طحاوی
حمزه
عبدالرحمن
محمد


امام حسین (رض)
علی اکبر
علی اصغر
زین العابدین بیمار
عبدالله
امام باقر
سید عبدالله
امام باهر
زید شهید
عمرالاشرف
امام جعفرصادق
عبدالله
ابراهیم
علی
زینب
ام کلثوم
قیصره
امام اسمعیل
امام موسی کاظم
محمد دیباج
اسحق
سید علی عرب عرضی
حسین
امام علی رضا (سادات مشهد که رضوی گویند)
امام محمد تقی
مرتضی (سادات اتایی وسید طاهری)
سید عبدالرحمن ملقب به جوبردون اتا
(سادات کسبوی ومیرحیدری ازنسل ایشان اند)
ابراهیم موجاب رضا
امام علی نقی
موسی ذکی
امام حسن عسکری
عبدالله.
موسی
قاسم
علی ثانی

اولاده های امام حسنؑ بعد از تسلط امویان و ظلم و اجحاف آنان بیشتر متوجه غرب جزیرة العرب شده اند ودر کشور های مصر ،لیبی،الجزایر المغرب ودیگرحصص افریقاتااندلس(اسپانیا)رسیدندکه ازجمله فاطمیان مصر از نسل ایشان انداما فرزندان خاندان حضرت حسینؑ اکثراً متوجه شرق دارالخلافه شدند و درایران ،افغانستان ،آسیای میانه،پاکستان، هند وحتی تاشرقی ترین جزایر مسلمان نشین آسیا پراگنده شدند.

طوایف سادات در افغانستان

سادات که بدین طریق به اثرمظالم عمال اموی و غدر و خیانت خلفای عباسی وارد خراسان شدند واز طرف مردم خراسان استقبال گردیده و خراسانیان به پشتیبانی از این خاندان فرزندان رشیدی چون ابو مسلم ،فضل بن سهل،طاهر فوشنجی و هزاران دیگر را درین راه نثار نمودخراسانیان با خانواده های ممتاز و بزرگ عرب که آن ها نیز از مظالم امویان به جان آمده و این سرزمین را پناهگاه خود ساخته بودند همدلی و همنوایی نموده و در جریان قرون با دادن و گرفتن دختر با آن ها آمیزش یافته که امروز حتی شناخت این اعراب مشکل است اما سادات نسبت سیادت و فضیلتی که داشته اندبیشتر سلسلهٔ نسبی خود را حفظ کرده اندچون آن ها دادن و گرفتن دختر به بیگانه را عیب و کسر شأن خانوادگی خودمی دانستند وعلاوتاً مردم نیزبه آن هابه دیدهٔ رهبر،امام ،پیشوا،مرشد و مراد می نگریستند و به خود اجازه نمی دادند که با خانوادهٔ سادات وصلت کنند؛سادات در هر محل و مکانی نسبت احترام وعلاقهٔ مردم به القاب وعناوین مختلف چون:نقیب ،امیر، سید،

خواجه،آغا،میر،پیر،میا،پادشاه،ایشان،میرزاده،پاچا ،صاحب زاده ،وغیره یاد می شده اند و به اثر ازدیاد نفوس و خاصتاً احترام و علاقهٔ مردم آن ها از بلخ و خراسان و ما ورأالنهر تا نیم قاره و جنوب شرق آسیا به خاطر رهنمایی ،امامت و ارشاد مردم متمکن گردیده و بدین صورت به شاخه های مختلف تقسیم شدند که در بین سادات خراسان ،بلخ ،بدخشان و ماورأالنهر چهار طایفه مشهور و صحیح النسب اند:

اول - سادات سید اتایی(که در بعضی نسخ عطایی نیز ثبت شده)

دوم-سادات سلطان مودودی که اولادشان درچشت هرات و کوهستا نات سر پل وجوزجان به نام زیدیه مشهوراند که نسب شان به حضرت یحیی ابن زید شهید می رسد .

سوم- سادات میر حیدری که در این رساله قبلاً در مورد روشنی انداخته شده است.

چهارم - اولادهٔ مخدوم اعظم خواجگی احمد خوقندی (متوفی۹٤۸ه ق)که از جملهٔ اولیای واصلین بودند و باقی سادات چون اولادهٔ حضرت شاه نعمت الله ولی وسید علی همدانی وغیره بوده طور پراگنده زندگی مینمایندکه همه سادات حسینی اند .

☆☆☆

پاورقی ها ویاداشت ها

☆ در هنگام جنگ اسراییل وعرب یهودیا نیکه دربلخ وسایر شهر های شمال افغانستان سکونت داشتند،نسبت خوف ازاحساسات مـــردم ویاعـــوامـــل دیگـــرازقبیل همکاری بایهودیان درمحاربه علیه مسلمانان،به اجازهٔ حکومات آنوقت افغانستان ،ازکشور خارج شدند ،اینان باوقوف ازارزش معنوی آن،کتب وآثار نفیس وگران بهای وطن مارا به قیمت های نازل خریده باخودبردند وعلاوتاًدراثر برخی سیاست های ناسالم حکومات قبلی عمداًبرخی کتیبه ها ،لوح مزارات وآثار باستانی امحأونابودگردید.جنگ ها ی سالیان اخیر ونبودن یك نظام مرکزی وعدم کنترول ومراقبت ازمواریث فرهنگی وباستانی ،باعث حفریات غیر فنی برخی محلات باستا نی گردیده که هرروزه تاراج داشته های مادی ومعنوی ماجریان دارد،اگرمؤسسات بین المللی چون یونسکو ومسوولین اموردرمورد توجه ننمایند عواقب جبران ناپذیری برفرهنگ ومعنویات ماواردخواهد گردید.

☆☆اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابرانه سمع عمر بن خطاب یقول للناس حین تزوج بنت علی الا تتؤنی سمعت رسول الله ﷺ یقول ینقطع یوم القیامة کل حسب و نسب الاحسبی ونسبی

☆☆☆این حدیث راطبرانی در المعجم الصفیرنقل کرده علاوه داشته„مثل باب حطة فی بنی اسرائیل„

۱ـتذکرة العرب،صص.۳۱ـ۳۵.

۲ـافغانستان در مسیر تاریخ،ص.۷۶.

۳ـایضاً،ص.۷۷.

٤ـمحمود بن امیر ولی کتابدار نویسندهٔ کتاب تاریخ بحرالاسرار فی مناقب الاخیار درین مورد چنین نوشته است :„...وبدایت ظهور این معنی،آن حضرت دربلخ مدفون اند،درایام شهر یارکارآگاه سنجر شاه ماضی بوده،بدین دستورکه دردفاترمعاملات ابومسلم مروزی یافته اند. که چون نامهٔ اوکه مشتمل بودبرالتماس قبول خلافت وامامت به امام همام جعفر صادق رسید. آن حضرت به اقبال آن معنی مبادرت نفرموده کلمات عتاب آمیزدرآن باب برزبان آوردنداماذروقت رخصت قاصد فرمودند:که ابومسلم رابگوی که اگرمی خواهددرخاندان،خدمت پسندیده به تقدیم رساند، می باید که تابوت محفوف به انوار آن قبلهٔ اخیار، یعنی امیرالمؤمنین بن ابی طالب را از نجف به بلدهٔ بلخ انتقال فرماید. چون وصیت امام به ابومسلم رسید به اطاعت آن مبادرت نموده درساعت ذولابی که در لسان اهل تواریخ به حریف مروزی مشهوراست ارسال داشت تاآن خدمت را به تقدیم رساند .چنانچه آن نعش مبارك را به بلدهٔ مزبور برده درموضع مذکور بطریق خفیه مدفون ساخت ولوحی مشتمل بر حقایق حالات نیزدرآن قبرگذاشت.

چون این خبرخیراثرد رمرو شیوع یافت ، پرتوظهورآن برپیشگاه شعور سلطانی تافت ، فرمانی مشتمل بر حقایق مذکور به امیرقماج که از قبل سلطان والی بلخ بود فرستاده به تحقیق و تحفص آن تربت کیوان رتبت مأمور گردانید ، بعدازآن امیر مذکور به موجب فرمان ، کمراجتهاد بر میان جان بسته، در آن باب سعی مجهوده به تقدیم رسانید. امابه مضمون بلاغت مشحون „الامور مرهونه باوقاتها „ هر چند دران مهم بیشتر کوشید،کمتر نتیجه داد و همچنین به همه حال در وجدان آن سعادت درمجاهدت میزد تا معاملهٔ غزان وگرفتاری سلطان به میان آمده آن سلك بالکلیه گسیخته گردید و آن گنج سعادت سنج هم چنان در

شکنج اختفا و انزوا می بود تا به تاریخ سنۀ (۸۸۵) شمس الدین محمد نام عزیزی که سلسلۀ نسبش به سلطان بایزید بسطامی می رسید از غزنی به بلخ آمده میرزا بایقرا را که والیِ بلده بود دید وکتابی ظاهر ساخت که تصنیف آن در عهد سلطان سنجر بوده ودر آن کتاب نوشته اند که : قبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در قریۀ خواجه خیران بلخ به موضع معین واقع است چون حقیقت حال معلوم جناب میرزا گشت ، درساعت مصحوب تمامت علماومشایخ سوار شده به موضع مذکور رفتند، چون اشارت همگنان به حفر مکان معین شروع افتاد، تابوتی ولوحی پدید آمده نوشته بود که هذاقبرامیرالمؤمنین علی ولی الله اخورسول الله.

بعضی گویند مصحفی نیز ظاهر شد . آنگاه به مراسم شکر گزاری مبادرت نموده ، علما ومشایخ وسایر فضلا وارباب حاجات را از خوان نوال وسماط افضال خویش برومند گردانید.

بعدازآن پدرمولانا بنایی رابه تأسیس آن بنای منیع مأمور گردانید. والیوم گنبدی که برفراز مرقد منور مرفوع است،یادگار آن بنای سعادت انتماست . اماقبۀ خارج که امروز به جامع آستانه مشهوراست به اهتمــام شهریارکارآگاه عبدالمومن خان سمت اتمام پذیرفته.

ر.ك: محمودبن امیرولی کتابدار ، تاریخ بحر الاسرارفی مناقب الاخبار،بخش بلخ ، به تصحیح وتعلیق و فهارس مایل هروی (سال تألیف ۱۰٤۳) کابل: اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳٦٠ . صص.۷٤ـ۷۷ .

۵ ـ افغانستان درمسیرتاریخ ، صص.۷۷ ـ۷۸.

٦ ـ ایضاً ، ص ۸۲.

۷ ـ خواجه ابوالفضل محمد بن حسین،بیهقی،تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض،کابل : مطبعۀ دولتی، ۱۳٦٤ ، مجــلد ٦ ، صص ۱٦۹ـ ۱۷۲.

ببلیوگرافی

القرآن الکریم

اشعة اللمعات

ابن خلدون،عبدالرحمان .مقدمه .ترجمهٔ محمد پروین گنابادی،تهران : بنگاه ترجمه ونشرکتاب ،۱۳۵۷ .

ادارهٔ مرکزی احصا یه، اتلس محلات افغانستان .(ولایت بلخ)،۱۳٦٤ .

بابر،ظهیرالدین محمد.توزوك بابری.ترجمهٔ خان خانان بهرام خان، ۱۳۰۸ .

بلخی، ابوالاسفارعلی محمد. تذکرة العرب، ۱۳۷۱ .

بلخی، ابوبکرعبدالله ، فضایل بلخ. ترجمهٔ عبداللهمحمد. به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی ،تهران : بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ .

بلعمی، ابوعلی محمد . ترجمهٔ تاریخ طبری . به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: خیام، ۱۳۷۰ .

بیهقی،ابوالفضل محمد .تاریخ بیهقی .تصحیح علی اکبرفیاض،کابل: مطبعهٔ دولتی ، ۱۳٦٤ .

جوره یف ،غفار. لهجه های عرب های تاجك زبان. دوشنبه :دانش ، ۱۹۷۵ .

حسین،طه.آیینهٔ اسلام. ترجمهٔ دکترمحمد ابراهیم آیتی، ج ۲ ، تهران: انتشار، ۱۳٤٦ .

حموی ، یاقوت. معجم البلدان . مصر: ۱۳۲٤ .

دوست ، دوست محمد . دافغانستان ژبی اوتوکمونه . کابل : پشتوتولنه ، ۱۳۵٤.

رازی (همدانی) ، عبدالله . تاریخ ایران . تهران : ۱۳۱۷.

زرین کوب، عبدالحسین . کار نامهٔ اسلام . تهران : امیر کبیر،۲۵۳۵.

زرین کوب، عبدالحسین،تاریخ مردم ایران. ج۲،تهران: امیر کبیر.۱۳٦۸.

زیدان ، جرجی . تاریخ تمدن اسلام . ترجمه ونگارش علی جواهرکلام، تهران: امیر کبیر،۱۳٦۰.

سرهنگ ، پاینده محمد . تاریخ افغانستان . کابل: نشرات پوهنتون.

سیرت، عبدالستار . مجلهٔ ادب . (عربی عامیانه درحوالی بلخ) ، (ش۱) ۱۳٤۱

صدیقی، شمس الدین ظریف . مجلهٔ مـلیت های برادر خصوصیت ها وتعداد اقوام وملیت های ولایت هرات) (ش ۷) ، میزان عقرب ۱۳٦۳.

صفا،ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران . تهران :انتشارات فردوسی ،۱۳٦۸.

طبری،محمد. تاریخ طبری. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ،تهران : بنیادفرهنگ ایران،۱۳۵۳.

طوسی ،نظامالملك.سیاستنامه .تهران :خورشید،۱۳۱۰.

عینی،عبدالرحیم. بقایای آثارعرب درشمال افغانستان .رسالهٔ تایپی.

غبار،میرغلام محمد. افغانستان درمسیر تاریخ. کابل:مطبعهٔ دولتی ،۱۳٤٦.

غفوروف، باباجان . تاجیکان . کابل:پوهنتون ،۱۳٦۳.

فردوسی،ابوالقاسم.شاهنامه .بامقدمه وشرح حال ازفروغی ،تهران : جاویدان ،ت.ن.ن.

فردوسی،ابوالقاسم.شاهنامه .به تصحیح ژول مول ،تهران :سازمان کتاب های جیبی ،۱۳۵٤.

فرهنگ، میرمحمدصدیق. افغانستان درپنج قرن اخیر. قم: اسماعیلیان ۱۳۷۱،

کتابدار، محمودبن امیرولی. تاریخ بحرالاسرارفی مناقب الاخیار. (بخش بلخ)، به تصحیح وتعلیق وفهارس مایل هروی، (سال تألیف ۱۰۴۳)، کابل: اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۰.

لوبون، گوستاو. تاریخ تمدن اسلام وعرب. ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی علی اکبرعلمی ۱۳۳۴.

مارگنسترن، جورج. مجلهٔ آریانا. (زبان های افغانستان)، ترجمهٔ یعقوب حسن قریشی، (ش۲)، حمل-ثور۱۳۷۴.

مصری، نصرالدین محمد. مجلهٔ آریانا. (لهجهٔ عربی درافغانستان)، ترجمهٔ علی رضوی، (ش۹)میزان ۱۳۴۱

.معلوف، لویس. المنجد. بیروت: ۱۹۶۶.

معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.

ممتحن، حسین علی. نهضت شعوبیه. تهران: جیبی، ۱۳۵۴.

مؤلف گمنام. حدودالعالم من المشرق الی المغرب. بامقدمهٔ بارتولد، حواشی وتعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میرحسین شاه، کابل: ۱۳۴۲.

مؤلف گمنام. هزار ویك شب. به همت محمد رمضانی، تهران: خاور، ۱۳۱۶.

مؤلف گمنام. تاریخ سیستان. به تصحیح ملك الشعرأ بهار، تهران: خاور۱۳۱۴

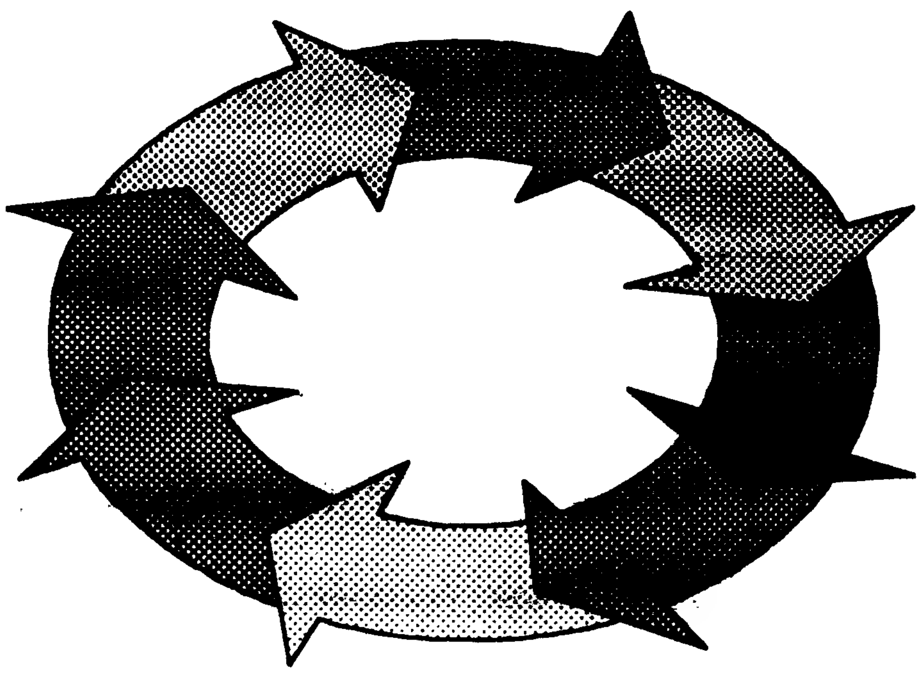
مهدی، محسن. فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون. ترجمهٔ مجیدمسعودی، تهران: بنگاه ترجمه نشرکتاب، ۱۳۵۲.

ناتل خانلری، پرویز. وزن شعرفارسی. تهران: بنیادفرهنگ ایران، چ

١٣٥٤،٣

نرشخی ،ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمهٔ ابو نصر قبادی، تصحیح وتحشیهٔ مدرس رضوی ،تهران :انتشارات فرهنگ ایران ،١٣٥١.

نظروف ،حق نظر .روابط بخارا وافغانستان .دوشنبه :١٩٦٣.



مؤخره

بدین ترتیب درحدامکان بادستیابی به مواد ومدارك ،معلومات مختصری درباره ٔعرب های افغانستان ارائه گردید،اما چنانچه قبلاًنیز یادآورشدیم ،تحقیق درین مورد ایجاب مطالعه ٔگسترده وعمیق درساحه باوسایل وامکانات تخنیکی ریسرج وتدقیق علمی وحوصلهٔ فراوان را می نماید،علاوتاًچون عرب های افغانستان به جزتعدادقلیلی که به زبان عربی تکلم می کنند اکثرشان درساحات مختلف کشورباکم وبیش تفاوت هایی،زبان همان محل را به کار می برند ودراکثر مواردتأثیر چندزبان محلی درزبان اصلی تقریباًلهجه های خاصی به وجود آورده است مثلاًعرب های فارسی زبان آقچه باوجود آنکه زبان شان فارسی است نظربه تأثیر زبان های اوزبیکی وترکمنی وندرتاًبقایای لغات عربی ،لهجهٔ شان باسایر فارسی زبان های منطقه تفاوت بارز دارد.شایدزبان عرب های اوزبیکی زبان وپشتوزبان نیز با زبان مردم محلی چنین تفاوت هایی راداشته باشد،که مطالعه ٔآن نه تنها ازنظر زبان شنا سی،بلکه ازنظر تاریخی وسایر ارتباطات شان بادیگراقوام وملیت ها ضروری است .
بدین لحاظ به خاطر سهولت تحقیق باید هر حوزهٔ فرهنگی وزبانی به

صورت علیحده موردمطالعه قرار گیرد تا ویژگی های زبانی ومشخصات فرهنگی هر حوزه آشکار گردد ودرمقام مقایسه وتعمیم مطالعه ضرورت می افتد تامشخصات فرهنگی هرحوزه درارتباط با سایر اقوام وملیت ها به صورت کل موردتحقیق قرارگیردواین کار بدون همکاری پژوهشگران واهل تحقیق که حوزه های مختلف فرهنگی وزبانی را تحت مطالعه دارند،ناقــص ودشــوارخــواهدبود،اصلاًچنین مساعی مشترکی برای مطالعهٔ مشخصات فرهنگی جامعه ازطرف یك مرکزواجدتحقیقی نه تنها درافغانستان ،بلکه درمیان ملل همجوارکه باما مواریث ومعضلات مشترك دارند ،.ضروری است،این آشفته بازاریها ی نهادها ومؤسسات فرهنگی که میراث ومظاهرحکومات قبلی به خاطر افتراق وجدایی ملیت ها ویا شرایط ناگزیروناىسامان مهاجرت وتشکیل های سیاسی-نظامی درحالات اضطرار بوده أست وادامهٔ جنگ بیشتر موجب دوام وبقای آن شده است،امکان تفکرعمیق،همه جانبه وسمت دهنده رادروجود اکثر دانشمندان ومتفکرین ماسلب نموده وماتقریباً به هرج ومرج وانارشیسم فکری دچاریم،هرکدام ازهرسوتحت انگیزه هاوعوامل مختلف حرف هایی می زنیم که باگفته های آن دیگرماتفاوت هایی داردوهرروز بیشترموجب نفاق وشقاق لفظی ودربساموار‌دزدوخورد وهمدیگرکشی میگردد.بایددرمحلاتی که نسبتاًامن وثبات موجود است به دانشمندان متفکرین واهل قلم میدان داده شودتابه صورت سالم فکرنمایندوبرای ایجادیك نهادتحقیقاتی به خاطرپیریزی جامعهٔ سالم فرداوبازسازی وطن درشرایط بعدازجنگ،طرح های مناسب،معقول،همه جانبه،توحید شده وموافق باروحیه وخواست های مردم وایجابات بین المللی درعرصه های سیاست ،اقتصاد ،فرهنگ و...آماده داشته باشند واین امربدون شناخت دقیق وهمه جانبهٔ تمام ابعاد ووجوه فرهنگ خودی ،زندگی

مادی ومعنوی ملت ،روان جامعه ووقوف برجریان های سیاسی جهان معاصر ناممکن است .

مصیبت های جاری درجامعهٔ ما که ناشی ازعدم شناخت روان تاریخی ملت واوضاع جهانی ازطرف سیاستمداران ماست ،اشتباه بزرگ امادرعین حال تجربهٔ تلخ تاریخی سنگینی است که سیاسیون ، دانشمندان،محققین وقلم بدستان ما بایدبا انتباه ازین تجربهٔ تلخ تاریخی بیشتر به خودشناسی وخودآگاهی روآورند ؛وبرای تجدید نظر در برداشت های خود معنویت اصیل جامعهٔ خودی راکه منبعث ازکتاب اٌلهی وسنت نبوی وتفقه واجتهاد پیشوایان بزرگ دینی است ازنومرور کنند وباآنچه که صاحبان غرض و قدرت و زور به نام دین و سنت به خورد مردم داده وبا اساسات اصول دینی مغایر اند؛ تفکیك نمایند. با شناخت دقیق اساسات اصیل اسلامی که همیشه انسان را به تفکر ،تدبر و جستجوی علم و معرفت فرا خوانده است،می توانیم علوم معاصر جهانی را نیز در خدمت جامعه قرار دهیم و به مقصد عالی حیات که همانا کمال انسانی است ؛ نایل شویم .

نوشتهٔ فعلی که مقدمه ای ست در شناخت عرب های افغانستان نیز روی این ضرورت تاریخی صورت گرفته ،چون عرب های افغانستان در میان تمام اقوام و ملیتهای افغانستان و متکلم به زبانهای مختلف ،زیست داشته و درغم و شادی تمام اقوام و ملیت های کشور سهیم بوده اند و جنگ دو دههٔ اخیر که موجب نفاق،شقاق وافتراق ملی ما گردیده؛باید عرب ها وخصوصاً شاخهٔ نجیب سادات، روحانیون و مشایخ بیشتر ازدیگران در امر تأمین صلح ،خیر،وفاق ملی و همبستگی و نزدیك سازی اقوام و ملیت ها و رفع مخاصمات و کدورت ها نقش و تأثیر بیشتر داشته باشند .

در اخیر یك بار دیگر به روح شهیدانی که حقیقتاً در راه تامین وحدت ملی،صلح،آزادی،رفاه وخوشبختی مردم افغانستان گران بها ترین داشتهٔ وجود خویش-جان شیرین- را فدا نموده اند ،اتحاف ادعیه نموده،ازخداوندبزرگ این„مقدمه„ را سر آغاز پژوهش های روشنگرانهٔ تاریخ ملی و طلیعه یی برای صلح و وفاق ملی در وطن عزیز اسلامی خویش می خواهم.

ومن الله التوفیق

«درتأثیرمتقابلهٔ فرهنگ هاکه زبان یکی ازشاخص ترین وجوه آن است،بایدگفت،اگردرموردبرخورددرست،دقیق وواقع بینانه صورت گیرد؛باعث غنا،شگوفایی ورشدواعتلای جوانب متقابل می گردد، چنانچه مادرموردفرهنگ اسلامی دیدیم...همیشه سیاست های ناسالم باعث جدایی اقوام وملت ها وبالاخره مصیبت وعقب مانی بوده اند وگرنه توده هادرطول تاریخ ،باهم آمیزش وهمزیستی برادرانه داشته اند،درجهانی که امروزبه سوی وحدت ویگانگی سیر میکندنمی توان هیچ قوم یاملتی راحذف کردوکنارگذاشت ،بلکه باید بارشد وارتقای فرهنگ های ملی به غنا مندی وتنوع این وحدت افزودوازنظر خدمات اجتماعی وعمومی بایدتوجه بیشتر به فرهنگ اقوام مهجور و محروم صورت گیردتاموازنهٔ رشداجتماعی وملی حفظ گردد.»

ازصفحات ۱۰۰ و۱۰۱
این کتاب